

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب تاریخ سده‌های رخ - ج ۲
مؤلف رستم اسفندی

موضوع تالیف - $\frac{۲۵}{۳۰}$

تقدیمی هفتاد و هفت
شماره دفتر ۱۲۴۴

ع
مر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَعَالَى شَيْخَانَا

جِلْدُ تَوْحِيدِ شَيْخَانَا
نَارِجِ سِلَاطِ شَيْخَانَا
چَمَانِ اَزْمَلِ شَيْخَانَا
شَاعِجِ بَوَاقِ شَيْخَانَا

نَحْوِ قَوْلِ شَيْخَانَا
سَهْلِ شَيْخَانَا

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مالک الملک و استانی که ملوک جمله عبد مملوک او بند و طریق وجود پیش پویند و بجا که در کاشان نشیند و سر بلند نمایند و خدا بر پرستیم که فرستادگان حضرتش را کلیه هدایت هر روز در دایره برکات کشتا

پیمان که بر خفت خردن جبر پلاند محبط و مبط الهام و روحی نزل اند

بر همتانی چون سوره های قرآنند بروشنائی چون آیه های انجیل اند

و سر آمد آنجمله است که کاینان خلاصه موجودات خاتم انبیا سید اصفا محمد مصطفی نبی رحمت سول اکرم صلی الله علیه و سلم و از همین سلسله و کوه اند و الهای مطهر و شفای روز محشر ائمه معصومین که نایبند و ترازو فرزندگان آسمان و در خشتدگان روی زمین اند سیماسنابر و جلال اسماء عظمی و اجلال مهین که زنده بر داند و بهین ستوده سبحان خداوند و القهار حیدر و کثر ابریم احمد بخار و داماد و صو آن بزرگوار علی اعلی و فی الاصلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین الطیبین الایحییین الیوم الذین

علی و ذوالذکر المصطفی و باقی الناس کلهم سزای

هو الایمان العظیم و فک فوج و باب الله و انقطع الخطای

و بعد چنین گویند بنده شهنشاهی محمد حسین ادب اصفا فی مقاصد یفرغی و عقبه ذکاء الملک مشرف اوله بوان علی قدس الله تعالی لطلب مرضاته که در سنه ماضیه یعنی سال اول جلوس ابد ما نوس اعجازت قد فدت ضما مهابت شاهنشاه حجه کارگاه شهر بار عادل باذل ملک معظم در بلاد مظفر الدین شاد و حنا فداء بود جلد اول این کتاب را که تاریخ طبقه ملوک ساسانی است و تحت پاست جلیله جناب جلاله انبیا اکرم محمد باقر خان اعتماد السلطنه و بنیاد نظایران دارالترجمه خاصه ها بوی صاحب الفاتح اعظم الامم و انبیا العالی نالیف نمود و جلد ثانی را و بعد با سال دایمک سال الحاق قوی و خبر پند لیل که در وین سال سلطنت عدا

بنیان نصف ارکان خسرو عظیم الشان انوشیروان مان بنعمت سکنه رشاد ازاد زبان بکارنده و تمام اهالی ملک ابراز صالحا الله عن الحدیث میباشند شروع کرده و سال قری عربی ابتدا و محرم سنه هزار و سیصد و یازده نیز نزدیک وقت آنست که وفای عده زاد و عضویت همان اداره معظمه و وزیر همان پاست نجسند دام مهنت کبر زنده و بداحمد نماید این جای خالی دست پر و این بکارش ملائی بقا است از دش کوه و در کرد و از آنجا که شش بنام مبارک شهر بار قاجار فرخنده آثار مظفرهاست خود هر چه باشد طرازش بالاست نجاشین بالا دره الدنیا اکلیل مؤلفات است و واسطه العقد جناب و فلا بد مصنفات کما جامع است و بر همان فایض سعادت تمام آنرا از ملک ثانی سلت بنمایم و از مقربان درگاهش یاری میجویم چه در هر حال و محل رجوع من بآن درگاه است و مشی بر آراء من الله و الی الله

اکثر مبداء اند جلد اول کتاب ختم شد با واسطه شرح سلطنت شاپور ذوالاکتاف با شاپور دوم و آن فصل هم بود پس حالا باید باز بموجب بکارش میسر روز و زلزله انکلیب مع علم ناریج از فضل هم شروع نمایم و متمم تاریخ همین پادشاه ساسانی را بنویسیم و در سنه ستمی امتداد دهیم تا آخر کتاب

فصل دوم

فهرست مطالب این کتاب

طغیان رمنستان و قبول کردن از اس (اشک) پادشاهان رمن تبعیت دولت روم را وضع جنگهای شاپور ذوالاکتاف در مشرق و نتیجه آن حروب معاهدات شاهنشاه ساسانی با کنتانتهوس امپراطور روم و چیزها که مطابق بود و فایده که سبب بدجنگ شد قهقهه شاپور برای جنگ ترک کردن آنونیوس اردوی و دی و اقبال او و شاپور حمله بزرگ شاپور محاصره آمد سخت گیریهای شاپور محاصره و تصرف سنجان و بزیاد حمله کنتانتهوس بزیاد و عذیبشرف کاراو جنگ سنه سیصد شصت و یک میلادی قوت کنتانتهوس ظاهر لجنری از جنگهای اول شاپور با کنتانتهوس نکند که وفای بعد از رمنستان واقع شد آن ملک را باز در دست تسلط رومیه قرار داد پیش کشیم شاپور از اس برتر انوسن پادشاهی رمن داد و با او عهد کرد که مشارالیه بیست حق این نعمت در آن ملک طور سلطنت کند که بر طبق صلاح دولت ایران باشد لکن از آنجا که صاحبان ملک کمتر برین رعایت وفاء حقوق اند از اس چندان مقید تعهد خود نشد و شراطی که شاپور برای او مقرر نموده و دفتر رفت و در ترازوی خیال وی سنگین آمد میل آن کرد که مستغنی باشد از مجبور به تبعیت دولت دیگر و شاید هر گاه شاپور در جنگهای آن پادشاه با دولت روم و بی احسنه کرده و چنین پنداشته که ضرر مختلاف با رومیهایش از منفعت آنست هر گاه

نمودند بلکه شخص شاه را در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 باری چنان بکار و پرداختند که یکی از بزرگان شاه را در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 با صراحت و اهلان عسکری که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 نیزه داران و اهلان عسکری که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بگانه از آن که جوانان را با خود و بی امیدها با و داشت بگویند که تر کشند مثل این شاهزاده تمام اردو را افسرد و عین
 ساخت بلی اوقات مهج عساکر ایران شد بر آن شدند که شهر آمد از جهات که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 باشد که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 این بود که شهر از روی فاعل خاصه که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بودند که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بجز آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 در طرف مغرب بدین وضع صحنه پیشه از ایران تمام شهر را احاطه نمود و در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 و محصور بود بجهت از لشکری و غیره همه هزار نفر بودند لشکریان ایران بعد از آنکه تمام شروع بکار نمودند ابتدا
 فرمان حمله را گرفتند و با دین سبک و در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بکار کردند و نیزه از هر طرف بیاریدند محصورین در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 سخاوت را کردند بجهت آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 مقاومت کردند و محاصره پیش از آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بنا بر آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 مشرک ساختند با آهن مستحکم نموده و در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 با وجود این است و آلات متعدده مقاومت مشکل بلکه محال است امید که محصورین باشند این بود که از خارج فتوحی
 برسد حمله کنند که از مشغول نماید از محاصره منصرف سازد و ضمناً خود نیزه گاه غفله هجوم آورد و اسباب بیچاره
 محاصره را باطل مضایع کنند ایشان را بجزو نماید که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد

با او هر اهلان داشت و از داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 و بجهت آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 افدای نکند از اظهار کرد که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 آمد خود باید فاعل کند منظر آمدن و بیانش از قرار مذکور و سپید بوی علی از این سبک بجهت آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بیکه این خبر ناخوشان محصورین دادند و آنهایی که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 که بلکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 (فرانسه قدیم) که بجز محاصره با مراطور و مشرف زمین تعبیه شده بودند شبانه و وسط اردوی ایران ماندند و نیزه بیک
 پادشاه و بجا خطر کرد که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 و باقی را بر کردند و از این جبار و بیچاره که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 خود بیکر سپید خسار و فاعل و در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 روز بروز کار محصورین سخت تر میشد برای آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 فراهم آوردند و تبیین آنکه یکی از اهلان آمدند و یکی از ایرانیها آمد گفت دو جانب خوب شهر را که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 از آن اهلان که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 نفرین انداز ایران بر اهلان آنی که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 نمودند با بر فاعل و غیره اعلام نمایند که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بجهت آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 بارد و خود را بجهت کردند در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 تا اینکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 فصل آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 دیگر هم بگوشتش کردند بلکه کاری بسیار در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 سنگ بر سر اهل شهر میچیند و بجهت آنکه در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 در مقابل تنویر از داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 نماید خلاصه و از جانب پادشاه و اهلان و متوالیای که در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد
 دار قناعت کردند خود شخصانک و وفاداران خود را در داند چه بواسطه زنده ماندن و بجای آنکه در آن است بهر حال شناخته شد

گفته و بجای دانه که حضور وی را آنجا ضرورت لزوم داشته سابقاً هم چنانکه گفتیم یک دفعه در مالک شرقی اغشاش کرده
شاپور محبوبش بدان تو احوی و دممکن است این دفعه نیز همان قبایل را و خشکسالیهای دیگر از خوش بختی و رو میها آشنوی بر بانه و
باشند شاپور بدفع آنها شتافته باشد هر حال سعادت و رو میها را ایازد که گستاخنتوس بجای سپید اگر دیشب مشرف و
رو بار و یا نمود تا با ژوئین برابر گردد و مقتدر نبود این ملاقات اتفاق افتد گستاخنتوس بچاوه در انشای مسافرت از
انطاکیه بفسطاطیه از غصیلان از پنج و خسته گردیده و کسری از شهرهای سیلیس را خوش شد و طوطی کشید که همه باخدا در کند
و این در اواخر سال سیصد و شصت به بلبلادی بود و ژوئین ملقب به پرت که هنوز است میز طوطی شود بعد از ترک گستاخنتوس
با سانی آن مقام منبع را تصاحب نمود و شاپور که بخاطر چرخ ضعف بی فایلیت گستاخنتوس بیاد و ملتوم و در انداخته و
با حرفه مقابل بد که هم قوای طبیعی او را مساعد هم در پیکان فضا میزتاب از گستاخنتوس میگذشت

فضائل امارت و حُسن

مطالعته بعد از این فصل عبارت است از امپراطور شد زولین در روم و تقسیم عزم او برای حمله کردن با بران و جستان
تقدیر منظور امپراطور و وفادار و زد کردن زولین از مصلح شاپور را سفیر فرستادن و بروم روابط زولین
با او منشا قوت لشکری او و حمله بر مرنو با و خطاسیر حرکت می و خاصه بر شاپور و مانوگا ما انشا عدم پیش
زولین که شتر طسپفون (اکرنین) و توقف او با بنوا سطره بر کشت زولین بروم و غوث او و جانشین شد زولین
بحای او و مذاومت امپراطور در بر کشت بروم تکلیف کردن شاپور صلح و او مصالحه او با زولین و شرایط صلح
تحقیقات و باب این مصالحه اختام دوره دوم جنگ بران روم

مرد گشتانقبوس بدست که صاحب خناری دولت روم و اختتام جنگ با ایران بر ژولین سپید ابرامی طور دروغ و غشوا
جوابی بود و در کمال غرور و قوت قلب قبل از رسیدن بمقام منبع امیر الطوری مدت چهار سال با قبا بل جنگجو و طواغیت
المان ضا داده و تمام ممالک مغرب و درین را از شر آن مجاداران خط کرده و اهالی را خلاصی بخشید و بر
شمس پیران غرور را مطیع دولت روم نموده بود پس ژولین که فطرتا از شجاعان شمار میآمد عراجی تند بفرار داشت پس بفرار
چهار سال هم ممتطیعتان صلبه او شده و هو اکثره که باده و زان بدش هوسرا شد و مانند آنها کارهای بزرگ کرد
و شهرت کمال حاصل نماید بلکه از آن سران نیز در اشتهار و اعتبار بگذرد و هنگامی که ژولین بخت امیر الطوری روم جلوس نمود
طری مشرفی بملکت روم معشوش بود اما امیر الطوری جوان هیچ این اعتنائی را مانع اجرای خیالات بلند خویش نداشت بلکه آن را
حس اتفاق می پنداشت و کان مکرر همین وضع موضع خوبی بدست او میداد که منشأ کار بزرگی شود و گه با تو بیخج
ژولین از آمدن آن یونان اسکندر را می پندید از همین که می پنداشت از اسلاف خود بهر طرز آن مالک اول اعتقاد

داشت خجالت چه شد آنجا که سر و پای گریخته و از آنجا که سلاطین و امیران طوایف و برادران و عشق لشکر کشیده و میخواستند
بهین و لایق و پادشاهان با هم متحد نمایند و این هم از ابتدای و صورتی که امیران و مصلحت بود با شاپور دست و پنجه نرم
کرد خسار و تهاوش که گاهی آنرا که در شصت سال آخر از ایران بدو متحمل شده اند و نمایی از آن سلاطین باشد که حکم بران
موده اند و از ای این افتخار شد اما در شصت و دوم نیست که در وین آمدن و بی شجاعتی که در آنجا افتخار کرد و کاری ممکن
میدانند چه البته از روش جنگهای ایران بار و از ابتدای حمله که از سوسانیانهای شکست که نتوانستند با خبر بوده و بنابر غلبه
بر ایران از کار سیاه و بی شهادت و بی منتهای امیران و پادشاهان که از وین و سوسانیان که ممکن شود از ایانی از اینها بگیرد
یکی از صاحب منصبان و وین که در جنگها با او همراه بوده بعد از وفات و از این جنگ امیران و مشاوران و سپهسالار میگوید
جست عمده این هر که عشق و جنگ و محصل اسم و رسم و شنهاری تازه بود و چنان میدانست که بواسطه لیاقت نظامی خود
نزدیک تعلیم و در عسکری و لشکر و این تشویق و تحریض آنها بقبال آن پیشرفتی نماید که عندخود این فخر او است اما مقاصد
و خجالت و استیلا و نیستی میدهند از فیض و نفع کردن دولت ساسانی و مستقر نمودن و همدستان و طوایف و اهلها نیست
در سر و رخت و وین بوده اند و غرور و

[illegible]

دوره بانی که امپراطور در انطاکیه توقف داشت سفری از دیار ایران بخصو اما مورد شد که اسباب صلح دولین را فراهم آورد چه شاپور و چه پسر میداشت جوانی صاحب اختیار دولت و مژده که بمغازی فوجا اثر و عادی دارد و شایسته افتخار لشکر کشی و کشور گیری عاشق است بهالوده از کلیه استعداد و وضع دولت مشاورانها خبر دارد و از آن و چندان اصل روی بجهت نداشت بعضی از موثرین مشرف میگویند سلطان ایران برای تقویت از حال دولینا بیکدیگر با آنها اسرار کار داشتند الباس بدست متکبران اجمالک آنها مفرقه معلوماً تحصیل میکرد که از جمله شاپور شخصاً بفسطاط بن مسفر کرده از قوت و عتد دولت و مواصلات خیال دولین بصفات عادات و آگاه شده لکن این حرف یقیناً مقرون بصحت نیست بلی ممکن است و آنکه هر اسوس شده او را خبر کرده و اگر اطلاع از تهیه مقاصد دولین شاپور را اهرسان نموده اما اطلاع فی الجمله اضطراب او را دست داده و از بختی سفر بآنطاکیه نزد امپراطور فرستاده و در صلح زده اما اثر این صلح درست معلوم نیست احتمال میرود مطلب عمده این بوده که سرحد دولین همان باشد که هست چه اگر شاپور از تسلیم کردن در ناچه و قطع زمین و بنوعی بختی میگفت نویسنده های رومی یقیناً آنرا مسکوت عنه نمیکند استند محض اظهار اعتبار و مینوشند خلاصه دولین اعتنائی باینچه فغان کرده و جای تعجب نیست زیرا آنچنان شخصی باینچه ارضی بمصالحت نخواهد شد از باب خبر گویند دولین بنوعی خیلی گریختن بخرج فرستاده شاپور داد و اگر نداده بود پیشتر صرف میرد بر او بقی امپراطور فرستاده و حضور سفیرش اهنه ایران نامت را در باره کرد و بقبولی از وی تحفه بپوشیده نموده گفت لازم نبود پادشاه ایران بتوسط رسول و وسیله باما سوال جواب کند چه من غیر بنی شخصاً با ایشان ملاقات بنمایم در هر حال اما مویدین شاپور را رجعت نداده و ماجرا را اظهار نمودند و بدینصورت خود گفتند باید که بنیای حمله بصف امپراطور دولین باشد

هم در این وفات تسلط این تابع دولت و مکه در حوالی غریب و ناجی بودند و در این پیغام دادند که در جنگ با دولت ایران باو ملک
خواهند کرد و شک نیست که رؤسای غارتگر در این مواقع همیشه مشتند که در خیال حمله و ظاهر و جو است ازین قبل خصوصاً
می نمایند که افلا در چپال و بخطر شریک باشند لکن از فراموش کردن و باین با کمال استغنا تکلیف آنها را در نموده گفتند
روم بایکدی شایخو مد نمایند احیای عهد و معاونت آنها ندارد چهری که محل تعجب است این است که رؤسای روم حرکت قبل
و بعد که ضد آن جوانی که تسلط این مشارالیه هم داد یکی آنکه پیش از حرکت از طرف جمعیت یادی از قبایل گت بیک خواست
دیگر در هنگامیکه در انظار آید بود با غراب سار است پیغام داده گفت شما بما وعده معاونت داده اید حالا وقت است که با
و عفو فاکند بل در صورتیکه امپراطور روم میخواست از خط سطران بطرف ایران و داماد این صحر اگر در کجا است چنانکه
خیلی اهمیت است چه هر اهری و دوستی آنها موثر دفع کلی بود و دشمنی ایشان بسیار ضرر و صدمه عظیم میشد لکن رؤسای روم
با وجود آن پیغام و اظهار با غراب سار است و غرور یا غفلت رست توهم بحال انصاف نکرد بلکه بعد ها آن کرد که موثر
آنها میل عدل شد اگر جز این فدا نموده و دل با راستها را بدست می آورد نظر غالب آنکه از معاونت ایشان هر چند

میکشد یعنی از جنسی که در پیش داشت نفعی و خوبی حاصل نمیکرد (سازا سن ظاهر اصرار کرد باشد چه سازا در اینکه صحت است)
شک نیست اما سن چه باشد گمانم که هر چه باشد معنی آن گزند است

بکنم هر گاه بکنم بود که در این خود انداخته میباشند و از بسیاری خود بخوانند بخوانند آن یکم که است از اس پادشاه
ارمنستان است پیش گفته ایم این شخص را شاه پورجی سلطان ارمنستان است بعد از خود بمیل و رغبت بقدر اطلاع دولت
روم را برگردن گرفت گشتا بنوش امپراطور کرد و آخر سو وطن از و حاصل کرده لکن از اس کاری نکرد بود که آن سو وطن چو
وی صادر باشد هر صورت بحسب ظاهر در این از اس را بخود دوست متحد میداند بنا بر این و او ابل سال سصد و
سه میلادی نامش پادشاه ارمنستان نوشته از خواهش نمود لشکری جبار برای کار او آماده کند منظر فرمان باشد
سپاه عیار و منضمین کاغذ نظر از اس خوش نیامد چاره آنرا اینست بخود گستاخ انداخته بنادیدد و در سر و جوی برآ
او تولید پیشو هانها میخواست بنشیند نماشای نزاع این در هم سایه را نماید بدین اینکه خود آن خالقی باشد بنشیند
که دستش ز پسند هر بود و میلش اینکه آنها هم بود از اندوید که آسپاسه و نشیند در ریخ گشتا در خسارت بیند
فی الحقیقه در حکم نماشای باشد

يك چهر هم در بنوع قابل ملاحظه ميباشد آن اينست كه رؤساي مقلبي در اوضاع و اشكال اتمام هم خود را مصروف داشتند
 دين ميسر علي را نبر اندازد و از اس اگر چنانست از خيانت او اعتقاد دين ايمان او خبر دادند بستم اما بصورت چو عيسوي
 بودند نميخواستند رسالت رؤساي هم را هيچ كس در عايلاي او هم آنچه خلاصه خبر ترويج شده بودند نيكستي كه باين مذهب جديد
 خود داشتند و از هر اهله و امير و طور و تهرتي نميچونند موسي خورفي و ورخ بزرگ از بين كويك رؤساي در همين اوان بددين
 حضرت شيخ اهانق بزرگ كرد اگر اين گفته راست باشد سر امير و طور داده را آنچه بايد بسبك بوده چه عيشه هم را هيچ نميخواستند
 در چنگهاي اين دولت با شرفي زمين اهيست كلي داشته بزرگ و دين در وقت محله عيالك شرقي بايد چنان عايت ملاحظه حال دولت
 مقتدر خود بقوت ملك ارضي داده باشد آنها را از بخاندان در اين روز كه في الواقع روز سخي است بكارا و ايند بلي از هر چيز بيشتر
 عز و داست كه سبب عفت ميشود و عفت است كه باده عز و د از سر و پير و پادشاه و اورا بر سر چاي خود مي نشاند
 نشو نيكه امير و طور با اعتقاد خود حاضر است و با آن است عداوت ميچو است بمبدان جنگ آيد از فرار ز بيل بود عساكر مخصوص
 امير و طور كه بر واپس نشاند و سر هزار نفر و بقولي بود و پنج هزار نفر و عداوت آنها لشكر بار و مي بودند از سواره و پياده كن
 محييت زياد و اين قابل گشتن با آنها هم را هيچ نميچونند

و منشأ هم میبایست غایت حسابی کند شاید بیست هزار نفر لشکری بفرستد عده سوارهای سراسر نیز اگر کسراهی
بگرداند کم نبود مختصر فرمودی که امیر طرودوم میخواست بباران کشد باده از صد هزار نفر بیشتر بقیه داشت که دولت ایران
مردم میخواستند در مقابل این جمل منصفانه مقاومت نمایند و از دست و پا و سواران و زو از مانی شیخ است با شما

زولین از پس گردی که حوصله بود اندک صبر و ناامل نمود که دست سگدا از دور بوی عصاره شام او
 رسید مانند برنج چیده با عصاره خود از انظار کبیر و درین جهت تمام رخت بجانب فرات کشید از لپنا
 و هیرا پولیس گذشت بواسطه جری که در آن حواله بود از شط فرات عبور نمود و از راه بقا بطرف شهر مغرب
 (حران) که وقعی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را آنجا افتاد است شش شتاف چند روزی در آن ناحیه ماند و طرح خطا
 و کار خویش را ریخت

در آن زمان روزی که آمدند برای سپید کردن چوینای جنوبی و در راه مناسبیست بگردانند که مازنی
 بطرف جله و در کنار آن رود دیگر از دره فرات بمقت شت سبج واقع در قسمت فلای طرفین و هانا و زولین با آن
 مرد بود که کدام راه را اختیار کند اسکند کبر و طرازان قصه معروف و م راه اول را اختیار کرد که سیر و جوان
 و اوید و سوس و سوز و راه نایب را ترجیح داده و هر دو بخود پیوسته بودند اما راه دجله در میان و عبور از
 روم از آن امکان نداشت مگر و قنکر از منستان قلیا و حقیقه با او متفق و همراه با شش چنین نظر میآید که زولین
 اتحاد و همدستی پاداری را مصلحتی نبوده و سوظنی در باره آنها حاصل کرده احتیاط را اجتناب از آنست که اولی
 اختیار راه دیگر است خلاصه میز طور فزون خود در وقتیکه در وقتیکه از آن هیئت که از سوی هرات نوشته اند
 سزار سپید و آن و نفریکه بر کوسپوس از منسوبین او بود و دیگر کسب استیانت از مصر دست و عمل داد که آنها از راه
 کوه مازنی و منستان در نزد فزون از آن ملحق شوند با اتفاق بهر سمتی که خواهند پس از آنکه آنجا را غارت کردند
 از راه دجله در جلوسه کلسفون خود را بار دی و رسانند اما خود زولین راه نزدیک را سوار و سوار دره فرات را در
 مد نظر گرفت و روز بیست ششم ماه مارس بعد از یک هفته توقف در کاره (حران) با شصت و پنج هزار نفر لشکر
 تقدیر و راه نهاده متوجه طرف جنوب شد و از راه دانا در کنار هر یک یک کالی بکوس و پانسی فریوم که نزدیک ملقا
 هر یک یک و فرات است رفت و از آنجا و سالی اعراب را سق آمدند و با و اطهار و تعیت و قبول خدمت کردند و از
 آن عیار را با خواطفت مهر را تمام پذیرفته ناحی طرازان اعطا نمود و در همین محل بیکر سینه کشید و از آنست که فرات
 صد فرزند که بنجاه فرزند آن سفایر چک و پنجاه برای ساختن جسر هر از یک کمال از فر و اسلحه و متاع حرب بود
 ضمیمه عد و استعداد زولین کرد بد امیر اطوار کالی بکوس واقع در کنار فرات به سیر و فریوم یا سیر فریوم که در
 ملقا کاخ بود و فرات بود رفت و در او ابل ماه آوریل با آنجا رسید

نا آنجا در میان در خاک خود حرکت میکردند و از فضا و باغی خود نمی دانستند اما باید که از اخلاک دشمن
 پس بعد از آنکه از آنجا با پیش گریه و بقاعده حرکت کنند و زولین ترتیبی در کار فرار داد که ظاهر هیچ نظری
 مثلا سوار نظام را گفت و رخت فرمان آریین شوش شاهزاده هرات باشند در پیرو و در خطی موازی با جریان شط

فرات پیش آمد چند سده فزون نهره دار هم بسر کردی نوینا در مین راه پیمایند نهره داران چون در کنار فرات راه
 می بردند با سفایر می مربوط بودند اما بطور خود با قسمت اصلی عساکر در وسط این رود سنجاک و فیه بکشت شون
 که از جلو عقب تفریبا نه میل امتداد داشت حرکت میکرد بیکر سینه سرازیر بعد هزار و پانصد نفر نیز در آن کشت و سبنا
 پیش فرات بود و از جلو راه و از آن مینو و از هر طرف بنشینش حال خصم میراخت و این جمله سافیا و این در رخت
 فرماندهی سیکندروس والی سروین (ایالتی که او در آنجا تکریمه است) و ذاکا فوس و بکوز داشتند پس از این
 ترتیبان و زهف ماه آوریل بواسطه جری از هر طرف خا و بورد گشته و فورا جسر را باز کردند و در کنار شط فرات بنا
 حرکت انداختند کشته ها هم همراه بودند غرضی که از فزون جلو میفستند عقب میبندند اردو و موکت و لپن در راه و محله
 که توقف نمودن بنا یا از پیشا بود این نقطه مقل و مدفن گردید از امیر طور هاروم میباید از پنجه شش و است
 زولین برای اینکه عساکر خود را اینجا آورد و آنها را بجدال و قتال مجرب نماید و حوالی کرد که بن خطاب خواند و فوج
 سابقه لشکر بان و م را شماره کرد و گفت غلبه ما بر دشمن گوازه نیست و با سانی بتوانیم باین فوز فایز شویم پس از آن
 روز و راه پیرو و در (دارا) رسید آن شهر خراب بود در کنار فرات از آنجا نیز گذشت بعد از چهار روز راه
 بهرانا فان که حالا لایه راه معرفت رود نمود اما آنان حصین حصین بوده در جزیره و در وسط رودخانه و از سپاهیان بران
 ساخاوی و مستحفظه اش زولین شبانه بان قلعه حمله کرد لکن تصرف آن عتوه ممکن نشد کار بدخواست و نصیب کشید
 و آخر الامر شاهزاده هر هنر مدافعه کنندگان بران جزیره بر آن داشت که حصار را واکند کنند چنین کردند سوری
 نبرد زولین که میباید تسلیم شدگان را از هر گونه تعزیر محفوظ دارد و همراهمی نموده و برای اینکه باهالی انطاکیه
 معلوم نماید که فتح با اوست سرازیر انحن الحظ بشام فرستاد و در آنجا شالیس نزدیک شهر انطاکیه فامند و چون
 منجواست برای حراست انا فان گشته از فزون خود را مشغول سازد و اردوی همراه را ضعیف نماید قبل از غریت آن حصین
 طعمه آتش نمود

قریب هشت میل بران فان جزیره و قلعه دیگر موسوم به تپلونا در تصرف و کت ایران بود و آن حصین از فرات مذکور
 از آن محکم و منجر آن سخت شوار و منجور و لپن بیکر فزون و قهرم که نیست خواست باز بران آوری و و عدو عید
 مستحفظین را بیکر و از او اما آنها چون بقوت خود اطمینان داشتند کوشش محجوف و نداده گفتند ما صبر میکنیم و می بینیم
 جنگ را که منتهی میشود و آخر کار هر طرف که خواهد اطاعت نظر میبندیم اگر شما معترض ما شودید ما هم عیال مانع
 کار شما نیستیم بروید کار خود را بکسر کنید و زولین مرتد بود و عیال داشت مانند اسکندر که قبول این تکلیف را نیک
 شمارد و بر و فضا و گران از رخت اطاعت آورد با پیش رود و فراع غیر معنوج پشت سر گذارد عاقبت احتیاط کرده از
 سربلونا گذشت و چون بایک شهر این محله نمود معلوم است که با سالیان هم مجبور بهین فضا میشود و باید تمام را

فرات را صحیح و سالم بنصب نمودند و آن دولت ایران را گذارد

از نیل و کانگش و بروج و وزه و بوند و بطنه رسیدند مقابل دیار سپهر یا هیئت و آن شهر می بود از مدیم معروف و اتفاقا
آذوقه و خورجین و خورجین با آنکه در ساحل این رودخانه واقع حمله بر آن مکان داشت چهره در قشون می نمودند
میخواستند بواسطه کشتی از این طرف به آن طرف بر نهند اهالی هیئت دانستند خود داری مشکل است هر که حاضر کرد
و بعضی زنها هم دنبال آنها را گرفتند و درین زمانه امانت چشم پوشیده بر نازهای خود اجازه دادند و بپایان
بهر خانه غارت کردند و در آن روزی که تفصیل این ماجرا را نوشته بودیم واقعه را بدین هیچ شک و غاری شرح میدهد مثل
اینکه از کارهای معمولی منعاری بوده و در جنگ آدمیت و مروت باید متروک باشد

قشون رومی از هیئت حرکت کرده اند از راه سپهر و فرات را گذاردند (از کار دانان) رفتند و اینجا هنوز از جنگ
طلایان اثری نمانده بود یعنی سکوی سینه در آن محل دیده میشد که اهالی آنرا منبسط از آن میگفتند تا اینوقت از طرف
دولت ایران هیچ غذایی نشده و گوشتها آن را از فضا بکفر از عساکر رومی مقبول گشته و هیچ اسباب منجی برای پیشتر
آنها فراهم نیامده بلکه هر جا حاصل رسیده و علوفه فرات را در شهرها هم انبارهای کندی موجود بود و مشکلات
جمله رفیع مگر بعضی حوادث طبیعی که گاه و بگاه در میان افراسیاب میشدند مثل اینکه قوی طوفان شد و بچاهای آنها را زد
و زمانی شط فرات طغیان کرده غلله های ایشان را ضایع و نابود نمود و راه مکه قشون را مسدود ساخت خال از وضع

خوشی که در میانه ها داشتند و از ناری نگر در هیئت خاک بنی آشور (آسیری) با آنها رسیدند و محل را از ارضیست
رومی بل شدند و آن ناحیه حاصلخیزی بود و آنها را کثرت ارضی را قطع مینمود و بعضی از آن هرها در تمام فاصلات و
امتداد داشت و اینجا که خاک تغییر یافت کارکنان ایران هم که ناگهون بکار نشسته سبک خویش را تغییر دادند و بر آن
شدند که وضع جنگهای بی در پی که اسباب جنگی در زمانه دشمن است و آنها در آن هرها اختیار کردند پس نشه
قشون غیر در تحت فرمان بکفر سوریا بفرستاد و از درجه اول (سپه سالار) با هرها یکی از مشایخ اعراب را اسیر نمود
به ملک دزاس و میدان جنگ ظاهر شد خودی نمود و هر چه در و لیس جلومبا مد سپه سالار عقب صرفت لکن هر طور که میتوانست

رفتار امپراطور را بطی ساخت و گاهی حواسی لشکران او را قطع میکرد گاهی در افتاده هارا برای عزم میفرستاد و هر
دسته را که جدا و دور از قضا بچنگ می آورد و هیچ از آنرا از آن هرها فریب نداشت بدینوضع طریقه حرکت و میانه
برگم زد و آنها را بخت نمانی مینداشته بلکه گاهی آنها را بیکل بنو قف سکون محبوب میساخت کوپند را بچهره
بکروزی نزدیک بود شاهزاده هر زاسور را اسیر کند بخت او گفت و از هملکه بخت یافت و روز بعد از آن عساکر ایران
منعز پیشتر از او و میانه ها شده آنها را گذشتند و روز دیگر باز در آن عجم غفلت در ساحل جنوبی یک از ههای بزرگ
که فرات را بدجله مر کوب مینمود خود نمائی کرده مانع پیشرفت سینه اصل قشون رومین شدند و در و لیس با چاه یکیشانه

دوچار زحمت شده دست از قشون را بر پا بست و بکوتور فرستاد و در هر یک یک نرد و نقاط دور دست و طرف
شرح از سر عبور کنند و وسیله با نوسن یا پیشتر از او طلبیده با خود همراه سازند و عساکر ایران حمله نمایند و چون
کردند تا توانستند سپاهیان ایران را پس زدند و پیش رفتند

بعد از آن و در و لیس و دوچار فرات را خود را امتداد داد و در اندک زمانی قشور پیشاپیش پور بخت و پور رسید
و آن معتبر ترین مکانی بود که تا آنوقت دیده و میگفتند چندان نیست تراز شهر طیسفون نیست اهالی فرات و پور
اعشای بچایوس و میانه ها نگرند بلکه بشاهزاده هر ز که در غنای آنها را نام نماید بد کنند و از خارج بکار
خوانند اما امپراطور که چهره بد صتم شد و در پور را محاصره کند و بر بند مینماید کاری از پیش بر شهر نبرد
در پور فرات و بکوتور از مدینه های متعددی که از آن منشعب شده واقع و خندند هم از آن مدینه ها فرات در حواله فرات
ساخته بنا بر این آفرین مثل این بود که در جزیره واقع باشد بعد از در هر چهار دو بوار داشت و مخصوصا آن که در
طرف شمال مشرق شط فرات بود در کمال استحکام و ساخلوی آن بسیار کثیر و مطمئن مگرد و اها که در آن از
آب و قهر ساخته شده چندان مستحکم نمینمود

سربازهای رومی یکی از برجهای کوشه شهر را با سالی خراب کردند و راه خوبی را امکان باز نمودند و بنو قف بود
که نزاع جنگ و جویهای شروع را گذاشت چنانچه از آن اهل دناغ هرها را جمع شدند و از ناع آن بنا را داد
مدافعت و مشرف و مسلط بر خاصرین که در لعل شده پس از آن لای بلند که لا یقطع قهر و نبره و سنگ بر سر و میانه ها
آلاتکه قشور را بر طور در بنو قف بکار میبردند برای گرفتن شهر کافیه نبود و میساختند و بیکر کنند و در و لیس که هیچوقت
جان نداشت صتم شد و روز دیگر از دروازه های شهر را باز کردند پس چند نفر را با خود همراه ساخت و آنها را با سربا

خویش را لای سر و سقی میساختند چند نفر متقی هم با آلات خفیه امپراطور همراه شدند و او با هرها بطرف برج
دروازه نزدیک شد کارکنان را بکار واداشت لکن امرها مورد بداند لعل شهر هرها را با آهن حکم کرده و قتل و کشت
آنها چنان سخت است که امید باز کردن آن نیست بعد از و ساخلوهای شهر هم متوجه شدند تمام توجه خود را بطرف
این نقطه متوجه نموده و متصل حمله و از آن هرها نیز و سنگ مینماید با اینجا احتیاط مقتضی بود از این محل
خطرناک دور شوند اما امپراطور با آنکه از عد پیشرفت خود خیلی مغفل کرد و بدیناچار عقب کشید اما اندر دیگر بنظرش

آمد یعنی با آورد و متر پس بلی از دست پادشاه مقتدر بواسطه ساختن بر حتما متحرک بلند کارها از پیش میبرد
حال حکم کرد از آن برجها بسیار از نا حمله و از آن بتواند باز دافع کنند گان بالا و چون مهندسی بل و کوب
امپراطور بود و اندک از روزی صورت گرفت ساخلوهای شهر که آن برجها را بداند دانستند بعد از آن طرف است
لذا پیشتر سپهر کرده خود تسلیم شدند و در و لیس از کشتن آنها گذشت و اجازه داد هرها بکلیه بول و رخ و لایا سبی و از

با سوار و مشور همراه باشند اما در کشت و تلف نشد که کار از آنرا نیست که بهمان بکود و بفرستند و بالائی شمشیر
 بدجلای پیوندند بلکه قدری با بنی تو داخل آن میشود اگر میخواست هم سفایر هم عساکر را در آن خط حرکت دهد خیلی
 بدشمن بر دین است بکار خطر داشت و مخصوصا چون منتظر بود فزون و منتهای شمشیر بی برکویوس و سباسبان این
 اوقات با و ملحق شوند اگر از آن خط میرفت از آنها دور میماند و اگر میخواست کشته ها را با بنی کشت داخل جله کند و صورت
 سباسبان و ربالای محل را در سواحل هم شط توقف کرده و لاد و کسند و هم جدا میشوند تا نایافته نداشت
 مگر اینکه بتواند تمام طول شهر سفایر را بر ضد جریان بند شط حرکت دهد خلاصه در این موقع نیز آگاهی و اطلاع و این
 بکار و خورد چهره و فایع و سواحل جنگها است که اسلاف و در این بر زمین پیش از این که در خط شط کا مل عمل آورده بود
 و بخاطر داشت یکی از امیران و هم که ظاهر اسوار باشد و بنی از هر ملک که منتهی نموده بواسطه آنند و یک کشته های
 خود را بالائی طیفون داخل جله کرد پس با خود گفت اگر جای آن مذنب پیدا کنم میتوانم کاری از پیش بر گیرم این چند
 نفر از اهل آن ناحیه را و بخود نموده از آنها انقباض و تحبش کرده و با منند و دانست و تلف نشد و چه نظر از هر ملک
 جدا میشود کار گذاران این بر این محل است و پس ساختن چند چینه شمشیر و شط و بخواهند میتوانند قدر
 آب داخل هر یک در میانه احوال نموده بکنند و پس چون مذنب پیدا کرد سدا خراب نمود و وقت عمده هر ملک را داخل
 مذنب شد و بزود آنرا ملأ و منتهی ساخت سفایر خود را در مذنب انداخت و با موضع کشته ها را بالائی کشتار در جله
 نمود و فزون با آن سفایر پیش آمده در ساحل را است شط آورد و زدند

اولی که که اینها را با هیئت لشکری در مقابل و میانه ظاهر شدند و در اینجا بود هنگامیکه زولین شط از دریا به شد
 ملاخه کرده و بدیدل مانع نمواند از آن عبور کند چه کار و سپار و رودخانه از ساحل هم این طبع عام نفع نرود و در اینجا
 هم برای حفظ یکی از باغهای ساطع در اینجا ساختن دشتی سواره و پیاده عساکر ایران که در زمین بسیار قرار گرفته
 دیدند پیشند سوارها اسلحه در خشان استند پیاده ها سپر و تیر و در عقب بر آنها ابله های کوه سپر که بقوه و تیر
 روی مانند جبال مشرق نظر می آمدند شخص از بدین آنها را اسان میشد زولین بدیدل و وجود چنین استعدادی نمیتواند
 بقوت خود تکلف کند آشکارا از شط عبور کند لهذا صبر کرد و ناستند و هوای نار و آب آنوقت سفایر را در وقت نمود
 عده از لشکر باز آمد و کشتی شانند با آنکه صاحب منصب اولی نمیدادند و فرمان از شط بگذرند و پیچ فرزند که هر یک
 حامل شمشیر سپاهی بودند و هیچ حادثه از شط عبور نمودند بسا احوال و مقابل رسیدند لکن اینجا عساکر ایران بر
 و نیزه های مشعل بر سر آنها تار کردند و زدند و کشتی هلاکت گرفت سباسبان از این منظر هولناک منزله کشند
 شاید از پیش فتن هم صریح با کرده باشند زولین چون بدکار و شرف خرابی است تدبیر غریبی نموده فریاد بر آورد
 و گفت فزون از شط گذشتند ساحل آنطرف را منصرف شدند من خود کشته بودم که اگر ظرف بایند آتش روشن نمایند

عده سفایر از این حرف بر سر جرات آمدند و با قوت طلب را روزه کشته ها را پیش را اندید بلکه بعضی از جنگجویان که در کشتی
 نبودند برای امداد و فقا خود را با سپر در آب انداختند بنای شمشیر گذاشتند اگر چه عساکر ایران سخت کوشش میکردند
 و میانه با حشد و هور تمام سفایر آتش گرفتند و با حشد انداد و آتشها را خاموش نمودند و شمشیرهای خویش را از خطر
 رها کردند با وجود تیر و نیزه طرف مقابل از در جله حشد با نظم و ترتیب خود را با ساحل رساندند چون قوی با بنطرف
 رسیدند و یک بود و یک دیگر را نمیدیدند توقف کردند تا فضا طالع شد صبح میداد و پس از فزون خویش را از شط بلخته
 و قدم در میدان کارزار نهادند و این جنگ ظاهر طویل کشید و آخر الامر لشکر ایران منفرشت کوشید بگریز و نوس و سوار
 سردار و عساکر ایران اول راه فرار را پیش گرفتند بجز طیفون پناه بردند معلوم است که فزون بر سر را داشت
 خلاصه تمام اردوی ایران به احوال انتقال خود را گذاشتند با اغتشاش تمام بطرف نزدیکترین دروازه های طیفون رفتند
 آنها از پیش و دشمن از عقب تا بحد و رسیدند

مورخین و بی کوشید و بکوشید و سر را روم که زخم تیر بر داشتند سر را زهای خود را بمجاورت فرمان بنمیداد و آنها را
 هیچ میفرستد چون دروازه ها باز بود شمشیر طیفون را میگردانند و ظاهر این خیال پنداری بوده از حقیقت و در هر حال
 فراریها داخل شهر شدند دروازه ها را بستند موقع کار گذاشتن طیفون سالم ماند فتح آن موقوف شد بحاضره
 درست حشاکر آنکه همین پیشرفت هم برای و میانه فایده زیاد داشت چه تمام فزون را که بجهت حفظ طیفون جمع شد
 ثلث از لشکر ایران روی شکست داده و از عساکر ایران و هزار و پانصد نفر کشته شده و از و میانه پیش از هفتاد و پنج نفر
 بقتل رسیده و غنیمت از بی بخت و میان افتاد و آنها را در وی ایران تخریبهای نمر و بر سر و بر مقبولین
 را که مرکوب پندهای سیمین و زین را و ان با فند نیز دروازه و خانه های حوالی طیفون آذوقه زیاد بدست آورده
 از نیکی فارغ شده بوسعت رفاه افتادند از اینجا که اینجا عت چند بخی که گذرانده درین و خور غنیمت چنان از در و حرس
 با کل و شرب برداختند که بهر روز بعضی امراض در میان آنها بود

در روز پند و طیفون وضع معام نمود که کرفتن این شهر چندان کار آسانی نیست و بهر حال باید درست حواس خود را
 جمع کنند طرح حساسی بچند به بینند چه باید کرد تا اینجا از فرار چنین مستفاد میشد که خیال زولین که فزون طیفون است
 و بعد از آن صلح کردن با دولت ایران چه بیرون راههای طولانی تحمل عیو و از هر ها و گذشتن از جله و جنگ با عساکر
 ایران در جله که نزدیکی طیفون جز این معنی را بر قصد چندی ظاهر غیباخت و بکار و اجتناب از و میانه کرده بودند اما
 زولین بعد از آنکه تمام موانع را از پیش برداشت و اسباب محاصره طیفون را فراهم آورد بگریز و فاکهان و رامکان
 اینکار را در دست حال آنکه میتوان گفت طیفون را آنوقت از حیث استحکام بهتر از زمان سلاطین اشکانی بوده با
 فزون و پس استعدادی کافی نداشتند بلکه میتوانیم بگویم فزون در این تمام عساکری که سلاطین روم بهر و پونای

جنوبی آوردہ قوی تر و مستعد تر و مہمان جہتیں این امپراطور نیز فراوان کافی نظر میآید مع ذلک امپراطور و مردم از
مخاصر و کفرین طلب نفس و غرض نظر کرده و مصمم بازگشت شد اما این بیچگ

چند شک شد و این از طبیفون است از روایات بسیار مصنفین مطالعه کنند گشت لهذا شرح آن برداخته کوئیم اگر
امیر طویران کرد بان کاری که طرازان کاسپوس و سوربدن اشکال امدام نموند گشت ندان آنجهت بود که مشا
ایهم و قوی طبیفون الحاص و مخر کردند که معتبرترین سند جافشون اشکانیان از اشکست اند پس بکر از پیشند کارویی
نداشتند تا و این مانی طبیفون سپید که با نمونه جری از عساکر جزا شاهنشاه ساسانی و بر و شده و هنوز با
اصو قوت و استعداد شایسته و پیغمبر نمکرده و خود میدانست عجب سرچیز آورد و اگر طبیفون الحاص کردند نگاه
ایران با سپاهی چون سبل خان کنی و بیا و میماند بلاغای جزئی و بسیار و از همان جری نمونه فسون ایران جستان کالی
کرده این بود که بران شور و مشورت صلاح و اذ در جهت بدند در محاصره طبیفون امپانوس مویخ و وی فرار کند
که و این از آن حکم شایسته و قصد بازگشت نمود

بعد از آنکه در ولایت مدین طبع و اکسیر از محاصره طبیبان و چشم پوشید بعضی از سراز سپاه او کفند بطرف سور و تخیل شد
میرانیم در بنیاب هم گفتگو کردند بمیران عجل دست در دنیا مدح و تحقیر باستان سپید و هوای کشف یا شیرین از پی میر سپید
آذوقه کشیده اند بیک با تمام و برای قوت خدای لشکر بان اعتمادی بحصول و حاصل از اخلاص شمر نبود مانند در و در و در و در
و از آن کسور تحت حبش کاری فاصوات میگویند بر این ولایت مستشاران او بزرگی ملتفت شدند که ای اصل امر ^{حقیقت}
چون این ای را اخبار کردند باند کشیده ها و آتش زدند با سندانهای که دوازده فرزند که برای ساختن جبر لازم داشتند
بلی وجود سفایر برای قشون روم اسباب حجت می شد چه اگر میخواهند آنها را از روی جله که شد چنان آن معلوم است
بر کردند باید بیست هزار نفر را با اسکار و مشغول کردند و از استعداد خود بگماهند و حرکت خویش را مشکل و پر زحمت نماید
از این گذشته سوزاند کشیده ها جرفد و خسارت مالی ضرر نداشت و در بر کردند آنها را نهی تصور نبود

در اختیار و راه مراجعت نیز اختلاف بمیان آمد سربازها گفتند از همان راه که آمده ایم بر میگرددیم لکن صاحب منصبان آنها
چند عیب را بر این راه دیدند و جمله اینکه در وقت آمدن هر چه از قوه در آن خطر باقی شده تمام کرده بودند و بلاد و قرا
خراب نموده منقوش کرده و یافته می شدند سربازها دیگر آنکه فضل افضای آن راه نمیکرد چه هر قریه طبعان داشت و هوای
و طوبی مکرر و پیشه فرزان تولید می نمود خلاصه اولین بدیهی بر این راه مراجعت خطا کار و جمله است بر آنکه سواحل آن از قرائن
منافع تر میباشد مسعودی آب نیست در آن و هم حاصل نمی آید و سالها گذشته که دشمنان از آنجا نماندند و اسباب خرابی
فراموش نموده پس حکم دادند قشون در آن از اقصای قاعه و در ساحل بسیار و جمله شروع بر مراجعت کنند در آن نواحی حاصل خیز
با مبدیافتن از قوه و از سر غنایند لشکریان بطرف گردین یعنی کردستان حرکت کردند و آن بابک آنوقت در تصرف

دولت روم بود و خیلی بر خا صا از زباده از د و پشت و پناه مهل از طس فون فاصله نداشت
بعضی از مورخین روی از قبل ایسپانیوس می نویسند قبل از آنکه ژولین و عساکر روی از حوالی طس فون مراجعت
کنند شاپور سهروردی نیز امپراطور روم فرستاد درخواست صلح نمود و شاخ و برگها باین مکتب بگذارد که ظاهر حفظ
و هم و خیال ناشی از غرض است مثلاً میگویند پیشتر فیضی و این شاپور را مضطرب میاوس ساخنه و در مغاک و
و دهشت انداخته و روزی بر غذا میخورد و موهای سرش را شان و نمیکرد چنانکه بجائش و لید گردید همیشه راضی بود
نصف ملک خود را دهنده نصف دیگر را نماد نماید لیل حکم و موحدینه ها هم جعل است و ظاهر اجاعل آن ایسپانیوس
باشد چه شاهنشاه ایران لشکری جرار از اطراف جمع کرده و هنوز آن استعداد دست نخورده بجا و خود شاپور و قد
در میدان جنگ نهاده از اطراف و پیشرفت و این شهر معتبر از دست نداده بلکه حرف علم کفایت خود را برای صحر
شهر کرد و ایران از بالاد اول وجه محسوب نمیشد ظاهر ساخنه در شاپور اگر تکلیف صلحی نموده برای این بوده که سر و دل را
گرم کنند مراجعت و راعقب اندازد و روی را در چهار مشکل سازد یا خیال میکند که چون ژولین ملثف اشکال او را
خود چسباید هر تکلیف با او کند قبول خواهد کرد

اگر حرفهای لببانیوس را بنوعی مآخذی داشت راست بود مورخین دیگر هم بآن اشارتی مینمودند پس گذشته از ادله عقلیه سند تاریخی هم برای خوف وجوب شایان و در خواست صلح او نداریم

روز شانزدهم ماه ژوئن شروع بمراجعت کرد بقواضعی که اصلا اعتما دارا نشاید قبل از مراجعت امیر اطورد
بطرف یا آلات اخلی ابران اند که شاپور را مجبو بصلح کند بی راهها ها او خبانه کردند و اینکار صورت نگرفت ایر گفته را
هم باید بهای خرف پس اینوس نوشت چهارم و درین معبر احد نیست که چنین چیزی نوشت باشد اما قضا وضع میکند
که این وایت از اهل درایت و راست و ظاهر اتمام حرکات و میهار در آن موضع مختصر بعضی تاخت تازها و چارواها
که تحصیل از وفه آنها را باینکار وادار منجمه خلاصه محض آنکه عساکر ژوئن حرکت کردند از طرف جنوب ایر بزرگی
متصاعد شدند دانستند که آن ایر نیست بلکه غبار است هر چند روز گذشت آن غبار و بزیادی گذشت بعضی حدس
زدند که گویا حرکت کرده برخی گفتند شنه از غار ساراسن میباشند که بیک مار و میهای آید اما خود ژوئن
شد که ابرانیه او را تعاقب میکنند لهذا واشی فوژ را جمع کرده اردو بی بقا علم و مستحکم زد همینکه هوا خوب شد
معلوم گشت امیر اطورد دست فمید جبهه روق طلوع آفتاب را آینه جوشن صفیله عساکر ابران لهان خود را ظاهر
ساخت و آشکارا گشت که شبانه آنها چله برو میهار نزد یکیده اند خلاصه جنگ در گرفت لشکر بان ابران و سوارها
ساراسن سخت بر روی میهار حمله نمودند مخصوصا منچواستند احوال آنها را بر بایند پاده هاروی یاداری کرده نگذاشتند
لکن بعد از زمانی که ژوئن خواست راه خود را امتداد دهد از اطراف خود راه ورد حمله دشمن بدید بعضی از جلور و

از این بسیار و غله و حاصل را که در و میانه زاده از حد محتاج بآن بودند خراب ضایع می نمودند گاهگاه از غلبه
سرمه بر و میانه و در نزد این فتره اسباب ناخبر حرکت آنها می شد درین کیش اتفاق می افتاد که بر و بر و میانه
خسارتی عده را در میانه آمد در هر حال حوادث مزبور اسباب بطور حرکت در میانه از مر اجعت می شد هر قدر که قدر
آذوقه پیدا می کردند زمانی استراحت می نمود و بجمع آوری خود می پرداختند و این موضع رفتار می شد که فسون ایران با وجود
ناقصی در حرکت بسیار از این وجهی سبب در وین خوشن را که فتره صغوفه شمرید سوارهای ایران را با مسلح بانه ها
در از و علاوه بر آنها تیراندازان ظاهر و میانه های باد داشتند این لشکر جز اردو تحت فرماندهی سرداری بود که در وین
او را امر می نمودند و در نزد وین و در پیشاپور این جماعت به پیش خانه و میانه خلیه زد و زد و در وین بعد از حد
دیدن ناچار باید توقف نماید و در مقابل حریف استاده جنگ کند طریقی هر دو محاربه را میانه کشند و محلی موسوم
به مرغنگا میدان زم شد عساکر ایران بد صف پیش رفتند یک صف از سوارهای مسلح و تیراندازان صف دیگر از فیلها
و در وین فسون خود را بشکل هلال از ترتیب بدیعه قلب آن خلیه عقب بود و میانه میسر پیشتر لشکران ایران و در مقابل حرکت
کردند امیر طور از طرف فسون خود را بجانب آنها فرمانداد و بر و در و میانه با بر اینها رسید دست کربان شدند
و تیراندازان ایران فرصت تیراندازی نکرده و مجبور بجنبش تن به تن شدند و زد و خورد طولی که مؤثر خیزی می شد
کرد بد اسباب هلاک عده کثیر کشتن ایرانها که در جنگ تن به تن میانه می کشیدند کم کم پیش می کشیدند از و میانه دور
شدند و فوراً فضا را از تیرهای خود تیره کردند و در و میانه با واسطه سنگینی اسلحه و حرارت آتش فیلها را فیلها را فیلها را
زیاد اتفاق کند و در وین به جهت حفظ اردو و بیکدیگر و فسون خود را جمع آوردند و چند روز حرکت توقیف انداختند
و بجز کسب زلفه الحقیقه مهلت داد که از جراحت خود و و اطب نمایند فسون ایران چون در این جنگ زیاد صدمه کشیدند
دیگر باره و در وین حمله نکردند بچشم فتره فایع شدند که در اطراف پراکند شوند و تمام آذوقه و علوفه را برین در وین
که در و میانه با پیرانان عبور کنند خورد و ماکول برای کرد و مرکب نگذازند عساکر و در وین پیش ازین هم از آذوقه سنگینی
داشتند این اتفاق نیز برار شد ناچار هر چه برای صاحب منصبان و اجرای خانواده سلطنت بدیخه نگاهداشته بودند میانه
آنها تقسیم نمودند مع هذا چندان فایده نداشت در این موقع جای تعجب نیست که قوت قلب از مثل و در وین آدمی سلب شود
خیالات اندک و صدمه و رنج مرگ او را فراموش کرد امیر طور شوق و حال لشکر با یکدیگر از افشاندن بدن ثالث و چاد
خود شمشیر بود چنین بنظرش آمد که ملک و کل دولت با راجی و غنائی با روی پوشیده و شکوچی پر به از میان بر آید
بهرین وقت شکوچی پر به و در و میانه علاقه فاه و فتره را بدو و در وین را بسنج و شکوچی متذکر می نمود امیر طور این میانه
دلیل ملتبه داشتند از سر پرده بیرون آمد که برای دفع آن بعضی قربانها را کشتند و آسمان بدو چون فاه و با هر ضرب
النوع جنگ در انداختند آنرا نهاد بدو از جانب مرتجع داشتند با کهنه و فال گریها در بنیاد سخن را ندانند آنها با کهنه را بدو

اعمال نظامی را ترک کنی اما امتضای وقت اجازه نمیداد که کوشش بچند ایشانش همدخل اصغر بدند ناچار با بدبختی مکن
نمایند بلکه از وقت بدست آرند و ضمناً راه مراجعت را نیز امتداد داده باشند
روز بیست و ششم ماه ژوئن سنه سیصد و شصت سرکه از روزهای معروف بنوا قعیر میاستند قبل از طلوع آفتاب و سپهها
از خود راجع کرده و چهارواکنده بنای حرکت را گذاشتند در صورتیکه باندک فاصله در سمت چپ از جمله در طرف
راست بعضی تپه های کثیف بود لکن هیچ اثری از دشمن بنظر نیامد فسون و بی نامی بلا مانع پیش رفت اما چون بجای
تپه ها نزدیک سامارا (سامرم) رسیدند ناگاه لشکریان ایران بجای که روحمه کردند و پیش رفتن را اول آنها سخت و دوچایند
خشم شدند و پس با سختی اصل آنها را شافت اما در حال با وجود آنکه در سمت جلو که فرار می کردند امیر طور سافرا
کذاشم بطرف آنها را ندیده از راه پانچوه که فسون ایران بدستگاه وسطی دست راست حمل بردند بدین ترانه خود را
هم در میان سوارها و فیلها اگر کرد و دستهای فسون مجال اغشا نشان میدادند و چون شمن غفلت ظاهر شده امیر طور دست
نکرده که کاملاً مسلح شود و ناچار بدین چار و آن چنگ میگردید پس اینکه در میان از عقب سپهها و فیلهای ایرانیان را
میگرداند از راهی بازگشتند ناگاه تیر یکی از سوارها با زنی و فیل را خراشیده میان دنده های او فرو رفت بیک سید امیر طور
سفر را گرفت که برین آردن و اوست انکتهماش نیز زخم شد و از زور و خوبی که از محل جراحت رفتن بهوش شد از
روی اسب بخاک افتاد مستغظین که در او بودند با دقت تمام او را بلند کرده بار دو آوردند و جراحان فخر و زیاده
مهلك علاج فایده نیاختند این خبر نزدی میان لشکریان یوم منتشر شد که چنانکه طرف کمال باس حاصل نمودند از
طرف بکر بهچان آمدند گفتند اگر امیر طور بمیرد بر ماست که افلا انقام او را بگیریم پس نیزه های خود را بسپر کوفته با
حد و حرارت غریب بجای ایران حمله کردند و چنان گرم زد و خورد شدند که پیدا بود هیچ بیم جان ندارند و قوی
نمیکند از د و تمام قصد ایشان کینه کشی است و میخواهند هر قدر بتوانند بقائلیان پادشاه خود صدمه وارد آورند اما
ایرانیهای ما که فخر را این خود میدادند حق با داری و مقاومت با جمل آوردند از روز آخر رسید هوا تاریک شد
جانبین ناچار دست از جنگ کشیدند پس از آنکه هر دو جانب بلی خنجر صدمه دیدند از فسون و بی خصوصاً همین خنجر
برد و از سکران آنها اناتو لوس که فی الحقیقه سردار کل بودند ندانند که این ابد و دگفت و سکران دیگر سا لوست نام را
یکی از همراهان او بخت از جنگ اجل برین آورد و از طرف جنگجویان ایران نیز خراش و نو هودا رس که هر دو در شب
داشتند بجاه نفر بکر از امراء و بزرگان بجهان بگرفتند از نایبها (تابعین) هم چنین نشان السیه کشند و بر رویهم
احتمال هر دو خسارت سپاهیان را بشمار بورزید و تو باشد

قولین امیر طور شب آنروز را به نینیه رسانده یا نرسانده در گذشت از پیرو صد و میوهها با ننهاده در حبه سپید و قرمزان و زهر
جهت سر داری قابل و چگونه ظاهر بوده هر چند این سفر جنگی را با بران از روی محبت و احسان و نارض نموده و بعضی خط

با ابراهیم حکیم و مقاوم میکنیم اما رومیها قبول نمودند و قشون خود را از قلعهها بیرون آوردند و پادشاه
ارمنستان که ششصد نفر ازین چشم طغیانی و حمایت از جانب ولت روم مدار و با آنکه بعضی بر وین اصرار کردند
که توش را این صلح را از روی استیصال قبول کرده پیر و اسلاف خویش باش عهده داشتند و بجزای آن شرط
روم امپراطور اصلا گوش نداشت و با کمال درستی و آبرو متذکره بود که داده بود پاداری نمود بنابر این در
دویم جنگ ایران روم با آنها رسید و در صورتیکه بکل بر عکس دوره اول پیروز شده بود و اول بفتح بزرگ رومیها و
منافع کثیر آنها ختم شده و در دویم شکست فاحش و پس از آن کفرهای پیشین که دولت روم قدیمی هم عقب تر
رفت توضیح آنکه ضعیفین که حسن حصین و یونانی شریف و محسوب میشدند دولت روم در حفظ آن بکوشید و مکرر
سلطین اشکانی و ساسانی بر آن حمله کردند و نتوانستند مستحکم نمایند مگر یکده که باز رومیها برودی آنرا پس
گرفتند و درین فضا از قلعه از دست ولت روم رفت و در حقیقت حصان ملک روم و محافظ آسیای غربی و شهرها
که در پیشگاه رومیها در تصرف خویش داشتند و آنرا با اسم کلای موسوم کرده اند و دست انداز شدند برین شهر
والکذا کردند و این فخر برای ولت روم خسارت کمی نبود و جاداشت میتوانست این تسلیم اسباب بزرگ گاه
و امید بلکه انظار شود و سرحد شرقی روم در واقع بی نگهبان ماند و سایر متصرفات روم هم از دست انداختند
برود بلی حکم تسلیم هیچکس ازین اتفاقات نداشتند و پادشاه بکر ایرانها در متصرفات شرقی روم تاخت و تاز
نکردند اما بعد از معاهده صلح وین و شاپور نفوذ و تسلط دولت روم در آسیا و بیشتر کد داشت دولت ایران
در آن نواحی اقل ولت کشت شاپور و تیم معروف به ذوالاکفان و الحقیقه در جنگ با کشتن انتیوس و ژولین
و ژوین خلیه کفایت بخرج داد یعنی داشت چتر قتل حمله کند که آرام سر جای خود نشیند چنانچه مانور و بر دشمن
بیاورد و کجا او را بجای خویش و کذا در و کمال شعور و از ابتدا وی را ملنگت اهیت نصیب نمود و مصمم تصرف
آن شد آنقدر اصرار کرد تا بمقتور رسید در سال سیصد و سی هفت که دولت روم را بجنب طلبید نظر میآمد
که از روی احتیاجی کار میکنند لکن بعد از شنیدن اخبار اندیده پادشاه را پیش نمیکرد و برهان این دعوی آنکه در مدت
بسیست هفت سال جنگهای معتبره کرد و در هیچکدام شکست نخورد و ظاهر ساخت که در لشکر کثیر و سرداری
از کشتن انتیوس و ژوین بمراتب بلز و ما هر تر است با ژولین افلا برای خلاصه شاپور و بر عقل و قوت قلبی اصرار
و کفایت آخر الامر بجنب جنگ را بر طبق مرام و مقصود خود نمود و در سنه سیصد و شصت میلادی دولت ایران را
آن شان و علو مقام داد که در زمان جدا داشت اگر مفاخر این شاهنشاه ساسانی منصرف بهین مآثر میشد که در
کریم با وجود داشت که با و لقب کبریه دهند چنانکه اکثر از مورخین او را بجهت لقب پاد کرده و نام برده و در هر جا شاپور کبر
نوشته اند آخر الامر شک نیست که شاپور و الاکفان نام سلاطین ساسانی یعنی اسلاف و خاندان خود را بزرگوار داشته اند

فصل دوازدهم

مطالب این فصل عبادت از وضع و رفتار ارمنستان و هنگام جنگ شاپور با ژولین امپراطور روم و پیش
شاپور و از اسرار و مخبرین ارمنستان و حمله آن پادشاه بر پیری و معز و فرود و ماسیت و نصب سلطان بکر
مقاومت و قوت و اسلحه و تخیل آن مشکلات شاپور و تقسیم پیری و ماسیت و ولتین ایران روم مصالحه با
والنس و کشت شاپور سکه های او

عن پیشرفت کار شاپور و الاکفان در جنگ با ژولین و ژوین و سیک رفتار ارمنستان بود که از ابتدای
ژولین پادشاه آن مملکت اخبار نمود پیش کشیدیم امپراطور روم وقتی دست بجای جنگ شد ارمنستان را با خود
متحد هدست می داشت چشم داشتی پادشاه را و از اسرار پادشاه ارمن داشت و طرح را چنان بچینه که با دشمن
علیه که هر یک از طرف کار کنند بطریق حمله نماید یعنی خود با عساکر اصلی از راه فران و هر ملک با ناز و دود
او بر و کوب و سب و استیلا لشکر او را بجمع خویش را با سپاهیان ارمن همراه ساخته بعد از آنکه ناحیه حاصلخیز و
بیاد غارت دادند از طرف استیلا و آید باین کار و ساحل سار و جلد با شهر پورش را تا چون شهر طیفون بکشد
اثری از آن قشون ندیدند بدین جوی هم نشیند از آنجا که میخواسته بجوش از جنگ از کت آن جنگیان فایده ها برد و این
مقصود حاصل نکشت محض و کوفت مایوس کرد بدین حال باید بدین گونه ای از کجاست برای کوب و سب استیلا
که یکی از اسباب خرابی کار ژولین که بدینان تردید از چهره دست او و چرا کار را با خبر انداختند بلی چنین نظر
میآید که در سراسر روی بر حسب امپراطور خود از راه مرو و یونانی شمالی ارمنستان فرستاد و از اسرار هم برای
همراه آنها کرد و در لشکر بجانب دی ناند و ناحیه بر حاصل معرزه شیلیا کوموس با هزار و چهارم نمود
و برای ایشان آسان بود که پیش آیند لکن سپاهیان ارمن غفله و بجز عقب کشیده به مملکت خود برگشتند موسی
میکوبه کرد قشون ارمن و زور و نام داشت و بواسطه تقصیر و بیایساری کار کرد چنانچه پدید آمد ارمنستان که مملکت
عسکو مذهب است طرفدار شخصیت که در آن سردار برای اصرار و بولسنت خود حاضر بود تا باری قشون را
که دشمن بر او دست و رحال سرداران روی که خود را دست نهاد بدین تردید افتادند که کدام راه را اختیار
کنند یکی از آنها بر این بود که با وجود نهانی از کار و جلد روند بر ولین ملحق شوند بکری گفت باید بر مرو و یونانی
مراجعت نمود چون اتفاق امداد اتفاق رفت و از پیوستن بر ولین صورت نظر کردند و عساکری که ژولین در جنگ سال
سیصد و شصت ستمیلادی کمال امپراطوری با آن داشت بکلی بکار ماند

از فرماند کور و ولین از رفتار از امنه طلع شده در همان مان که بطرف طیفون میرفت عساکر بار و اسار و شاپور

سال سصد و شصت و سه میلادی شریک نداشت نه شرافت نه مذهب از مایه نافع نبود که آن عهد ابشکنند پس از هر
 جهت هر فردی را میباید که جلوا را بشناسد و در مانع تسلط دولت ایران بر آسیای شمال غربی گردد
 (و نویسنده سصد و شصت و چهار میلادی پس از هشتاد و سه سال سلطنت در گذشت و این چنین بجای او امپراطور
 کشت برادرش النسن را در امپراطوری با خود شریک نمود و حکومتی لایان شرعی را با و گذاشت)
 دولت روم مهابی مدخل را بری شد و میخواست که در عهد نامزد و نیکو هم اسم این مملکت مخصوص نکرشده باشد
 حمایت سور و ماسین تبعید شده اسباب نفیض عهد نکرد در هر حال در آخر سال سصد و شصت و هفت دولت روم
 بدو کترینیوس حکم کرد باد و از ده دسند قشون اهل ایری شود و سور و ماسین را دوباره بخرشاند و از ماسا
 البراز و نیکا که حد شمالی آن مملکت بود و رود نمود و تار و دسر و سربلین اشکان منقرض شد در رود مذکور
 اسپاکورین که شاپور را پادشاهی ایری داده آمد بکلیف صلح کرد و گفت که من باد و دولت روم است تا چون پسر
 پیش شاپور گردد و میباید بنوازم ظاهر انجالت و افلام که هر آنکه مملکت ایری را تقسیم کند قسمت شمالی پسر و جنوبی
 باشد قسمت جنوبی از من تریونیوس برای اینکه زیاده و جوار مشکلات شود قبول کرد قسمت شمالی را و غربی ایری پسر و سور و
 تعلق گرفت قسمت جنوبی شریک بر اسپاکورین پادشاه ایران چون این خبر رسید بجای متغیر شد هر چند در عهد نامزد و
 زکری از مملکت ایری شده ولی با اعتقاد شاپور آن عهد نامزد منضم این بود که آن سرزمین تحت حمایت دولت ایران
 بلکه ملک آنست و بیضا و اطالع دولت مشا را اینها تقسیم ایری در خل و نصرت در حق و شاهنشاه ساسانی باشد که
 از این شهر تا پادشاه دولت روم مدخل خود را منضم ایری نکرده ناظر اهل ایری را و او را بدینا بد کرد
 او منشا هم دخالت نموده و زیاده بر این نفیضها داد و در لیل واضح آنکه کنت آرتین تئوس را بجز حد مرز فرستاده که
 اگر شاپور متعزض از امن شود او با آنها کک نماید شاهنشاه ایران بفرستادگان خود هر چه از عهد نامزد و او شریک
 آن گفت فشنیدند و سبب را از روی اعتراف جواب کردند و همان را میگویند که داشتند و فشنید شاپور بدینجهان
 علاء الحیث و هر چه غیر از این گفت تلف کرد راست از آنجا که فرستاد در سید خط جمع آوری قشون برداشت و لشکر
 زیادی از عایا خود و ملل متحد آماده ساخت که در چهار قدم بمیدان کار و از هر دو دولت روم را از جنبه یوفانی
 کرده تنبیه کند از آنطرف دولت روم هم برای مقاومت بجمله آمد که میداشتند نیست و گریزی از آن نیست حاضر و اما
 شد و قشونی معتبر در تحت پاست طرازان و واد و در سلطان سابق المان بمحافظت سرحدات شرقی فرستاد اما همین
 ملاحظه نموده و از آنکه در بجا اجتناب حکم دادند آنها را بجا آمد و رفت نمایند منظر باشند که طرف مقابل
 بجا اقدام نماید بلی طوطی کشید و محض اینکه طبع بهادر در سپید شاپور را لشکر کبایا از سوارهای بومی و جنگیان
 متحدین از سرحد عبور کرده در نزدیکی محلی موسوم به واکا با شتاب و مهابا حمله نمود و فرمانده روی پیشون خود فرمان داد

عقب نشینند چنین کردند و عساکر ایران آنها را تیرباران نمودند بسیاری از رومیها زخمی شدند و ظاهر گشت که
 ایرانها عهد را شکستند و سران را زان روی که دیگر ملاحظه نداشتند برکشید و پیش آمده صد و زیاده و بیست و یک
 شاپور را در آوردند و کنت آرتین کوشش و کشتن فایده عاید آنها نشد چه طرفین هیچیک قابل بخار به جد نبودند
 کادی از روی بی مباهات و خلاصه تمام مدتی که مناسبت بود نزد و خورد و گاه با عداوت داشت گاه بی فتنه با انظر
 زمانی با انظر چون تابستان با آنها سپید هر طرف بنگاهنگو را گذاشتند موقتاً صلح کردند شاپور بطریق
 و امپراطور هم که شخصاً بمیدان حاضر شد و بشالافات نظاکه رفت بعد از آن باز در ستران باره قتال اشغال داشت
 و باید داشت و النسن را قابلیت نظامی نبود و خود را فقط بایر فایع میفود که در امنست و ایری تسلطی داشت و باشد
 سرحدات شرقی را نیز حفظ کند شاپور هم پیر شده و با ستر تحت مایل چار ستر شانزده سالگی نا آتوق تفریب متصل
 جنگ میکرد پس شایان که از سال سصد و هفتاد و یک تا سصد و هفتاد و شش جنگ و صلح در کار بوده بدین هیچ نتیجه
 و در ستر آخر دولت پیر ضالح کرد و بعد از آن در عهد شاپور مشرق با منیت و آسایش گذراند
 شریک صلح بدست معلوم نیست ظاهر آنکه دولت پیر و متعهد شدند و کار را در منشا و ایری مدخل نیکند آن دو
 مملکت را بحال خود گذارند از امنست و پسند از من خود را بر و کنت و ایری متاقت او نمود چه شریک و پسر و ایری و
 مملکت ایری و روم پیوند داده بود و تبعیت آنها با ایران از امور قهری جبری بشمار میآمد راست که چون رومیان ظلمت
 خود را از سر ابرار داشت از باجاری و طبع و مفاد ایران شدند اما بمحض اینکه جانشینهای آن امپراطور و فرمانروایان
 دادند و برای حمایت از منشا و ایری مهاباشند اهل آن و مملکت طبار و بآن دولت کردند و بر ضد شمشیر
 او کک برکت خیرت بدادند
 چند سال بعد از معاهده ستر سصد و هفتاد و شش شاپور در گذشت بپسر از هفتاد سال سلطنت و ستر سصد
 هفتاد و نه یا سصد و هشتاد میلادی در نیکانی تحت و ناج زاید و دکت و عجب آنکه با آن سلطنت طویلی با افتاد
 زیاده از افتاد تمام پادشاهان ساسانی که پیش از و پادشاهی کرده و آن هر عظمت نه تجاری از زمانه نکرند فقط
 آثاری که از شاپور در دست داریم سکه های اوست
 بعقبه بعضی سکه های شاپور را میتوان قیمت کرد و آن ستمت مطابق با سکه های سلطنت او میباشد سکه های همکا
 اول رشت صورت اشکه دارد و باد و مستحفظ که روی مستحفظ بطرف آتشکه است و آتش بطرفی معلوم در آن شمشیر
 میباشد بلند میشود در سکه سر شاپور نقش شده بطرف دیگر و خلی شمشیر عال شاپور اول در بسیاری از سکه ها
 بناج توپی زده است و آن یک قطعه از اینست که کوش و زپر کوش را حفظ میباشد توپی در خصوص سکه پادشاه اول
 سلسله میباشد این سکه ها از حقیقت صنعت از هر هنر است و خلی سبب سکه های شاپور اول اسباب نما بر آنها ارم

اینست که اولاً مستغنی عن عرض اینک فیتشان باشد و بدان کرده اند سکه های هنگام دوشم توپی نه نداده
 و در پشت آن نیز آتشکده در مستغنی است و از حیث تصنیف از سکه های هنگام اول پشت تر و بسیارند اما از سکه های
 هنگام سیم بر این عالی تر است اسباب نما بر این سکه های خلی پشت یعنی سکه های هنگام سیم مخصوصاً اینست که در پشت
 سکه آتشکده پاک سر آدم نقش کرده اند از جهت های دیگر که اینها سکه های اول اردوانیست و از حیث تصنیف
 بسیار است خطوطی که روی این سکه ها دیده میشود قابل ملاحظه نیست غالباً از اینها است (مزدیسنگ
 شاهپور و ملکان ملکا) یا (مزدیسنگ شاهپور و ملکان ملکا) و اینها سکه های اول اردوانیست و از حیث تصنیف
 تمام یعنی متعلق به کلا است و فرموده شد (همه و همین از مشتقات هیر لغت تمام است)

فصل سیم در دهه

مستوران این فصل عبارتند از سلطنت مختصر در شیردوش و شاپور سیم و بعد اطلاع از نواحی آنها و روابط
 ایشان با ارمینا بنای شاپور سیم در تخت نشین (طاق و سظام یا طاق و تبتا که گفته اند) سکه های اردشیر
 دوشم و شاپور سیم سلطنت چهارم و هفتم های آن پادشاه و زمان او با ارمینا و فونوی
 بعد از پادشاهی با افتخار شاپور سیم (ذوالاکتاف) که در وقت جد پدری از آن زمان در وقت و علی در زمان شاپور
 دوشم پادشاهی بود و در غریب شاپور سیم پادشاهی از یک قرن (هفتاد و پنج سال) سلطنت کرد و حال
 آنکه پادشاه که بعد متوالی با جانشین او شدند مدت ملکشان بر دوشم از بیست سال گذشت شاپور دوشم را در کاخ
 بود و تمام اکتاف اطراف از بیم شمشیر خود منور از لوزان داشت و الحقیقه از تمام اسلاف خود بهتر سلطنت نمود
 عهد هیچک از افکار دوران او را ندانست آنها که بعد از شاپور پادشاهی کردند هر صلح طلب بودند و در کاخ
 اقدامی نداشتند و آرام که کو با همسایگان آنها را میبنا خند و از همه سلاطین غیر معروف تر آنها میباشند یعنی
 اینجا از پیشتر آن پادشاه که با قاصد جانشین شاپور شدند (اردشیر دوشم و شاپور سیم) تعاون دارند هر یک
 از این پادشاه چهار یا پنج سال سلطنت کردند و تاریخ آنها در این کتاب خالی از وقایع و سوانح است اردشیر دوشم
 که بعضی او را اردشیر دوشم میباشند احتمال کلی بر آنست که پادشاه در سنه سیصد و هشتاد و نه میلادی این
 پادشاه بجای پدر تخت نشست و در سال سیصد و هشتاد و نه در طبع فونوی رکن شد مردم ایران و از آنکو با بعضی کنگ
 خوانند اعزاب جیل (الجیل) صاحب جم التواریخ گوید اردشیر دوشم در مدت چهار سال سلطنت خود از غایب
 مالیات نگرفت از آن طرف مهر و محبت و سپاس ایشان کرد و بدین چنین نظر میآید که بعد از جلوس اردشیر هالی ارمینا
 با و اقبال خود کند و چون سلطان خود خواندند توضیح آنکه بعد از گذشت باب با پادشاه اردشیر و میباید گفت

که و از نادر نادر از نادر نام داشت پادشاهی ارمینا بر داشتند این شخص از خانواده اردشیر یعنی
 اشکانیان ارمین بود و به سلاطین نادر آن مملکت نسبتی نداشت و همین از آن نادر و میباید نام اداره حقیقی و
 بدست یکی از نجبای ارمینا موسویه موسی که از خانواده معروف سبگونیان بود دادند و موسی کارهای
 ارمینا با کمال قدرت اداره کرد و در نظر میآید که این پدر مقتدر با و النسر امپراطور روم میانه گرم و خصومتی بیکان دارد
 در خیال که با سلاطین امپراطور پادشاه ارمینا نادر است پس کینه خود سلطان شوق و از نادر بعد از جنگ با غویا اقامت
 تا صحرای نینت بهوشنگ سوطی حاصل کرده در ضیافتی حکم بقتل او داد برادر موسی که او را مانوئل مینامیدند از
 این معنی از جادو رفته و بطعنان پرداخت با و از نادر جنگ کرده او را شکست داده از مملکت بیرون نمود پس از آن
 زواریخت و خست و خسته با و از کپش سلطان بود و در خود از اسیر و از اسیر آورد که اسباب تجمل و جلال سلطنتی
 ایشان فراهم کرده و پادشاه خواند و خود متغله امور دولت مملکت شد معتبر است که مانوئل موسی
 این اساس از امپراطور روم میسر شد و میدان آن پادشاه را ضعیف نمیشود بکفر عبت سلطانی را که او بخت نشین از
 سلطنت محروم نماید ترتیب بکری برای کار دهد پس برای اینکه وضع و اساسی که ناسپس کرده بهم بخورد مانوئل بجای خود
 محتاج است و برای ارمینا در وقت ضعیف با و روم حامی فاد که قبول حمایت کند همیشه دولت ایران بوده است و پس
 بنا بر این مقدمات اند که بعد از جلوس اردشیر دوشم مانوئل بهر بنام و هدایای بسیار بدار آن شهر باز فرستاده آنها
 داشت که پادشاه ایران از ارمینا حمایت کند و او را صاحب اخبار کل ارمینا میخوانیم و معتقد میشویم که از پادشاه
 و وفاداری نسبت به آن پادشاه هیچ فرکان و تمایم واضح است که چنین تکیه با کمال میل و رغبت قبول میشود و شرایط آن
 بتجمل معنی مقرر و عهد منعقد میگردد مختصر فرار دادند ارمینا هر سال مبلغ خراج همده هزار نفر فونوی از ایران آن
 مملکت داده شود که از آن خود مقبل خرج آنها باشند بکفر ساریا بر این هم در حکم مملکت مانوئل شرکت نماید و
 خرج دربار و سفره این ساریا بر این مانوئل بدین حد حاصل کند از اسیر و از اسیر با مادرشان در زمان و خست بخار شد
 که و از ای لقب پادشاهی و افتخارات آن باشند و از شد هر وقت کسی متعرض ارمینا شود ایران بحایت آن مملکت بخورد
 و مانوئل هم بر سر شغل خود یعنی سپاه را پست (سپه رانی) بعبارة اخری سپهسالاری فونوی ارمینا باشد در سنه پنجم
 بگویم مدت و ام این هزاره ادب بوده احتمال قوی بر آنست که در سنه سیصد و هشتاد و نه میلادی اردشیر دوشم خورد
 فونوی از و در خن کوید یکی از نجبای ارمینا نام به عادت مانوئل حیدر و خواست بدینان آنرا براندازد
 بنای سبب گذشت و سپهسالار ارمینا گفت بر اینها که در مملکت مانوئل حاصل کرده خیال آنرا ندانند که مانوئل
 همیشه بکینه مغلول یا تحت الحفظ نادر دوشم فرستند با بقتل رسانند مانوئل از ساده لوحی این حرف زبانی و نمود و کان
 برای حفظ جان خود باید پیشتر بکشد بحال بدین منتهی شد که نادر دوشم ارمینا را بر سر آن ده هزار نفر لشکر ایرانی را

و آنها را جمعاً بقتل رسانید مگر یک نفر نهادند ایشان اذن فرمود یافت پس از این با قصد جنگ بنمایان ایران و منستاد و رفت
گاهی این طرف غالب آن طرف مغلوب مانی بجس و میتوان گفت بر و کیم کار ما نوبل پیش بود چه مگر رحمت عساکر ایران از دفع
منور و ناجان باشند و حفظار منستاد کوشید بدن اینکه ملتوی بدلت دم کرد و لی آن کرد در سنه سیصد هشتاد و سه
میلادی و مرد و کار و منستاد معشوش شد و فرمودت دوم را بحاکمیت طالبند درم از ایران غایت خواستند و الحقیقه
سفر مهران و مرید کردید ان جنگ و دولت بزرگ کرد پای بنظر بیامدان نزاع قدیمی که موز و خات و صلح اکیا زدید
در مانی تجدید میشود ولی بر حسب اقتضای وقت نه دولت دوم بجنگ مایل باشند دولت ایران و مخصوصاً سلطنت این دولت
بواسطه پادشاهان ضعیف بر این بار غیرت نکو با طوائف سبک مشرق هم بان تهدید میکرد دولت دوم نیز با طوائف گت
که روز بروز مقتدر تر میشدند دیگر در آید بود اگر چهار سال سیصد هشتاد و نه ناسته سیصد هشتاد و دو و شود و در کیم
نواحی حکومت خود را من کرده و معتقد به ترانس از سرخرابی و حشمتها میبرد آسوده نموده مگر چیت این آسانش آن بود که جمع
کثیری از گتهافاد اخل مملکت نموده اما باز در سرحدات شمالی آفند از آن قوم شر بر وجود داشت که بجنا و شهادت مینما
و هر ساعت ممکن بودید و بالان انوب غلی خرابیها تمامند از نیرو دولت و صلح را بر جنگ ترجیح میداد چنانکه در سال
سیصد هشتاد و چهار میلادی که سال پنجم سلطنته بود و در بود آن امپراطور با سفای ایران گفتگوی صلح کرده عهدنامه
نوشند بطوریکه در دولت و رضای کشند مشرقی من آرام شد با این معنی که قرارداد اندار منستاد تمت شود و معتدل
در این تقسیم ملاحظه کرده می بیند از ایالات کدام برای این دولت مناسب طبعی است که خصمیت خود و کدام برای آن دولت
آخر الامر منستاد تمت غیر متساوی منقسم شد قسمت کوچکی را که ایالات غربی بود و تحت حمایت دولت دوم قرار
دادند و خود حکومت آنرا باز از اس که بواسطه مافوق بنادشاهی سپید و قراب با پایا و ایلی بخت و توادد از اس
معاصر و این بود داد اما قسمت بزرگتر واقع در طرف مشرق که در تحت تبعیت دولت ایران قرار داده شد شاپور سیم
جانشین و در شبر و نیم حکمران آنرا یکی از بزرگان خانواده از اسپد (اشکانی) موسوبه کسراس (خسر) که پیش
بود و اکذانت لقب پادشاهی و عطا فرمود و یکی از خواهرها خود را بر نی با و داد و با بنظر این نزاع دولت ایران دوم
بر سرار منستاد با آنها رسید و با بط دوستانه بنمایان این دولت بر قرار شد آن سوی شش سال یعنی از سنه سیصد
هشتاد و چهار میلادی تا سال چهارصد و بیست و طول کشید

چنین بنظر می آید که در سال سیصد و هشتاد و سه میلادی یعنی یکسال قبل از آنکه عهدنامه مزبور در فوق صورت خاتم
انجام یعنی انعقاد نام و تمام پذیرد سابق و رسم جانشین برادر خود اردشیر شده باشد که معلوم نیست سبب آن فوت
اردشیر بوده یا بواسطه ظلمها که نسبت بعمل او شفا کرده از سلاطین خلع شد از مصطفی بن شرق بطریق و معسر و خلع و از این
لکن چندان اعماری بقول آنها نایب چنان تعیینها که از فضل بکشد با القاب خیر و نیکو کار که اکثر ما و داده منافاست

وَقُلْنَ

وَضَمَّ قَالِيبُكَ دَرْ سَهْ مَذْكُورَهْ اَوْ شَبِيبُ دُرُودِ زَكَاتِي كَهَنَهْ بَاشَدِ چنانكه اَكَا بَاسِ اَوْ تِيكُوسِ اَرْضَا حَاجَا نَقِيبُ
هَبْ بِطُورِ نَوْشَنْدَانْدِ

اما شاپور سیم پسر اردشیر پور چنین پیش از دو مطلب از و نقل کرده یکی عهد نامه منتهی سیصد و هشتاد و چهار میلادی بآرتور و کت روم که در دولت این پادشاه و بامر او منعقد گردید دیگر جنگ با اعراب قبائل ایاد که چند باینکار اشتغال داشتند ظاهر اهل این ناسط اعراب و از آنکو خوانده اند و گرنه شاپور سیم را نمیتوان چنانکه دانستند از ای اینچانک دانستند نبوده بلی از این پادشاه مدتی تجاری مانده که هنوز هم در نزد یکی که مرانشاه دینا میبود (در طایفه نیا طایفه و سظام تهر پاد و فرسخی که مرانشاهان) آن تجاری عبارتست از دو شکل متشابه که یکدیگر برنگا میکنند در دو طایفه موسمی ایستاده و در طرفین شکلهای خطوط کجای قدیم است و از آنرو نمیتوانیم بگوئیم این دو شکل مثال شاپور سیم و سیم پسر ابد چه عبادت خطوط از این قرار است در یکطرف (باینکه از این مازد پسر شاهیا شاپوری ملکان ملکای ایلان و آیلان مینوچینلی مین یزدان باری مازد پسر شاهیا اهر مازدی ملکان ملکای ایلان و آیلان مینوچینلی مین یزدان نای شاهیا ناروشی ملکان ملکا)

در طرف دیگر (پانکلی مازدیسن شاهیا شاهپور ملک ان ملکا آیلان مینو چلی مین بزدا ن باری مازدیسن شاهیا شاهپور ملک ان ملکا آیلان مینو چلی مین بزدا ن باری شاهیا اهر مازدی ملکا ملکا)

معنی عبارت اول اینست این صورتی پادشاه اورمزدپرست شاه شاهان ایران توران فرود آمده از آسمان
نژاد خداوندان نواده شاه نارس (نریس) شاه شاهان است

معه عبارتانی هم همان است جز اینکه اسامی فرزند دارد و لفظ زانی که اسم اشارت است در آن نیست و البته مطالبه کنندگان
ملف میشوند که عبارت اول شروع میشود به (باینکه زانی) و عبارت دوم به (باینکه زانی و دین)

بعضی کان کزده اند صورت طرف دست راستش را پور و نیم که شاید و ذوالاکاف باشد بانه شده و امر تجاری آن نمود
و صورت دست چپش را پور سیم ضمیمه کرده اما یکسانی تمام بنا و وجود آن در رو یک طایفه دلیل است که یک نفر پادشاه با
این بناست معلوم میشود که آن پادشاه پیش از سایر سلاطین سلسله خود دارای حرم همید که بوده چهره و مناسبات
سازانی ندارد اتفاق افتاده که بنادکار اسلاف خود بنایی را کرده باشند اما سلیقه که درین بنا باین تجاری بکارفته
محل حرف و اسباب تعجب است تمام جزئیات و در فایق لباس و غیره ساخته شده لکن درشت و خشن و بی مزه و این دلیل بر منزل
صنعت است و مناسبتی با تجاریهای اولیه این سلسله ندارد و میتوان گفت که تمام تجاری مناسباتها یکی نیست که اینقدر
خشن و از روی عمل سلیقه ساخته شده باشد صنایع آن تا این حد به هنری خود را ثابت نماید

سکه های شاپور سیم و اردشیر و نیم چندان چیرم می ندارد در سکه اردشیر و بالای سربا پادشاه گلوله مدور معیوب

دارد با اکلبل لکن ناج نداد و این بعضی است چنانکه بعضی کان کرده اند این خبر را با سبب تسلط بودن و است
 نمر پادشاهی و عباد را که در سکه نوشته شده همان عباد را که معمولی سلاطین از انبیا و است
 ماز پس بگشت و اقله شیری ملک آن ملک ایران و انبران یعنی اردشیر و اردشیر پسران اهل شاهان ایران و توران
 تمام این سکه ها از سکه های اردشیر اول بواسطه آنست که صورت آن کثر ظاهر است نیز از جهت آنست که در پشت
 آن میباشد و در حفاظت دارد که بطرف آنست که نگاه میکنند سکه های شاپور سیم بطرف معمول است و در بعضی از آنها
 موی پادشاه خط بواسطه یک اکلبل بچسبیده و ناج و کلاه ندارد و در بعضی کلاه دارد بشکل مخصوص کلاه
 مدور معمولی بالای کلاه هست آن کلاه مرتب بجوهر و زین آن اکلبل متعارف است خطوط روی سکه هم بطریق معمول
 اما پشت آن بجای اسم شاه کلمه توردید می شود که بعضی آنرا تورا یا اسیر (آشور) میدانند و این سکه ها
 محقق و معلوم نیست

از سکه های این هر پادشاه علامت متعارف است بخصوص در پشت سکه که صورت حافظین آنست که خلیه پشت تراز
 سکه های سلاطین مابین شاپور اول و شاپور دوم میباشد خطوط پشت و از روی کمال به اعتنائی نقش شده و با سکه
 خوانده میشود شاپور سیم قتی داده از پنجاه سالطنت کرده و در سینه سیصد و هشتاد و هشت میلادی در گذشت
 این پادشاه خلیه میل بسازد که اشته و از جلال و عظمت و دیار که بران مایل بگذراندن در صحرا و بیچاره ها چنانکه
 در بیچاره های شمشیر بود طوفان شد بیک بر خاست چادر را انداخت و اتفاقا در یکی از نقاط لطیف یک
 او خورده شاپور هلاک شد این شرح نقل قول است که با او همراه بوده و رعایا این گفته را قبول نموده لکن
 بعضی گویند این حرف دروغ میباشد زیرا که با مستغنی شاپور در قتل و اتفاق کرد و بعد چادر را انداخت و را
 نابود ساختند

جانشین شاپور سیم چهارم بود که بعضی او را شاپور سیم و برخی او را پادشاه دانسته اند نویسنده کان
 مشرق زمین چهارم را که پادشاه یا شاه کرمان خوانده و میگویند این پادشاه شهری در مکه بنا کرد و آن را
 کرمانشاه نامید هنوز آن شهر آباد است آگانیاس موضح گوید چهارم چهارم در جبهات سلطنت یک شاکر کرمان
 بود باین جهت باین لقب ملقب شد و از حسن اتفاق علامتی قدیم مانده که این مطلب را بلیجه ثبوت رساند و آن عبارت
 از مهر است که چهارم قبل از جلوس تحت سلطنت داشته و در سینه و چهره چهارم با کمال ظرافت ساخته شد و عبارت
 ذیل را بر نقش در سیم نموده اند

و او هر آن کرمان ملک باری ماز پس بگشت شاهپور و ملک آن ملک ایران و انبران پسو چیری مین یزدان یعنی چهارم
 پادشاه کرمان پس شاپور و اردشیر پسران شاه شاهان ایران و توران فرود آمده از آسمان از خداوندان مهر

از بهرام در دست است که کو با مال زمان سلطنت او میباشد تمام بد او را میباید بکفر از دین بر پای خود گذرد
 میکند ظاهر آن یکفر روی باشد و مقصود کای از این صورت غلبه بر روم است و فهم این مسئله قدر مشکل چنانچه
 روی در آن زمان هیچ ذکری از جنگ روم و ایران نماند بلکه میگویند که تمام مدت سلطنت بهرام چهارم مشرق زمین
 امنست مگر در آن وقت و میان و و لنین روم و ایران و سقیر و اربود لکن میتوان اشکال را از روی وضع ارمستان رفع نمود
 چنانچه از ایران روم در ارمستان کمنش را شنیدیم که یکی از طرفین پیشرفت حاصل کنند بدین اینکه جنگی میان آمد
 توضیح آنکه در وقت تقسیم ارمستان میان روم و خسرو موافقه مابین ایران روم حاصل آمد و آن شش سال و دو ماه
 از روم و سال بعد از آنکه در تحت تبعیت روم قرار گیرد در گذشت و بعد از مرگ اردوک روم خاک او را تصرف نمود
 و حال که از جانب خود برای آن فرزند مین فرستاد و از طرف ولت ایران هم برای دی بیکار شدند و مدت چهار سال تمام ارمستان
 امن و خالی از هر گونه اعتدال بود اما در سینه سیصد و هشتاد و هشت میلادی خسرو از وضع خود ملایم نموده و با نوردوز
 امپراطور روم را بطریق دیگر در حکومت ارمستان روم را هم گرفت و ارمستان ایران و روم هر دو در تحت یک حکومت
 قرار گرفت خسرو از این پیشرفت خوش غری میسرانیده در حکم آن کارها کرد که در نظر ولت ایران حقوق و ولت
 مشارالیه بود بهرام بمالمت و پرداخت خسرو بجهت جواب او و صاحب اختیار بهرام را انکار نمود و گفت تمام
 ارمستان در تحت تبعیت ولت روم است از این رو نزدیک بود میان و لنین ایران روم بهم خورد و جنگ در گرد و
 چنین بیک جلوه گیری کرد که ارمستان و خود داری طرفین بود خلاصه در این موقع ولت روم پای خود را پس کشید و نوردوز
 آن بعضی از خسرو با اظهار سبکدوشی قبول نمود و برای حمایت و هیچ اندامی نکرد خسرو ناچار بهرام تسلیم شد و بهرام
 او را در قلعه فراموشی حبس نمود و برادر خود بهرام شاپور را بخت ارمستان نشاند این فایع ظاهر از سال سیصد
 نوردوز یک میلادی که سال ستم سلطنت بهرام است واقع شده باشد یقینا بهرام بواسطه این سوانح اعجابی کرده و خود را
 بر روم غالب دانسته و در آن بهرام صورت را اندکده است

مورخین ایران با قسام مختلف بهرام را وصف کرده اند بعضی اخلاص را خوب ملایم خوانده و او را بخوش فزاری و عیبی
 ستوده برخی گویند آدم خشی بوده و بقتل از نکال سلطنت نموده که بعضی های غار صحن را هم بخوانده و ظاهر
 شق اخراجی از اصل و صفت باشد چه عموماً متفق اند که سبب فوت بهرام طغیان از لشکر بان شده که او را در میان گرفته
 برخ تبهلاک ساختند و باین نحو ستم شاپور یک بر بعد از بازده سال سلطنت در سینه سیصد و نود و میلادی در تخت بیکار شد

فصل چهارم در

مطالعه جردین فصل چهارم در جلوس و جد اول سلطنت صلح طلب مقبل شد این پادشاه حفظ و حاکم

تو در دین را میل از مذهب سید علی که مورث از صفای او و تعبد به عیسویان را بطه
بر جرد باارمنستان سکه های و صفات و وفات او

این دیگر با بر جرد اول رسالت سپید بود و در میلادی بجای هجرام حجام تخت سلطنت ایران جلوس کرد اگر چه
پدر او را کشته بودند اما خود او را بدین اشکال پادشاهی قبول نمودند گویند بر جرد بعد از جلوس با اظهار مالیت
و جرمین اخت در مواضع مختلفه و اعطای مصالح حکیمان نمود و در سلطنت کلیه صلح طلب بود و می توانیم بگویم طبعاً
میل به جنگ و جدل نداشتن چه در آن زمان اگر شاه میل بقتل داشت اسباب آن در فراهم می آمد پوشیده بنا شد که بعد
از انقضاء عهده و ولایت و در ایران بر سر نشسته سیصد هشتاد و چهار مملکت و در صورت اعیان و ولایت و در آن شد
مثلاً در سنوات سیصد هشتاد و شش و سیصد هشتاد و هشت و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و
نصف غربی و لایات روم را طغیان می کردند و بپوش سخت و چهار خطر نمود و در هاشمال در اناطولی که نیر اغشاشی در گرفت و چون
نگذشت که طغیان شدید و قتل و غارت و ناوینکاه می کردند در سنه سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و
شدند و در سال سیصد هشتاد و شش و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و
(مدیران) مقد و از ده سال سلطنت جدا گانه تشکیل داد در سنه سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و سیصد و نود و
داخل خاک روم بنای لشکر کشی گذاشتند و بر سر ای آن یک معروف بمغرب مشرف نهادند نمودند و یونان را خراب
کردند و اگر کوس و اسپارت و سحر آنها کردید از سواحل دریای ادریاتیک وارد ایتالیا شدند پادشاهان مغرب مشرف
روم بجای اکراد پور و هوو پور هر دو بیکار و ضعف بودند بجای با هم نیر میانه داشتند دشمن بر هر یک می تلخت
آن بگریز ای نمی بود با اینحال از بر جرد می توانست از فرات عبور کند و لایات آسیای روم را منصرف شود و آنکه هونو و
بخیال افندی از میان حرکت کند اگر چه مغرب و روم سران را با بلبل استیلا بگوید اما مشرف آن مملکت را از انحصار ترش
داشت راست که آن سران را بجز مملکت خود میخواست لکن اگر بر جرد بعد از جلوس خوشتر در سنه سیصد و نود و سیصد و نود و
میگشاید مقاصد علیه خود شاپور و الا کاف زاد و نظر میکرد یقیناً کار از پیش میرفت و مقاصد حجابی نمیدید
مشرف بکل در تحت حکومت بکنفر خواجرات و پور نام بود و او ظالم و غارتگر و طرف کراهت و کینه عموم لهذا نمی توانست جلوس
در میانی بر جرد نماید آسیای صغیر بدست سر و گنها افتاده بر پاست بر پستی بلد نام مشغول غارت و خرابی بودند و
قشون و لک روم در تحت فرمان دیونفر که یکی را اسم گنگاناس و دیگری لئو شیم زن بود و از این دو فرمانده بگریز کفایت
سراری نداشت آن بگریز قول صحیح و با اینوضع جای تر بدینست که بر جرد با سانی می توانست از منستان روم و یونان
و سوریه (شام) را استخر نماید بلکه شلطان خود را سواحل دریای اژه که امر و معروف به آرشپیل است متلاذم داشت لکن
بر جرد ملایمت این موقع نشد با اعتنائی نکرد و از آن سو در پای تخت خود نشست و از بعضی خصوص (را ما شتر اس) بپای

صلح طلب یا موثر را اختیار کرد و اصلاً اقدامی بجنب نمود تا بعد ها بداند آن اسم بی سستی نبود گویند بعد از آنکه در
نه سال در کمال امنیت و آسایش پادشاهی نمود از دولت روم اقبال بدید برای او اسباب نوعی از سرامت و رضایت بود
تینین بکر اکراد پور و امپراطور مشرف چون آفتاب عمر خود را با قول نزدیک بدخواست پس شرف تو در و زاکر و در سال
بود بجای محافظه فادر سپارد بجای اینکه سفارش فرزند را برادر خود هوو پور بنمایند با یکی از علایای خوشتر از بکر است
وی کاردار و زاکر تحت حمایت پادشاه ایران قرار داد بپند و وصیت نامه خود مشرفی از بزرگ و بزرگوار بر جرد شرف
و از آن شهر بار در دست کار خواهر که در حق المکدر پیش و مملکتش را حفظ کند و بر عقل و درایت امپراطور زاده را هدایت
نماید یکی از مورخین گوید اکراد پور مبلغ کرانه هم مسکوک و نفوذ طلبا برادر ایرانی خود بر جرد تقدیم نمود که ملا
صدیق و اعتماد فیلد و با شد خلاص چون امپراطور مشرف در گذشت و وصیت نامه او را بدید بر جرد را از بعضی
آن خبر دادند شاهنشاه ایران بدین مامل انکار را قبول کرد و کاغذ بدار الشوزای منطظت بنوشته اعلام نمود
که هر کس بر شود و زانی به اخراج کند مورد سیاست سخت خواهد شد و از آنجا که بر جرد شخصاً نمی توانست
شاهزاده باشد بکنفر خواجرات روم خود را که آنتیوکوس نام داشت بفسططنیه فرستاد که مراقب تعلیم و تعلم و تربیت
شود و زانی باشد آنتیوکوس شاهزاده رومی ماند تا مرد و بعد از مرگ او باز پادشاه ایران آن وصیت را
در نظر داشت و در تمام مدت سلطنت خود بار و مهابت صلح گذراند بلکه از هر چه کفی الحمله خلاص و سستی باشد اخراج نمود
بعضی نیز گفته اند آنتیوکوس از فسططنیه اخراج شد علت آنرا شطنیه های خواهی بزرگ نبود و زنی نوشته اند که هر حال
سبک بر جرد همان بود که ذکر شد

نگارنده گوید موضح عالم حرمه اصفهادر نارنج خود اشاره با بنطلب نموده گوید بصر روم از بر جرد خواهرش کرد
داشتند از ایران برای تربیت پسرش روم فرستاد بر جرد قبول آن درخواست نموده شرفین بجای اکراد دشمنی را فرستاد
و این فخره مؤثر استحکام بدین مودت و ولایت و روم ایران کردید اینخرف حرمه معلوم میشود ماخذ و بدینانی صحیح دارد
اسم آنتیوکوس که مادر کتب خود از بطوخس یا افطخس می نویسم مطلب بکر معلوم می نماید اهل خبر دانند که آنتیوکوس
اسیاری و پادشاست پس با بدگشت آنتیوکوس فرزند رخد مت بر جرد بوده و حکومتی می نموده بعد از وفات او
امپراطور مشرف چون بر جرد خواستار است و صلیت او را بعل آورد از میان ملازمان آنتیوکوس را انتخاب کرد که با آدا
و عادات او را مودت و معتاد باشد شاهزاده رومی از صحبت او وحشت ننماید این ملاحظه بر جرد نیز پسندید
و از روی عقل است و اشاره از این قصه و کتاب المندبین فی احوال جبال شرفین نالیف مرحوم محمد حسن اعتماد
السلطنه غفره الله تعالی که نگارنده منشی آن بوده می باشد انشائی

مستتر لکن گوید سطوزان فوق موافق است با چیزی که مورخین در بنیاب نوشته و اقدام آن نویسنده ها تقریباً

روی سکه نقش کرده اند این عبارت است (ما زده پس بگ و اما شتر اس از دگر فی ملک ان ملک ایران) یعنی
 بزجر د اور فرزند پرست نزدانی که زاید الوصف صلح طلب است در بعضی سکه ها اسم بگری هم در پشت سکه این پادشا
 نقش شده یعنی کاوه نام ارداشتری که اردشیر پادشاه کاوه را و اهران که بهرام است و فرزند من بهرام خا اسم
 اردشیر است اشاره دارد و در سکه های بکان موسس اساطیر سلطنت سلسله ساسانی میباشد اینجا که بهرام است ظن غالب
 آنکه مقصود بهرام پنجم بزجر د و جانشین او باشد همان بهرامی که مناجرتین او را بهرام گری میخوانند اما بهرام آنست که یونم
 بزجر د است پس در سکه و موسوم دارد و بهرامی که بعد از او بوده این اردشیر مرده یا مقصود شده و بهرام خای او گفته
 بعبارت اخری اردشیر و بهرام هر دو و بهرامی که بعد از او بوده اند چند کلمه با از خود بزجر د بگوئیم این پادشاه را
 بطورهای مختلف صفت نموده اند نویسنده گان مشرق زمین گویند بزجر د هنگام جلوس خلیفه نیکو داشت و بعضی او را
 کار میکرد اما بعد از این مقصد یعنی پسند سلطنت در دنیا و بهرام و عباس از میان درآمد و بعضی تمام هم
 انسانیت بزجر د را پسینی بر پا خفتن از آزار نمود و اخبار از ابواسطه نقل و غارت بر او و هر کس سوء ظنی داشت
 از آذین آن چیزی فرو نمیکند است در محالک سبب خود پیوسته میگردد بدکن نیز برای اینکه خبری بر جایارساند بلکه
 برای آنکه مرارتی با آنها چنانند عجب اینست که مصطفی مغرب ریاب بزجر د بکلی برخلاف مؤلفین مشرق زمین
 و این پادشاه را بزجر د و نیکوکار و دیندار و مصلحتدار و مصلحتدار و دیندار و مصلحتدار و دیندار و مصلحتدار و دیندار و مصلحتدار
 بزجر د فی الحقیقه پادشاه خا فای بوده و متعزض عقاید مردم نمیشد از بزجر د متعصبین مملکت دل خوشی از او نداشتند
 و اسم او را بزجر د میبردند و او را بدنام کنند اسمش را بیک در روزگار گذارند و موی از او چنین مذهب صریح شد
 این مطلب را نوشته میگوید بزجر د اگر صفتها خوب است اما در تعارض و بجهت جای نریزد بدینست چیزی که بشه
 عیسو او را بقبول پس هیچ دعوت کردند و او بعد از اجابت بتعذیب علمای بن زد و دست برداخت بعد از نصب
 فوق العاده میخواست و خشت نموده بلکه از شور شرعایای و دشمنی خود نیز شریک شد و بعضی از علما را کذا
 و مشغول از بیت صوبان شد و پادشاه از آنچه باز در شته ها کرده بود با مسیحی ها نمود و احتمال میرود از جهت این و کار
 فریب از او برخیزد باشند و انشا و ساری و ساعی کشنده این بهرامی خوشن است و پادشاه و ملل خارجی
 که در سنی از دور بر آتش داشتند بزجر د را بفضایل و بزرگواری ستوده و رعایا را بفریاد و استخوان و می را اشیم
 خوانده اند

در واقع فو بزجر د حکما و غیره میماند میگویند هنوز در بغان شباب بود که روزی اسبی بیای و هند
 زین برک بیای خود آمد بزجر د پادشاه ایستاد خبر بزجر د اندک حکم کرد اسب زین کشید و دهنه نمایند اسوار
 شود چون خواستند اطاعت آنها نمایند که بک بیای و سنی یا چو شوی را گذاشت که نمیتوانست با و نزد یک شود خود

پادشاه برای اینکار آمد آنوقت اسب را دم کرد پادشاه مرکوب ازین دهنه نمود و خواست از عقب بندد از
 زین پادشاه را تبار غما پادشاه اسب لکدی بزجر د زده او را کشت بعد از آن بزجر د دهنه را انداخت و بناخت و
 و دیگر کسی او را ندید و اینها از زمان این اتفاق را از اثر غای خود دانستند و آن اسب فرشته پنداشتند که از آقا
 خدا مامور است کار برده سر جان ملک این گمانست در کمال الخطا نقل نموده میگویند بزجر د یک لکدا سب مر

فصل در بیان زندگی

مطالب این فصل عبارت است از شرح اغتشاش خلعه ایران بعد از مرگ بزجر د اول جلوس بهرام پنجم و تعذیب
 عیسو و انرا و جنگ آن پادشاه با روم و و باطوی و با رومستان از سنه چهار صد و بیست و دو میلادی تا چهار صد
 و بیست و هشت جنگهای بهرام با قبایل اسکیت در سرحد شرقی مرگ عجب سکه او احاطه دارد
 چنین بنظر میآید که بعد از مرگ بزجر د مسئله جانشینی او قدرشکل کرد بدینجهت بهرام که بزجر د اول و بعد از او
 تخت و تاج کرده بود در آن زمان از پای تخت دور شد و پیوسته پادشاه شاپور که از سال چهار صد و چهار
 میلادی تا چهار صد و هجده از منشی سلطنت کرده در پای تخت حاضر و بر آن سر که مالک افسر کرد و نویسنده ها
 مشرق زمین با تقارن گویند بهرام در میان بعضی قبایل عرب که تابع دولت ایران بودند تربیت شده و قسمت عده بزجر د
 در قصر است با ابواسطه شهابت و بر پیشین بود تا با برای چنین معرفت کمترین و قسار و بزجر د اول و بهرام
 با و رسید و از مردم ایران مصمم شده که بکند از پادشاه شود و داعی شاپور را هم بخت و تاج نمیشد و
 کنند چه و از منشی خوب حکومت کرده بود علاوه بر این دست کشید شاپور از ماموریت یعنی رومستان را رها
 کردن و بقصد سلطنت ایران آمدن در نظر از اینها خلافتی بشمار میآید سیاست تنبیه و از آنرا مینماید
 و الحق بقصیر و خورند میر بود بزجر د عجب که شاپور از من را رها نمود و متوجه ایران گشت و آمد و شورید و ناخوش
 ایرانی را از آن مملکت بیرون کردند و اغتشاش و چپاول در گرفت در بنصور عجب نیست که شاپور پس از مرگ بزجر د
 کشته شود و از خال سلطنت فارغ کرد و پس از آن در ساری مغها نام مهمان را خود بدست گرفتند بجای اینکه بهرام را
 بطلبند با منظر ورود او شوند یکی از اولاد از شهر اول را که نسبت وری باز بزجر د است و موسوم بزجر د بود پادشاه
 اخبار نموده بخت نشانند اما بهرام دست از خود نکشید اعراب با خود متفق ساخت و با لشکری جزا بطریق
 راند و بوسیله که ظاهر از و دشمنی با شاپور غالب آمد و مغها و بزرگان را مطیع نمود و مردم نیز وری با بر تعظیم
 را ضعیف شدند خلاصه خبر و بکار شد بهرام بن بزجر د بخت سلطنت داشت

جلوس بهرام ظاهر از سنه چهار صد و بیست و میلادی بوده و او پس از استقرار بکمرته با مغها و مؤیدها آمد و کشته

بغداد و بایان بر پا داشت که در آن کار و آخر سلطنت شروع کرده و در آن ابل تجدد نمود و بقتل و
 غارت کرد و هر که از آن غارتها میخواست با تمام اختلافات و کینهها از آنجا فراموش آورد و مباشرت بر
 زیاده از حد و کار این به اعتدالی سخت گیری داشتند باین بر دارند که زمانی بمسویان از ایران کوچ کردند بپا
 بدلت روم بودند بگرام در کار آنها مندرج شده میباشد که چون فرایان را بخاطر خود گذارد و متعذر آنها افتاد
 یا زود بر سر آنها آورد و اعتدالی بخشن دولت روم نکند آخر الامر شوق اخبار نمود و بفرستادن خود پیغام داد
 قرار باین از دربار منطقیه مطالبه نماید و تود و و امیر طور در خواست ایشان را قبول نکرد آنها سخت استادند
 امیر طور را بجنک تهدید نمودند اتفاقا در آن اوقات اسباب بشارت بیکر هم فراهم آمد و رابطه موافقت و این ایران و
 روم را بر آن داشت پس آنکه اهلای ایران تازه دست بکار اسراج معادن طلا شده و جمعی از رومیها را که در علم
 معدن ماهر بودند بخدمت خود دعوت نمودند و آنها را از اسرار فایده حشاش میبردند باین بود که آنکه مکرر میفرمود و میفرمود
 جبر آنها را نگاهداشته بکند و باطن خود را بجناب غایت بزرگویند بکار رومی که در کار ایران بودند طرف
 اعتدالی و بعضی از مال الفخاره ایشان را از دست آنها گرفته مع ذلك و میفرمود و این دو مسئله ملائمتی است
 خود فرار داده و باین که باین فرار ایران عیب و زشتی این خبر بجمع بگرام رسیده بجهت حربه و غور اعلان
 مراد و دست بجنک بد دولت روم نمود و میفرمود و این چنین بدین پیش روی کردند و قبل از قبضه خوش بیکار مصطفی
 حاضر شدند فرمانده فسون روم اردا بور بوس نام داشت و از راه ارمنستان بواسطه ارجان (خرزان) آمد
 بگرام یکی از سرداران ایران که موسوم بفرانسس (نرسی) بود بجا بگری اردا بور بوس فرستاد و در روی نرسی انگشت
 داد و مشغول غارت از این کرد بپا متاد و باین انگار رشتند عساکر ایران اردا بور بوس را می که خالی از لشکری
 و ساخلو است بشود شتابان از او زان بآن ناحیه اند و بوضع رسیده مانع تاخته ناز و سوخت فتنه در اینجا
 باید بقباله از اندر بوضع حال خود را در این بد که در نصیبین حصار و محصور شود و کار دفاع کند اردا بور بوس
 میباشد که استعداد خاصه آن شهر را ندارد لهذا چنگل فتنه بکار ماندند اما مواطی و یکدیگر بودند گویند
 در این بام بکاری کرد و از این بگری رومی پیغام داد که حاجی و قوی معتبر کن ناد و لشکر و بر و شوند و قدری
 زور زمانی کنند که رومیها چون عادت نداشتند که هر وقت دشمن میخواهد اذماج بجنک نمایند باید وضع خود را
 مناسب بینند اردا بور بوس تکلیف نرسید قبول نکرد چنگل نکند که بتود و و زکند بادی برای سر از خوش فرستاد
 و اوصاحب استعداد کشته بای میروی بپیش گذاشته شروع بمحاصره نصیبین نمود تا آنوقت بگرام بواسطه افتما
 بفتون با از بجنک نکال بجنک اقبال خود تمام زمام کار بجنک را بدست خود داده و خود کاری باین کار داشت
 اما بخر خاصه نصیبین که بجنب فتنه بود و دولت ایران از آن بر حمت زیاده تملک نموده پادشاه ایران از اینجا انداخت

و مصمم شاه خود شخصاً با هر چه استعداد او در میدان جنگ آمد اعراب که با بگرام در دست بودند و بجنک پناست
 مشی بزرگ مندرج بشاره پادشاه ایران بگویند اردوی او بپوشند (مقصود مندرج بشاره است که از طرف
 پادشاه ایران حکومت جبر داشت) مندرج ابصر از مصطفی فرزند اماندا روس میباشند برتر چمن پوشید
 نباشد بجنک بپوشند باری بگرام با عساکر ایران و لشکر عربی عده زیادی بطن نصیبین را اند که مخصوص باین
 از خطر محفوظ دارند اردا بور بوس چون خبر بیکشند بگرام شنید اسباب محاصره را سوزانید دست از محاصره
 کشید و رفت نصیبین محفوظ ماند لکن در همان اوقات اعراب و بچار حاد نکند بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید
 حمله نموده بکمر نه متوجش شدند با بجنک بطن فرات که بخر خود را با لباس سواران انداختند بزم بعضی
 صدهزار نفر تلف شدند چون بجنکایت را موز خن معبر و این که نه البته حاصل نیست اما در عده هلاک شد
 بقتل خیلی اغراق کنند

سایر و فایع این جنگ متبادر و تاریخ ضبط شده اما مسلم است که پیش از دو سال طول کشید و چون سواران که
 در فوف و کرسد از حوادث سال اول است نظر غالب آنکه باین اتفاقات بعضی محاصره شهر نمود و بپوشید بپوشید بپوشید
 اریو بپوشید و سواران از این فرسخ ثانی اردا بور بوس و اهدام بقتل اعراب بدست دینا نوس در سال بعد که منته
 چهار صد و بیست و یک میلادی باشد صورت وقوع یافته بود و بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید
 ثانی در قسمت و بی و منستان و یک سر خشم فرات بنام نمود و بواسطه دیوارهای محکم و برجهای بلند فتنه بپوشید
 آنرا مستحکم ساخت از بجرهای محفی هبش ممکن بود آب بوسط شهر آورند اینها را باین بپوشید بپوشید بپوشید
 و از فوف زیاده خلاصه عساکر بگرام در سنه چهار صد و بیست و یک میلادی باین شهر که ناز و رومیها برای حفظ
 ارمنستان ساختن حمله کردند ظاهر بگرام خود نیز شخصاً باین محل شتافت و قریب بی و روز و بپوشید بپوشید بپوشید
 محاصره داشت انواع و سابی را که آنوقت بجهت بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید
 هیچ فرو نکند است و مصمم شد بود که حتی الامکان بکند و پادشاه خارج مذهب بطن او مسلط شود و بپوشید بپوشید
 شهر را بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید
 کرده با سبک بدست خود کشت و از فرار مذکور قتل همین صاحب نصیب سبب شد که بگرام دست از محاصره بردارد
 بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید

در آنوقت که حصه بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید
 از اینجا بود که اردی سنده شوق برای مقابل با خود بگرام فرستاد و قریب بی و روز و بپوشید بپوشید بپوشید
 شود بگرام بر بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید بپوشید

دوین بن باهم بن نماسه فرستاده و مبارزه طرف کشته شد آن طرف مغلوب باشد خونریزی عیب و زیاده شود
 پرکوپوس بول خود از طرف عساکر ایران را از این نام و از جانب قشون روی شخصی موسوم به رابونیدوس از
 قبا با لگت منتخب شده با هم روی و کشتند بکولان ایران نیز حواله حریف که در روی آنجا یکی دفع نمود بعد از این
 با کشته است که نموده کارش را بساخت بهرام موافق فرزند دادست از جدال کشید امپراطور از رابونیدوس اظهار
 امتنان کرد و دوازده سال بعد از این خد مت و از بر تبه قسطنطین سانبند

در همان زمان در سایر نقاط میدان سبع جنگ باز قوت و مهابت پیدا کرد و بوس که ظاهر اهنوز حکومت می نمود
 داشت لشکر بایران را که فرار داده ای کرده آنها را با هفت نفر سوار دارد و در فرستاد از طرف بکر سوار ای
 و پتا نوس نام که اصلا معرفت بحال او نداریم باقی مانده اغراب که در فرات غرق شده بودند نهنگ یا منهر و متفرق
 ساخت حاصل آنکه بر روی و مهابت محقق گشت و بعد نیست که بهرام قبل از ختم سن چهارصد و بیست و یک
 میلادی طلب صلح کرده باشد اما انعقاد مصالحه بسیار بعد افتاد و از ابل سن چهارصد و بیست و دو میلادی
 سفری روی موسوم به ما اگر بوس دارد و وی بهرام آمده بخصی پادشاه مشرق شد و اظهار نمود که من از جانب ایران
 روم اذن دارم با شما عهد صلح نمایم اما از طرف امپراطور نیامده ام چه علین حضرت بقدر که از ایجاد و راست که ازین
 جنگ اطلاع بهم رسانیده و اگر هم مطلع میشد اعنائی باین مطلب نمی کرد و از اقبال نمیداشت شک نیست که اینچنین
 سست هیچ بهرام نرفته لکن از آنجا که از جنگ خسته شده بود و میدید دولت روم میشود خود را نگاهدارد و تحمل
 که اعاده دادن جنگ هم فایده نداشتند با شد خیره و آذوقه نیز کوفته میگردید و بعد از این قول را بکوس قبول کند
 ولی عاقبت مانع قبول شد یعنی فرج روین بن که در دارد و وجود نکند باشند بهرام بقبول قول را اگر بوس تر رده و
 کشتند ازین عهده اعفای بر سر و مهابت بریزیم و ایشان را از پای آوریم و متوجه روی کوبید بهرام گفته فرج مزبور را
 پذیرفت و آنها چنانکه گفته بودند کردند ابتدا روی به خط افتادند لکن در حال مدی حساسی با آنها رسید فرج
 روین تر با منهر نمودند بهرام دید اینکار نیز سوسمند شد و توسط ما اگر بوس نداد دولت روم صلح کرد و علی الظاهر
 شد که دولت مشا و الیها اگر میل داشتند باشد عیسویان مراد و نگاهدارد در بین انعقاد این عهد صلح کشتن
 شهر آمیز نیز کاخبری کرد که پادشاه ساسانی معلوم کند آن عیسویانی که تو بعد بآنها میسر اخذ و عاقل است
 کارهای خوب میکنند تبیین آنکه کشتن مشا و الیها که اکاسوس نام داشت بحال ایرانها بیکدیگر و مهابت را از این اسیر
 کرده و بغلامی میبردند وقت نموده بوساطت شفاعت آنها پرداخت و در کلیساها فخر خود را بخر طرف طلا و نقره
 پیدا میشد جمع کرده فرخت و قریب هفت هزار نفر را با آن پول خرید نزد بهرام فرستاد و اسم او را در عداد اهل خبر
 در دفتر کلیسا ضبط کردند بهرام نیز چون این بدید متاثر شده از طرفی بملاحظه مصالحه بداد دولت روم کجای

عیسویان بود و از طرف دیگر جهت کار خیر کشتن دست از آزار عیسویان کشید
 بخت جهت عده قبل بهرام بصلح اینکه آن قسمت از ارمنستان که در تصرف ایران بود و مشغول شده و اصلاح آن دفع
 اغتشاش لازم میشد و چهار سال چهارصد و هشتاد و چهار صد نوزده میلادی که برادرش شاپور از سلطنت آن مملکت
 دست کشید آن سرزمین بسلطان ماند و میدان هر چه و مرج کامل کرد بد مالیات جمع میشد و آنها امن نبود و
 خود سر ضعیف از روم میخواستند دیگر آنکه کشتنهای و خلفهای عیسوی چنانکه پیش از این اشاره نمودیم از بلاد ایران کوچ کرده
 بارمنستان روم بنام بردند و حکمران آن نواحی ایشان را بخوبی پذیرفت و بخیال افتاد که با همراهمی ایشان ارمنستان
 ایران را هم جز روم نماید راست است که چون بهرام شهر تودوز و بولس را محاصره کرد و در میانه متوخر شدند نرسیدند
 که متصرفات ایشان در ارمین تصرف پادشاه ایران در آید بلکه از ارمنستان صرف نظر نمودند اما بعد از آنکه بهرام بیست
 کاری از پیش بر کار عکس شد خطر آنکه ایران کرد بدید بهرام در انعقاد عهد صلح بداد دولت روم تحمل
 کرد و چون مصالحه منعقد گشت فوراً مصمم شد که سر ارمنستان را با ما فی رساند و از آنجا که سید داشت نگاهداشتن
 آن مملکت و موقوفه رضای بزرگان آن را راست و بزرگان مابا بلخا نواده سلطنتی را سید (اسکانی) بزرگ شاهزاده
 از آن خانواده را که او تاسیس نام داشت و یکی از دیرهای بهرام شاپور بود بنظر آورده سلطنت را با و داد و لقب نبیل
 آرداگزرس یعنی اردشیر و این فایع در سن چهارصد و بیست و دو میلادی اندک زمانی بعد از مصالحه و ولایت
 روم و ایران را رفع شده

این ترتیبان نظر میآمد که ارمنستان را چنانکه آسوده گذارد اما آرداگزرس و سس یا اردشیر اخلاقی فاسد داشت بنا بر این
 مردم را آسوده نمیکداشت بزرگان ارم هم قد کج و الهوس بودند بنا بر این پس از شش سال تحمل مصمم شدند بارسلطان
 اشکانی را از دوشین پندازند و از بهرام خواهرش کنند و ارمنستان را یکی از ایالات ایران قرار دهد و بکفر سائر ایرانی
 برای حکومت آن مملکت فرستند خلفه ارمنستان که اسمی نام داشت بدست پادشاه که نکند اردشیر صورت گرفته و بزرگان
 ارم گفت اردشیر اگر چه بد فتنه راست اما بهتر از حکمرانی با حسن سلوک باشد که ما او را کافر میدانیم سخنان اسحق و بهرام
 و الحاح او بخر بزرگان ارم نیز فتنه میخیزد چنانکه خود او هم مثل اردشیر مطرود آنها شد بنشاهنشاه ایران عرض
 حال کردند بهرام فی الحقیقه با سنیطاق اردشیر بزدلخت برادرها که بزرگان با و داشتند و جوابهای و را اصفا نمود
 و عاقبت از اخا خواند و حکم عزل وی را داد و اموالش را ضبط کرد اردشیر چنانکه حاکمی ایرانی بحکومت ارمنستان
 ایران رفت و اسحق خلفه هم از خلافت افتاد و در ایران چند سال بکوس بود بعد از او را و آزاد کرد و در اجاره داد
 بارمنستان را بچنگل و بشرط حفظ بعضی حد مشغول کار خود باشد

از سایر سواح و وقایع سلطنت بهرام پنج خبری نداریم مورخین مشرق بعضی خبرها نوشته اند اما از بزرگان و ارد

و با فاصله شبیه است چیزی از آن بدست نمیدارد و شک نیست آن نزاع شدیدی که مابین ایرانیها و همسایه های
شمال شرقی ایشان را از اوایل قرن پنجم میلادی تا اوایل قرن ششم در کار بود و دولت ایران از بعضی خطرها که فتنه
در سلطنت بهرام پنجم شروع کرده و قبایلی که در مکرر باده و لشکرهای مختلف در کتب نامید
شده اند بعضی آنها را هون خوانده برخی ترک بلکه جاعی ایشان را چینی دانسته و در هر حال این الفاظ را بطور مبهم
کرده چنانکه قدامت لفظ اسکیت هم همطور استعمال نموده اند خلاصه هم مخصوص آن طوائف ظاهر الکلی از ایشان
منزوره است بر اینها آنها را هیاطله میگویند و از آنکه هفتاغ و یونانیها اقنالت و بعضی قنات نقیلت
در بار اصل اینها نیز گفته اند اما تمام و هم و پیدا راست آنچه از روی تحقیق میدانیم این است که قبایل اقنالت
یا هیاطله در قرن پنجم و ششم میلادی در نواحی شرقی بحر خزر و مخصوصا در ماوراء النهر زیاد بوده اند و از طوائف اسکیت
و ترک محسوب میشد و آنها از دیرباز قبل از میلاد در آن حده با قدر قابل کشته و بعضی از یونانیها ایشان را هون
سفید خوانده اما قنات است با انقوم از هون که بسیاری از قبایل را در آن حده کشته و در فرقه داشتند و کوسوس که در زمان
قنات ایشان را نیکو نامیده و شرح سیمای و ترکیب آنها را نوشته معتبر است که بنا بر کلی میان هیبت طوائف هون و
ایشان بوده مثلاً از یک جهت هیاطله را در شرقی و از یک جهت قبایل هون را در غربی ضبط نموده هیاطله خوش سیمای بوده اند و هونها
زشت و بد ترکیب هیاطله نیز از آن جهت که در آنده و هونها صحرایی و بد ترکیب هیاطله قوامی خوب است و نیکو و بد ترکیب
و هونها و هشی و احتمال هر دو که هیاطله از نژاد تنی و ترک باشند این قوم همیشه بر نژادین یعنی قبایل محلی اروپا
مقدم بوده و برای برتری و کونی ملتی تمدن مستعدتر

گویند ابتدا خلفا و یا خاها طایفه دست نداشتند از این بر آن کرد یعنی با بیست و پنجاه نفر و بقول ما در بیست و پنجاه هزار نفر
از روی همچون عبور نمود و در بعضی از ولایات محمود ایران بنای ناخوشه تا از چپا و لنگ داشت و مخصوصا گفته اند تا
آباد حاصل فرود که مازنیانای قدیم باشند با دغا رت داد و از جبال البرز گذشته و از خاک خراسان شد بطرف
مغرب و اندی و بری مدیون این خبر بدیدار دولت ایران در سیدیز بکان زاید الوصفه صطرب شد و بدیدار بهرام اصرار
کردند و شونی جمع کنند و از این شهر ناز و محمول الحال خود در بر و شود بهرام اعتنائی نکرد و گفت خداوند قادر است
و مملکت را حفظ میکند پس از آن خود بدیدار با چنان پامیدی آترو پانین بشکار رفت و زمان غیبت بهرام برادرش نرسی
زمام حکومت را در دست داشت و قنده و فندها را تمام ایران بوش و لظطرا با فنادند و احتیاط را چنین مقصود
دیدند که سفری از خاقان فرستند و بفرمودند که بر روی صاحب اخباری او را از غایت خبر اجری برای او فرستند و
رفتند و از این طریق موقد خاقان ملازمانش را خبر شده عنان کشیدند و در همانجا که بودند با نظر اصرار داشتند
و چون اطمینان داشتند که از جانبی احتمال خطری برای ایشان نیست سوره و بچهار شدند اما بهرام همیشه میدید که خبر

بر سر آنها نازید پس از آن در با چنان پامندی بی از جنگجویان نیزه دار هفت نمود و قدی هم از لشکر بان ارمشوار نهاد
خود افزود و در طول جبال طبرستان هیرکانی و نسا (نیشابور) راه بیست و چهار حرکت و هنگام شب بود و این توجیه
انها را از این جهت نهادند که ایشان را خبر جویان و مرد سید طریح شیخی و یحیی یکم نیزه دار و یکم شب بدین جهت که در آنجا
که در یک در مشکهای خشک و یخزد و یک درن اسبها و آنچه صدای غریبی مشکها بکوش خشم می رسید بیشتر آنها را بوی
می انداخت خلاصه در سر لشکر خاقان آورده تمام را منفر ساخت خود خاقان کشته شد و یقینا کشته شد و
بطرف چچون کردند و از روی ایشان بچک فاطمین افناد و خاقان و زوجه خاقان هم گرفتار شدند غنائی که بدست آمد یعنی
گرفتار شد از جلد ناز خاقان بود و موضع برقرار بدگر آنها

بهرام بعد از این بیشتر وقت بزرگ سر از آن خود را با شونی معبر از چچون عبور داده ایشان را نازها و اغایه نمودند و
دیگر آنها را در مملکت خودشان شکست دادند بسیاری را کشتند نگاه آن قوم در خواست صلح کردند و بهرام منظره
بقبول درخواست برانقامت نهاد و ستونی در آن ناحیه ساخت که سجدت را و از معتبر نماید و برادرش نرسی را حکوم
خراسان را در حکم کرد و بلخ را اقامتگاه خود قرار داد و نازها را از دست اندازی با بران عبور از چچون مانع شود
بنظر می آید که این تدابیر بود و منقاد چچون را به مدت سلطنت بهرام کشیده ایم از طرف نازستان سر و صدای
بلند شده باشد

در مشرق زمین معروف است که پادشاه هند را از ای شکستی که بهرام بخاقان ترک داد مکران سند را با واکداشت
اما انصرفت را بچچون نیست نیز داستان نبودن سازنده و نوازنده در عهد بهرام در ایران آوردن دراز ده هزار
مطرب را هند باین مملکت که الوار از ناز آنها میباشند صرف افسانه میباشد

بهرام با خلاف در راه بعد از نوزده یا بیست یا بیست و یک سال سلطنت طوری غریب و کدشت و اگر این
اواخر مسافر انگلیس نظر آنرا در همان نواحی ندیده بود هر آینه آنرا تصور با وری نمی نمودیم گویند در روزی بهرام مشغول
شکار گورخر بود ناگاه اسبش در مردابی غرقی فرو رفت و از آب نکند دیگر کسی بهرام را ندید و محل ایوا افتاد
میان شهر از واصله همان نشان میدهند در سنه هزار و هشتصد و ده میلادی در همان مرداب که میگویند بهرام مغموم شد
مرباری شست شو میکرد و بچاره نابود و هلاک شد و بر هر ثابت نمود که داستان هلاک بهرام در آن مرداب است
و تا این قرن بدست نیامده بود و عموماً آن خبر را افسانه می پنداشتند

سکه های بهرام پنجم خوش بود ترکیب است و در اماکن مختلفه ضرب شده از جمله سکه هایی که در طبرستان و ابلکانان (هند)
و اصفهان و اربلا (اربل) و لکان و نهند و آسیر (آسور) و خوزستان و حیدر و کارمانا (کرمان) ضرب شده و در
خط روی آن سکه ها عموماً این است (ما ز دیس یک و از اهران ملکا) یا ما ز دیس یک و از اهران راسوی ملکا

و عبارت است که اسم از اهران است اسم محل ضرب سهرام در جوار و عقب حاج مضر بن ارد و بنان جوار و عقب یک
هلال و یک دایره است که پیشک علامت شاه و افتاب میباشد

بقول مورخین شرق زمین هرام بنیم یکی از بهترین سلاطین ساسانی بوده و بر رعایای کثیر العدد خود بعد از سلاطین
مالیات تخفیف داده و برای صاحبان علم و دانش مواجب و خطبه معین کرده و پیشوای زراعت و صنعت و فقر و
ارباب صنعت و اعیان و احسان چهره فرزندانشند معایب و سخاوت زیاده از حد است قبل مرگ بخوش گذرانی
و حرص و ولع بشکارت چنانکه اهل مشرق از هرام گویند و اسم جوانی را که بصید او خلی مایل بوده بخود داده اند
و قصه بازی را هم هرام بنیادوست میباشد مع ذلک نظر نمائید که این هوا و هوسها و از کارهای و لایق بازداشته
باشد و از فرایکه معروف است در عهد سلطنت هرام ایران در کمال سعادت و رفاه بوده اگر چه ممکن است تمام حشمت
که باین پادشاه نسبت میدهند راست نباشد لکن در هر صورت شهرناری شجاع و با غرور و خرم شمرده میشود چنانکه در وقت
حمله دشمنان شمال شرقی از روی عقل جنگ با روی انجوش یا خنجام رسانید اشکال کار او منتهی از آنکه قریب دو
سال سنگ بزنگ در جوار و اسلاف هرام میگذاشت از پیش بر داشت چشم نازارهای جنگی و غارتگر را ترسانید و
تقریباً بیست پنج سال بر سر پای خود نشست از فرایکه بنظر میآید این پادشاه ساسانی درست قدر صنعت را نمیدانست
لکن در تحقیق و توثیق علوم و معارف هیچ فرو نگذاشت و حتی الامکان سعی کرده است

فصل شانزدهم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت یزدجرد دوم و جنگ و بار و روم نیز جنگ نه ساله وی با قبا بل اقلانی (هلا)
و وضع و رفتار او با ارمنستان جنگ ثانی یزدجرد دوم با هپاطله صفات و سکه های این پادشاه
جانشین هرام بنیم پیش یزدجرد دوم بود که بالامانع در سن چهار صد و چهل میلادی تحت سلطنت ایزد جلوس بود
و اول کار او اینکه بدولت روم اعلام جنگ کرد چنین بنظر میآید که عشق از روم در آنوقت در نزدیکی صیدین
جمع شد و یزدجرد در سپه با قشمر حمله نمائید و بدست پدرش اگر قبالتگری که قدری از آن از رعایای خود بودند
و اکثر از سربازان ملل مجاور داخل خاک روم شدند و بر کشت طواف ساراسون و نوافی و یزدی و هون و یزدی
یزدجرد دوم جمع بودند (ظاهر مقصود هون و هپاطله باشد) صاحب منصبان روم مزبور چنین امری نبودند و ممکن که
دو چار خسانت کلی شوند اما هوا و ابائی سازاوری را گذاشت باز آنها را شایسته و تکرار مانع پیشرفت عساکر ایران
کردند و بهیچان صحنه بدست آورده و بهیچان آوری ضوون برداختند مع ذلک نمودن امیر طور و روم میل داشت تا ببرد
حروب را برین ناحیه اشتغال بیاورد چه کنت انا تولوس خاک مشرق و از وضع خبردار ساختند لهذا اهل المصلح فوراً

درخواست بکسانه متاثر که جنگ نمود و بعد صلح دائمی فرار کرد انا تولوس خود تنها و پیاده بار و کوباد شاه
ایران آمد گفت اخبار مصالحه شرط آن کلیه با شهریار و معظم ساسانی است و هر چه بفرمائید همان است گویند
این وضع و اظهار انا تولوس غریبی یزدجرد را کرد که بر طبق میل و شرط آن مأمور و مصالحه نمود شرط این صلح را مقرر
ثبت ضبط نکرد مکن یکسره از آن را که خیلی غریب است میدانیم و آن این است که فرار از داند هیچک از دولتی یزد
سرحد قلعه و حصنه بنام نمایند این عبارت میبایست که معنیهای مختلف از آن فهمیده میشود و سهولت ممکن است
اسباب مباحثه و گفتگوهای عده کرد

چیز تصحیح و نمیدانیم پادشاهی که تاز و تخت نشیند و بالتشکری جز آنجا که دشمن حمله کرد و جوان و جوانی نام برای چه
باین آسانی صلح نموده و مورخین و بی گویند یزدجرد داخل خاک روم شد مانعی هم در جلوند است مع ذلک صدق حکام
آن ناحیه را در بنیاد و در هیچگونه بی احتیاجی با و نکرد و بهر مملکت خود برکت این حکایت بقسماً با این مختصر نبوده و مورخین
روی سخن و لخواهی و بال آنرا چه اندا که همانطور که بر کوبوس میگوید یزدجرد بجای خود فرستاد که باید در
از نقاط ممالک وسیع و اغتشاشی و داده باشد نیز ممکن است بگوئیم یزدجرد مقصود که از این جنگ استنه بعل آورد
و معاونت نموده یعنی رویه ها که بر حسب عادت متصل نزدیک خاک دشمن قلعه شهر میل اخذ و باین تدبیر اهالی
اطراف را مطیع مینمودند و سرحد خود را معتبر بر ندچنانکه شهر نود و زیو بولیس را هم همین قصد در جانب شرق
ارمنستان روم بنا کردند شاید در نقاط سرحدات ایران هم اینکار را کرده باشند و از این جهت یزدجرد بجای روم
تاخذه نامانع پیشرفت کار و رومیان شود اگر اینطور باشد شرح مذکور در فوق را که یزدجرد بار و روم کرد و فرار از هیچک
از دولتی و سرحد قلعه نشان از ند صحیح بوده و یزدجرد با بنوا سطر مقصود خود را حاصل نموده است

چیزی نگذاشت که عساکر یزدجرد در جای دیگر شغل شاغل پیدا کردند یعنی نازارهای ما و اراء الله یازنیای اغتشاش و
گذاشتند یزدجرد بر آن شد که برای جلوگیری ایشان در سرحد شمال و شرقی خود جنگی طوله ای نمائید در بنکار غرور
بنای بیخج داد که در مشرق زمین نظیر آن کمزیده شده یعنی یزدجرد مهرزیو بنیاب بجای خویش نشاند و خود
در بنش بود در ناحیه کوهستان و اقصای این صحاری ایران در دست خوارزم اقامت کردند و از آن محل مناسب قشونها
شمست شمر مأمور نمود و مرتباً هر سال با ایشان دست و پنجه نرم کرد و از سال چهار صد و چهل و سه تا چهار صد و پنجاه
یک میلادی این و پیرا از دست نداد و در سن چهار صد و پنجاه و یک از روم چون گذشت در خاک خود هیاطله
با ایشان حمله کرد و پیشرفت کمال حاصل نمود و سلطان ایشان را از جزه آباد آن مملکت را ندانند مجبور ساخت که بصلح
کنند کار و آنظر چنان اوج گرفت که جنگ را با آنها رسیده داشت و بچنان کاری مشکلی که مدت ها منظور نظر سلاطین
ایران بود و نا آنوقت انجام نیافته بود افتاد

آن کار مشکل عبارت از داخل کردن از امنه بدین در دست بود سابق کنیم از آن وقتیکه از امنه مذهب حضرت پی
 دین ملوک و دولتی خود قرار دادند یعنی تقریباً از سبصد سال بعد از میلاد اخلافت ابن ابی نضر از ابران جدا کرد و آنجا
 ضعیف برای این مملکت فراهم آمد مخصوصاً در مواقع نزاع با روم از منستان بواسطه پیوند مذهبی همیشه مایل بر روم
 و بر عکس بود با شاهنشاه ابران به میل بعد از تقسیم منستان میان روم و ابران اهمیت این مغایرت ممکن بود بر طرف
 شود در صورتیکه طرفین با هم قرار داد فایده باشد بخلاف اینست که یکدیگر دست اندازی کنند لکن این خوشحالی
 در دنیا کمتر رواج یافت چنانکه در جنگ پیر جرد با خود و زده و بیدای سلطنت پادشاه ابران و سابقین و پادشاهان
 او را محبوس نمود بآن مملکت لشکر کشید بنا بر این ابران نهاده اند تا از منستان مذهب هیچ عاید ندارد و ابران نیز در شنی است
 روابط این دو دولت هرگز در منستان نخواهد شد و دولت ابران همیشه در ادوی خود خائف حاضر خواهد داشت و آن وقتی
 تا مواضع مخصوصاً در نزاع با روم ممکن است یکدیگر را از راهها کند طرف دولت روم را اگر در جای تعجب نیست که رجال
 ابران بخلاف دفع این غلبه باشند در صورتیکه ابران منستان را در وجود کند بجای دشمن با خود دوست صمیمی تر است بجهت
 تدبیریکه برای اینکار بخاطر پیر جرد در سپید این بود که از امنه روم در شنی کند در اول سلطنت امپراتور که بخوشی و محبت با
 این کار را از پیش میبرد و در پی خود هر چه میباید بآن مملکت فرستاده دستور العمل داد که از وسایل هر چه ممکن است از عظمه
 و نصیحت و رشوه و وعده عید و تقبیل و مسدین بکار بندد و بر روی فتنه بقدر قوه کاری کرد و شریک بخت و روستایی که هوا
 خواه مذهب پیغمبر بودند نه تنها از ابران منستان بلکه از ابری و البانی و در کرد و بهانه و او اینکیز جرد و جو شمار برای
 جنگ تا راه لازم دارد و شمار ایلم را با ابناء محبوس جنگ کرد و در شرف نمود و مرزبانی از آن نام را که از شاهان کرد
 از من مایل با ابران بود حکومت و منستان را دو بار گفت بنده و ملائمت کاری کند که از امنه تغییر مذهب کند اما
 آنها در این خود ثابت قدم و پایدار بودند و بدین نصیحت و تهدید هیچ کسی نرفت چنانکه اعلانی نرفت بده ده در آن وقت
 زود شنی بخوبی وضعی و صف و تعریف کردند تمام مردم را بآن در خوانند اما فایده نداد از امنه کوش بدلیل برهان
 دادند نه اعتنا بآن را و بخوبی نمودند و برای این پیشرفت اصلاً مقصود حاصل نشد

در سنه چهار صد پنجاه خلیفه یوسف بمبلغاً از منجی نرفت باده در آن نداد که از امنه عیسو میباشند هر چه
 آنها بپادشاه دست زدین خود نمیکشند مقصود از امنه ظاهر از اینکار این بود که پیر جرد از خیال تغییر مذهب از امنه باز
 شود و دست نکشد متعرض ایشان نشود لکن اینکار خطا بود پیر جرد بکشتن این اظهار رؤسای معتبر از قبیل و از آن مرزبان
 و از آن که اسباب از این پیوسته سالار و وزیر پادشاه ابری و از اجداد پادشاه البانی و امثال آنها را احضار کرده گفت
 فوراً از این مسیح دست کشید مذهب در دست را اختیار کنید با الا شما را بقتل میرسانم و رؤسای مزبور که برای دادن
 جان حاضر بودند قبول امر نمودند تغییر این ابران پیر جرد هر یک با بطن خود فرستاد و فرمان داد ابناء خود را نیز زود شنی
 بکنند

باید گفت ملت ابران اشکاف و ابر
 که بی احاطه اشکافان ابران بودند
 برای اینکه از امنه را از اتحاد قلی
 دولت ابران باز دارند خود بکینه
 بدولت عیسوی روم کرده از شرف
 سالان ابران محفوظ مانده عیسو
 شده و رعایای خود را بوسایل
 دور و در میان ملت ثابت قدم
 و الا ابران اصلی اشکافان فوجی از
 بت پرستی است سلاطین سابق
 چون ملت ابران بکینه بودند ابران
 میخواستند که بدین زود شنی را در
 از منستان راج دهند تا ریشه
 خلاف و فتنه ابران و از من بکنند
 در حقیقت مذهب ابران کار و
 از پادشاه ابران داده بودند و
 اگری هیچیک از دو طرف در دین
 نداشتند صلاح ملک ابران و
 انگار جانبین را در رد و قبول
 مذهب با قضا می نمود

چون کار و باغی کشید از امنه اهلانی ابری شوریدند و ابران سپهسالار نیز از سستی خود بپشیمان شد مذهب جدید
 و ها کرد و با یوسف خلیفه آشتی نمود و باز مسیحی شدند از آن مردم از بخت آغایند و اندک زمانی صد هزار نفر در
 جمع شدند و سه سده قشون ترتیب دادند که بسوی اری سه فرسخ جنگ کنند یک سده از این سه سده مواظب آذربایجان با
 مدی آنرو باین بود که چنانچه این بود که حمله حسابی عساکر ابران از آن سمت باشند دست دوم بسوی اری و از آن
 البانی و فتنه چنانکه ابران بآلت نیز مثل از منستان اطعمانی در کفره قشون سه سده بسوی اری و از آن در مرکز منستان
 برای اینکه اگر اهلان با یکی از دو سده اول و دوم و چهار خطه شود بامداد آن شباید در پی خود خواستند و از سبیل ابران
 روم را هم در وجود کنند تا قشونی بآستان فرستند لکن فایده نکرد چه مار سپاه از آن بخت نشسته بود و در دست مستقر
 مستقر نشد نیز به پیر جرد و اصلاً هم اقدامی نداشت یعنی از صاحبان است اقدام بشمار نمیکند شنی در وضع
 روم طوری بود که در هر آن احتمال میرفت و خشیاییم جنگجوی شمالی حمله به مملکت نمایند در سنه چهار صد پنجاه و یک
 میلادی آید و پیش از آن قبایل منتهای فتنه را در خود میدید و هنوز در شان شکست نخورده بود و بطول انجمن کوهن
 که در تحت طاعت او بودند و سواران و طرف چند ماه روم غریب را از پیر جرد فرستاد و روم شرقی نیز حمله نمایند بنا بر این
 از امنه مجبور شدند دست نهان ابران بکشد اگر تمام اهلانی آن مملکت متفق و پایدار بودند شاید تمام کاری از
 پیش میبردند و مذهب خود را نگاه میداشتند بلکه از تحت طاعت دولت ابران بیخارج میشدند اما از آن مرزبان
 هیچوقت با سایرین یکدل نشد و در ابران و اصرار بر طریقی که از اکتاف و لشکری که در طاعت خویش داشت با خود
 کرد پس اتفاق در میان از امنه افتاد و هنگامیکه عساکر ابران قدم در میدان نهادند نصف قشون اری با ایشان همد
 بود و اگر چه جنگی طولانی در گرفت که خونریزی زیادی داشت اما شجرا اول معلوم بود و حاصل آنکه بعد از محاربه
 بیقاعده در سال شانزدهم سلطنت پیر جرد یعنی سنه چهار صد پنجاه و پنج با چهار صد پنجاه و شش میلادی از امنه
 عیسو یا لشکر ابران از امنه که با ایشان بودند جنگ عظیم نمودند و فتح و غلبه قیامت عساکر ابران شد و ابران
 برادرش هایاک مقبول گشته و رفته حافظ مذهب بدیند مقام و مت ممکن نیست دست از آن کشیدند یوسف خلیفه
 سایر کیشها دستگیر شد آنها را با ابران برده کشند و مذهب در دست اعتقاد را از منجیل کرده همه آنرا قبول نمودند
 مگر مقدسی که به مملکت روم پناه بردند با بکوهستان کردستان که پنهانند

از کار از امنه فراغت حاصل کرده با نکرده دوباره اعتناش در مشرفی در گرفت و نیز جرد مجبور شد هم خود را مصروف
 خطه سجدات از شر هیاطله نماید تبیین آنکه آنهم بین چهار سال از ایازی از لشکری جمع کرده از اینچون عبور نموده با
 جمعیت زبا بخراسان حمله آوردند شاهنشاه ابران ابتدا که بجای گیری بفارغ چنان کار او پیشرفت داشت که هیا
 خود پیش ابران کرده رفتند اما خیال انتقام و چشم تر بر پیر جرد ابران داشت که داخل مملکت هیاطله شود و ترکا را

دبالت غرض بخوش آمدن پادشاه را که شکر کشید شکستند و بجزو و بجا آوردن شد آن قیام از این نظر
جری کشند هر سال از سر و دستمال شرفی تا خشت تاز سبک دارند
بجز در دویم که بعد از این شکست تخت و تاج را بدو دکت در سنه چهار صد پنجاه و هفت میلادی پس از هفت سال
سلطنت با قبولی نوزده سال در گذشت و پادشاهی با کفایت و شجاعت و عزم بود رعایای بجز در دویم خوانند
ابتدا این مسئله بنظر غریب می آید این لقب برای بجز در دویم شایسته نمی آید که باید داشت تا آنجا که پای مذهب و مینا بود
آن شاهنشاه عدالت و راف و حسن خلوص داشت و قدم در راه خوشی و اعتساف نمی گذاشت لکن بجز بر ماف نیکو معاوض
نموده که ملائمت خوش خلقی مانع عصبیت جاهلان و غشویان و مذهب که در میان می آمد بجز برای عدل
سالها هیچ ملائمت باقی نماند خلاصه بجز در دویم سخت از دست کرد و مدتی مانع پیشرفت کار در مسیح علیهم السلام بود
هم در فلز اصلی خود هم در فاحیه تازه بچنگ آمد و در منستان و هدم آن مذهب کوشید اگر چه ابتدا انجمن است از دروغ
و خوشی و آید لکن بدین بجز در دویم و در بنای ظلم و زور و کذا داشت خیال بجز در دویم بود که رعایای خود را بکرنک
نمایند اقتدار خویش را بکمال رساند لکن از سخت گیری که در باب مذهب بجز در دویم مردم ارمنستان کرد ایشان خیلی بدلت ایران
در میل شدند و حاضر بودند که ناموقع شود در بقعه سلطان آن دولت را از بجز در دویم دور سازند و در اندازند
سکه های بجز در دویم تغییر با شبیه سکه های پدرش بجز در دویم است فقط عبارت آن فروز در دویم مضرت را آنکه در دار
بجز در دویم که مل را است عبارت که خیلی محض در این دراز می باشد (ما در پس کادی بجز در دویم) یا حفظ کادی بجز در دویم
بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم
خوزستان و طبرستان و همدان و بیاض

فصل مقدمه

مطالب این فصل عبارت است از تراز و هر روز داس (فروز و هر روز) پس از بجز در دویم بر سر جانشینی بدید
جنگ داخلی و ماله پیشرفت کار فروز بواسطه کاهن باطله با و خطی بزرگ جنگ فروز با هیاطله و داخل شد او بملک
ایشان و بعد پیشرفت کار وی شراطه مصالح فروز با هیاطله طغیان جنگ ارمنستان متحد بدین فروز جنگ با هیاطله
بعد از چند سال پیشرفت نکردن کار فروز و کشته شدن او در جنگ محلی از صفای فروز سکه های هر روز و فروز
فغان فروز
بعد از وفات بجز در دویم در سنه چهار صد پنجاه و هفت میلادی پس از هفت سال و تاج را بدو دکت در سنه چهار صد پنجاه و هفت میلادی
می آید علت این جبارت هر روز می بوده که بدین شراودا شد یعنی بجز در دویم چون بهر کجای خود هر روز پیشرفت می نمود

او از در پای تخت نه خوش نگاه داشت فروز پس بزرگ را که کمر طرف مهر و محبت کشته حکم را به پستان او از کمر
دولت در بار سلطنت و در غود بنا بر این چون بجز در دویم در گذشت هر روز که در پای تخت بجز در دویم پادشاه خوانند از
قرار مذکور فروز بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم بجز در دویم
دره جیور و باختر و طارستان و بدخشان و سایر نواحی بخارا و سلطنت بجز در دویم فروز انبک پذیرفت و اگر چه از پادشاه
ایران خائف و مترس بود که با شاهزاده ملخی چه کند آخر الامر لشکری با و داد تا بواسطه و مد آن بقصد خیالی کرد
اقدام نماید
هر روز با آنکه فروز از لقب است بجز در دویم ملک ناری نکرد و چیزی نگذاشت که رعایا از و شاک شدند و بسیاری
او را کذاشته و فتنه و فتنه را بجز در دویم جمع آمدند شاهزاده ایران آنوقت رطالان که یکی از شهرهای هیاطله بود
ساکنان را از آنجا که جمعیت خویش را بجز در دویم از اینها می کردند و فروز و بجز در دویم پادشاه هیاطله با و داده زیاد بدین
برای با برادر کرد بدین عساکر و بجز در دویم همام با و رام که از خانواده مهران بود بر لشکر هر روز حمله نمود و آنها را شکست
داد و هر روز خود دستگیر شد لشکر هر روز با فتنه جیور بدین فروز و فروز از است از مغلوب است کشید و است بجز در دویم
و تمام اهالی ایران از شاهزاده و آنکه دو سال و عربت کذاشته پادشاهی کرد استند و فروز رطالان بطبقون
یا مداین که آنوقت پای تخت و کمر می ملک شده بود و اند اما هر روز معلوم نیست چه بر سر آمد و و خبر از و می گویند
و همام بعد از آنکه او را شکست داد و وجودش را از حلیه زندگانی غافل ساخت و خوانند می گویند فروز از و بر سر
هر روز گذشت

اگر چه مدتی جنگ فروز و هر روز قبل بود و چندان طول نکشید مع هذا یک یا لک مغیر از بنای بضرورت دولت ایران شد
یعنی با پادشاه الباقی آن اغشاش را غنیمت شمرد و بجز در دویم و طاعت دولت مشارالیه را از و کرد و خود انداخت
و خویش را آزاد ساخت و فروز بجز در دویم سلطنت مستقل کرد بدین خیالی که غود این بود که آن لایق با فتنه و قیامت را باز
در تحت تملک دولت ایران آرد لهذا با و اچه طرح جنگ بجز در دویم با مداد هیاطله و طوائف آن که هنوز در خدمت
او بودند الباقی آنها را شکست داد و آن مملکت را بوجه اکل طبع غود بعد از آن زمان فراغت در رسید بدین روز با عدالت
و ملائمت سلطنت بر داشت و هیاطله را که با مداد او آمده بودند با هدا یا و عطا یا که اسباب کمال خوشوقتی آنها
کرد بدین با و طان ایشان معاودت داد و بجز در دویم سعادت و راحت و افتخار کذاشت و بدین از آن پس نگاه آن خواه بجز در دویم
کرد بدین با و بجز در دویم که خشکسالی غریبی شد این غایب را غایب در آسیا اتفاق افتاده و بنا بر و خیم داده نواحی با خضارت و
صفا بصورت از ارض آب علف و آرد و خیم ها و جویها و آبها خشک شده و رودهای بزرگ آنها را بکشته
و آخر الامر محلی بر و کرد که فقر اصد صد هزار هزار مرده و اغنیای بجز در دویم و اشکال زندگانی نموده اند خلاصه بجز در دویم

مشهور و مشاوار بوده و در این زمان نیز یکی از محبوسین ایشان را از بند برکنار نمودند و به ایشان اینطوری
 با اینها هم زند و اهلان پیرهای آن که رئیس اینطوری بودند باز محبوس شدند و از اینها از همهها که با و میزدند
 بر آنست که حاصل نماید و در بعضی طرف کمال التفات بر آن کرد که بعد از آنکه بعد از خوشی و بازیگشت
 آنچه که با سکنج و عذاب آن دست نداده بود بمیل و اخبار و ها نمود یعنی خوش آمدن شاه از مذهب مسیح علیستاده
 کشتن خود را زرد شوی خواندند اشخاصی که بر ضد عیسویان بودند خوشی و شادی نمودند و از آنکه در هر وقت
 در وقت گشت و اهلان ایشان و پیغمبران مذهب قلم خود رجوع نمود و در صدر آما که خوشی پیدا کرد در راه مذهب
 مسیح جان هدایت از تنگ آمدند و اتفاقا آن موقعی که میخواست بر و گشت و آمد در سنه چهار صد و شصت و شش
 بت میلادی و روز طایفه کوشان که از طوایف ختیه بودند در ظاهر بخیر و مایه اسرا باد و در بندند که گاهی
 میفروند شکست خورد بعد از این شکست خود را مملکت ابری طغیان کرده سلطان زرد شوی خود را که و از این نام داشت
 یکشت بجای دیگر مسیحی را که موسوی و اخوانک بود بخت حکم را نشاند از جانشینان ابراهیم بنی
 از منشا فرمان سید که طغیان ابری را فرزند شاه حکم از بر و آنحضرت و استفتون را با آنکه شمالی جمع کرد و از آنرا
 آزاد بجال خود گذاشت و به این حرف را از منشا چشم حکم را زد و در بند شورش نمودند و اهلان سابق الذکر اینها خواست
 فتنه بخوانا ندیده میداشت و منشا بنو اند با ابراهیم مفلوک کند اعتمادی هم با ملاد امیر طور پونان نبود اما
 مردم همچنان داشتند که نمیتوانست جلوا آنها را پس هم جاعل و یان سر بلند کردند برای آزادی خود و من خود را
 و هو اخواهان ایشان چون چنین بدیدند که در ناکر آنکه بای تخت حاضر و مستقر شدند و از آن تمام ارمنستان
 ابراهیم را و تحت تصرف آورد و به تبعید و حکومت بر خشت ساهاک نام از طایفه باگرا است که با طاعت اخیان نمودند
 و اهلان مذکور را که از طایفه لیکونین بود اسیر و این بخت سپهسالار خواندند

چون حکم را ابراهیم که در و شتاب نام داشت از و فایع مذکور خبر دار کرد و با لشکر جاری که از اهالی آتروپاتان
 (آذربایجان) و مید (عراق عجم) و کادوزی همراه داشت روانه ارمنستان شد و در کار و در سر و اوزال برادر
 و اهلان و شون فلبل او را زده کرد و شکست خورد و مقتول گردید و جنگ سنه چهار صد و شصت و شش میلادی
 با بنو صغیرانها رسید سال بعد دولت ابراهیم سپاه را از دزیریه به ارمنستان مأمور نمود و در وقت بر داری
 مهران به ابری فرستاد تا ایالت از دست غنای باز ستانند اها که در دست از دزیریه سپاه او زیر سیه برابر شد جنگ
 سختی در وقت ساهاک که پادشاه ارمنستان بود در وقت کمال شجاعت ظاهر ساخت و عساکر ابراهیم را باز مغلوب
 امثال لشکر ابراهیم را و اخلانک پادشاه ابری مصاف داده بر او غالب شدند و اخلانک مجبور گردید که از ارمنستان
 استعجاب و استعجاب نمود و شون بهادی از ارمنستان جدا آمد و در آن زمان حصن و اخلانک با ابراهیم صلح کرد

و آنها را که میداد آمده بودند که بر ابر عساکر جزار ابراهیم گذاشتند و از منشا شکست سختی خوردند و ساهاک پادشاه
 ایشان و از آنکه برادر و اهلان کشته شدند اما و اهلان خود با معاد و بنا به کوهستان دایک که در سحر ذات دوم و ابری
 بود فرار نمود و مهران به عاقبتی بر آنست شاید برادر او را دستگیر میفروند که فرزند ابری و بیعیام داد که و جوتو به دفع
 کوشانهای ناچه سفلی و جز لازم است با مهران که با طاعت مجبور بود از ارمنستان بهرین آمد و اهلان در طرف چینه
 بازان مملکت را در حیطه تصرف را زد

در سال چهار صد و شصت و شش میلادی دوباره دولت ابراهیم بنی اخلان خواندند فتنه ارمنستان افتاد و لشکر شاهنشاهی
 بر داری شخصی ها را از او و گد را و اهلان و ابراهیم در شهر دوزین مختصر شد و شون ابراهیم را محاصره نمود
 بعد از چند و اهلان راه فرار پیش گرفت و بجنگهای متعاقب که هر دو بود مشغول شد اما عساکر ابراهیم بیشتر ارمنستان را
 متصرف شدند و اهلان مکرر مجبور شدند و ارمنستان و م پناه جوید چه سر را بر ابری گذاشتند و آنجا از اخلانک نمابند
 مع ذلك ها را از او و گد اخلانکی با بر طلب بگردان و از بهم خوردند و ابراهیم و دوزین ابراهیم و دوزین و سر سید از سر حجاز و از نو و گد
 و اهلان در ارمنستان و هم با بنی نمابند و از دزیریه و خور و خطر داشتند و ورق بر گشت ابراهیم های آنوقت متصلا
 و سر داری عوض میگردد سر را بر ابری در عرصه حکم را از منشا شک کرده بود که از دزیریه و دولت ابراهیم و در سیه مضمون
 اینکه ارمنستان را با حکم جدید شاپور نام واکدار و خود بیست ابری که هنوز در حال طغیان است و ده ها زار او و گد
 ناچار بایست گرفت و در آنجا نیز نظیر با یکشت و اخلانک پادشاه ابری به کشتن فرار نمود اما حکومت شاپور در این
 نتیجه خوبی نداشتند اینها حکم جدید خواستند اهلان را بوسط و دزیریه صاحبان او که زوج آنها اسیر و م بودند
 بقتل رساند این سخی شاپور به شوه شد بعد شونی مرتبه اده بر سر او ناخ و اهلان غفلت بیکر شاپور حمله کرده او را شکست
 داد و جبهتش را بر آنکست ساخت و فتنه ابری را با ارمنستان و اخلانک ابراهیم به پیج یکشت ناچار عساکر ابراهیم
 نشست و اهلان و شهر دوزین فرار گرفتند و اخلانک تمام ملت ارمونی را و خود جمع نمود و وضع مور از ابراهیم بود که خبر می
 از مشرف و سیه سید به قوت جنگ ارمنستان که بدین کار و شکل از به پید کرد

فرهناز سنه چهار صد و شصت و شش میلادی که پادشاه هیاطه صلح نمود اما در خیال بود و چنین می پنداشت که باز نتواند
 دارد و شتاب با ارمنستان و سابر و اخی که جنگ میکرد میخواست هم خود را و هم سابرین را مشغول داشته باشد که در آنست
 عار و نباشند اما اتفاقا در آن جنگها هم کاری از پیش او نرفت و اعتباری برای او حاصل نشد که آنرا جبر کر سابرین فرار دهد
 لهذا روزی در حرم و اخلانک حسابی بنیاد میبشد شقی طلبی میخواست نظر بر این منظور پس از چند سال باز بخال جنگی
 ناز و افتاد و موبدان خیلی سعی کرد که او را ازین صرافت بیدار کند ممکن نشد اما بهر مستشاران نیز خواستند خیال اخی را
 متصرفان و بهرام از سر را از فرزند صریح گفت نفیض نمیکار در سنی نیست سر را از هم اظهار می بخت کردند اما هیچ

[illegible]

جنگ شروع شد عسا کران غفلت وارد ارمستانا روم گشت شهر نو دژ بود بولس که نه فاعله معبر است اسلحام و توت
بوت خاصه نمود و کسانین حاکم آتش بر دی قلعه تسلیم کرد بعد از آن شون ایران هفت عمارت را روم را منقرض شد
بیجا چاول داد و بیاجکان خود را از ارمستانا بطرف مرو پناهی نمایی برده نفریاً و اول زمستانا شهر آمد را حاضر نمود
توت را اسلحام شهر آمد را شرح داده ایم در بنویس که قبلاً عمارت آن پر از خاکی و ماسا خلوی نه داشت فقط یک کس نشون مخصوص
کس را بپای پوس حکیم در تریک آن شهر بود که اهل شهر فحوصا کیشها مقصودم دفاع شد که معاومت با قبا کردند پادشاه
ابدا خیال داشت اگر خصما شهر را سوارا نکند که محصورین آن کار و از کارهای نداشتند علاوه بر این دیوارها چنان
مخاطم داشت که در آن اتره بر کس لازم شد بکود بگریختند و با حاکم کردند نزدیک دیوار شهر دیشته شب از دنیا
بایست اسطر را هالی شتر شود و آنها را از حصا دوغما بدید از آن زده دیوارها بالا روند و قلعه را مستحق گردانند اما هالی شهر بر
پیشتر خالی کردند و آن را غراب شد و بعضی را هم کشت کوبید چیل ناموا افریبا از پیشتر کار و آبوس کشته و صتم شد و قسود
از آنجا حرکت کرد و خدا داد شماند شمن و سرش محصورین با اعمام قبول نمودن و از پناهداری داشت و چیزی نکند که کار
را از پیش بر سر بازی کرد دیوار شهر مجرای آب یافت که با سنگ گرفته بودند که خود میدادند شمانا را باز کرده راهی شهر
پیدا نمود و بیجا خبر دادند شاهنشاه شب بعد چند نفر تیر دار فرستاد از راه داخل شهر نمود و نزدیک ترین برج بلد را نصرت
نمایند اتفاقاً در آن برج خچند نفر کیش خواب آلوده کس بود و آنها روز پیش جشن گرفته بودند و چندان حال کار نداشتند
قبلاً این بلد است عمده نشون خور با نر بان با آن نظره از دیوار که کجا و در برج فرو بر بود و در بوعده و بعد آنها را عجیب کرد
داخل شهر شوند هالی کس را نصفا و من مخف مغلوب شد و کشتار زیادی در کوچه ها شد و ناخچین دست اندل نمیکشیدند
ناکشی پیش چران کرده بر قبا کشت این فنا را زمل و سزا از نیست شاهنشاه گفت شما اچرا اینجا کس را برخاستید کیش کشت
خدا خواست و حکم خدا که نویسی اعانت خود علیه منانی از جن منا انحراف فنا را خوش آمد خوشتری را منع کرد اما جلوعا را نکرد

[illegible]

تا اینجا ظاهر است اگر اهل آن بود و اگر اشکالی در عهد داد و فدا می توانست در میدان جنگ بماندانان هم پیش رفتی و بگو حاصل مکر و
 سران در وی کافی و با هم بگری بودند نمی توانستند لشکر را در محنت طاعت خود داشته باشند زیرا آن هم مطیع نبودند و اعطای
 صاحب منصبان خودشان داشتند از جنگ کردن و زمستانهای که بنا بر این اسباب پیش رفت اینها آماده بودند که بد بخور و قوت
 و در همان وقت فدا میخواست کارها کند و طرف بگری مملکت فتنه برپا شد و حضور او در آن طرف لازم یعنی قبل از آنکه سال پانزده
 و سیر بسد هجری طالع در شمال شرق حمله کردند و با غارت آن ناحیه و از آنوقت حقه مرز پونامی بعهده گسرانان مکر
 کردن تغییر کلی در وضع ظهور و رسیدن ملا در شب پانزده هجری مبلادی سیر مرز از آنوقت و چند قلعه را خراب تمام
 ناحیه غارت نمود و نگاه برای تهدید و ضعیفین بطرف جنوب انداخته و از آنکه گفت اندی چیزی نماند که آتش در کیم شود معادن
 زمستان پانزده و سیر هجری مبلادی شروع بمحاصره آمد کردن چند قلعه آتش در حمله نمود اما مامری بنشیند
 البته که در آنجا آمد و بایستاد اما خد و عرس در مشغولین شهر چنان شد که فرزند که در آن عهد تحمل بر نمی آمد در آن حال
 مسفر مغرب از جانب فدا آمد و تکلیف صلح نمود و گفت اگر دولت دوم مبلغ معتد به هدایت افشا اهل آن دست از قوا خا

مجنون است بر آن دارد که از منده بیست و پنج گشت کند و قبول بدین بددشت کند و شخص را بدین خیال که درین کوکب اموات اگر دایری
و رسم و توفیق و قدرت و شاد و سبک بر اینها را که ایضا اموات را که محلی میکند باشند تا سبک و طبع و آنها بخودند مندا و معمول
نمایند که چنین گنبد که علی بن عبد کبیر خود داشت برای آنکه در باغ و تفریح بدین و رسوم و مذکور که فردا طور و نصیحت بر آن را از کردن
خواند انداخت و خویش را بدین دهم بست که از دوشن قول گرفت که دست خایب از سر بری نکشد که در آن دهم حاضر بود نشو
خو را بآن مانجه در دست فرستد و آمد و از کارهای فرم لشکر آمدی بدین آن و حبشها را بر بری و نامه کند عسا که بر این
که برادر ای مقام با شرمین خواهد فرستاد بر ما را ها دفع نماید اهلای فرم را ضعیف شدند کاری نکردند ناچار دین دهم محضر
شونی بیک گویند فرستاد اما فیا که از پادشاه ایری بخشد لشکری جزا را مانده و نمود و شمرای آخینا با شخصی نویسم
بوگو چنین بد عفو و امت با چنین جیشی محال است لهذا فرمود که بکفر بازگردد تا در اینجا بواسطه بعضی راه و همراهی اهلای
کند و میباید خواند خوی نکاه را اما ایری از دست آورد و قصر عسا که بر این در آمد بلکه آنها بخاک لایز بکار نبرد و نمود
بعضی فلاح را و بعد که با بویان بکار ایری را منصرف شدند و دین دهم از انظر فلاقی را ببار و منشا ایران و فرود پونای حله
بر و درین جنگ بلیرا بپوش از شترها معرزه فرمانده بود اما در عیب داشت یکی جوانی فانه کاری دیگر هر اهی سردار و پکیو آ
کردی با بحال خود نمیکند داشت خلاصه بلیرا بپوش رفت و معرزه با تشاری مانده شد و شون ایران در معرزه فرمان دوشم در کار دین (نویس)
و از این بپوش باشد و عسا که بر اینرا حفظ کرد و در میباید از که سبک و بلیرا بپوش فرمانده اند و شکست داد هم در آن وقت پس از این
از اهلای ایران که در معرزه دین دهم و بپوشای ضعیفین ناخن بکن بدن جهت ضعیف شدن و بدین گشت و با بواسطه روشن
اولا مکرر انداختند و جنگ از نو فاما بپوش بلیرا بپوش و انکاست و او را از اهل اجتماع فوای خود فرار داد

در سال پانصد بیست هفت میلادی ظاهر از هیچ طرفه اقدام بکار معقوف شد و در سن امیر طو رو دوم میلادی
کشته بعد از آنکه در اول ماه اوایل برادر زاده خود بنی بن راد بکار سلطنت مقرر گردید و در اول ماه او زندگانی نابد و
قبایم نوای خوشنویس راوی جنک غریبی پیدا فرماید و مشور و امیر سرکها خوشنویس در کار بکار نواع در کار بکار و اما آنچه معلوم نیست در
دارایل از پوس فقط خود را حفظ مگرد چنانکه تا سال پانصد بیست هشت میلادی هیچ کاری از دست نداشت اما از آنجا که در سن
فوق بنی میل داشت بواسطه ساختن قلاع در سرحد ایران فدی پیدا کند که شهر سرحد کار بنی و پولیس را بر وی و بدینگونه می
و منتهی کرده بود که در اوایل سال پانصد بیست هشت میلادی بر بیلزار پوس دستور العمل داد در محلی موسوم به میسند در سرحد
عاصه که در طرف چپ انصبین قلعه نازد بنا د بیلزار پوس هم شروع بکار نمود اما از این بنا گذار شدند عام شو بوسیله هر از
فتون بسواری که در سن پیر و مهران بر و میها حمل کردند با آنکه بیلزار پوس را از سوبه و قبیله لشکری بکام آمد نگاه
قدم بمیدان جنگ نهاد و عساکر ایران کاملاً او را شکست دادند و سرانجام بفرار شدند قلعه که شروع بساختن آن کرده بود با خاک
یکجا گشت و پیر و مهران با اسرای مغیر زیاد با ایران باز گشت بیلزار پوس بواسطه این عدم پیشرفت مناسبت از چشمه و سبیل
بکاز گشت و پیر و مهران با اسرای مغیر زیاد با ایران باز گشت بیلزار پوس بواسطه این عدم پیشرفت مناسبت از چشمه و سبیل

افشاده باشد .

افتاده باشد که بنیاد و بر عکس که نهاد و مت که ذلیل از اینها شد بود امیر الطور او را سر و از سرش خواند و این سر را در رد و در
 نپادی از لشکر ایران روم و محمد بن آن دولت جمع نمود عده این جنگان بر بیست پنج هزار نفر هر سید معین بن همد سنه های دومی بنا
 ماساژت بودند اگر در بنوفت پیر زمهران با چهل هزار نفر از عساکر ایران باز یار کرد و خنده و عصبانیت حمله کردن بدو را عیب داشت
 بلزار یوس بجای ایران دست اندازی میکرد خلاصه پیر زمهران که پیش رکنی کرده بود به بلزار یوس پیغام داد تمام خوار بر وی
 حاضر کن که بعد از گرفتن شهر را با یک من تمام روم بلزار یوس جوابی نداده قشون خوار در جلوه از ابو ضعیف که از پیش رفت
 معین کرده بود جایجا فرار داد بطوریکه هم فلک هم طرفین لشکر بواسطه خدنی عصبی محفوظ بود و در خارج آن عرصه سواره
 نظام او متوازن است حرکت کند پیر زمهران چون آن وضع مشاهده نمود داشت برای حمله کردن بدشمن عده عساکر او با یک
 از عده طرف مقابل زیاد تر باشد پس یکی را بتجمل بر نصیبین فرستاد و پیغام داد که هر از نفر جنگی بکشد او را نماند آن
 دوز را بکار نبرد باخت جز اینکه فدای سواره نظام خوار بمیدست روی میانشان داد و بعضی زد و خورده های جزئی در دست
 امدادی از نصیبین رسید پس از آنکه چند یامان پیر زمهران و بلزار یوس پیغامها گفتند شنیدند کرد را برانند سوار
 زدن پاد نظام خوار در وسط و سواره نظام خوار در طرفین فرار داد یعنی همان طرحی را که روی میانشان نموده بودند و
 اخبار کرده و پاد نظام او طوریکه گاهگاه این دست به این دست میزد و دیگر را میداد و چو وضع مرتب میشد پیر زبانه زوین
 بصفت و میها حمله کرد و روی میانشان را همین اسلحه جواب دادند عساکر ایران از جهت عذر زیاد و این فتنه جنگها ایشان را نشدند
 و کار پیر و میها سخت بود لکن از خوش بختی ایشان پیر زوین طرفین تمام شد و کار جنگ تازه و شمشیر کشید بعد از جنگ مکرر
 رومی و چاراشکال کردید با بفر کاه دوزین بفر کاه رومی و توارس و میهای مقابل خوار شکست داده بودند و آنها را غائب
 مینمودند که ناکاه سواره نظام ماساژت بفر کاه رومی و توارس بفر کاه رومی و توارس بفر کاه رومی و توارس بفر کاه رومی و توارس
 ایران حمله نمود و در میان آنها اغتشاش انداخت و هر از نفر کشته شد و باقی در صورتیکه هنوز کلاه و زنجیر میکردند باصل قشون
 ملکی کشتند و میها پیش از این اصرار نکردند و اوضاعی شد بسیار محکم که از آن رانده شدند و چون جنگ دوباره شروع شد
 مکتبه روی میها بفر کاه رومی و توارس با دانه چه پیر زمهران بود که حمله اصلی را از با طرف غایب یار ایران دستهای او بین و از کوه خیز
 داشت با قشونهای دیگر که باز از فلک لشکر در خبر کرده پنهان در کوه جمع نمود و چنان داشتند بمکتبه رومی حمله کرد که منظر کشتن
 داشت ایرانها بطور مستطولی و میها را شامی کردند و هر چه در جلو تو مشرف شدند ناکاه محله دست از سواران و شمشیر
 که آنوقت جزو عده قشون رومی بودند ظاهر کردند وضع را بتغیر دادند این سواران متعوی ایران را دو فتنه کرده آنها را بجای از هم
 دوزان داشتند آنها که پیش بودند آنها مانده در وسط دشمن گرفتار و هلاک شدند و از جمله مغضولین باریسانس میث دار بود
 که بمکتبه فرماندهی میکرد کشته شدند این شخص را اغتشاش فرزد و هر چه عساکر ایران خوانستند منتظا عیب داشتند عساکر
 روی میها از جلو و طرفین بر آنها حمله کرد که کشتار غریبی در گرفت و بدتر از آنکه فلان باریسانس که بدست موبکاس ماساژت

شک و دلبا

ایران به هکذا تا به دارا حمل مستحق باشد اما جمع قشون و یونانیان با شاکستانها را محل اجتماع قشون قرار ده که تا آنجا
 قارون و یونان و طاعه بولون را که دولت دوم ناز از ایران گرفته بود و دولت ایران هم فلاحی را که در کازیکامشتر شد باز آن
 دولت را که در کازیکامشتر شد و این دوم و ایران دائما با هم دوست و متحد باشند و هر وقت لازم شود یکدیگر را یاری دهند و قشون دهند
 با شاکستان جنگ میسالی که ابتدای آن حمل فساد بر ما ساز بود و بعد از آن سال با فساد و فتنه و فساد میسالی دو
 با خستام رسیدن سال بعد و سببی به آن فتنه نام را امضا نمود

و فتنه که انوشیروان را ضعیف شد ششصد و هشتاد و دو روز و در شهر کازیکامشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او
 میگردانید و اینک را به هکذا تا به دارا حمل مستحق باشد اما جمع قشون و یونانیان با شاکستانها را محل اجتماع قشون قرار ده که تا آنجا
 اروپای شرقی و آسیای غربی به هم پیوسته و اما این خلیفه را که در شهر کازیکامشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او
 شد مقام قوت و دولت خویش را منوجه دشمنان غریبی نمود و فریاد در شهر سال یعنی از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 کرد و بزرگ خویش را بولون و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 نمود و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 از قوت و قشونش از موه شد و در کازیکامشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او
 خدمت بودند و معلوم است شاهنشاه ایران از شهادت این خبرها حال خوشی پیدا نکرد و هر قدر که دولت دوم پیش
 میبرد است با دشمنان و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 و صلاح حال و وقت را مضایقه نمیداد و اما کار و فواید و پیشرفت و سببی به آن فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 شود و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 قوت و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 بود که چنانکه در سال با فساد میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 کار نکند شش برای سلامت خویش و سببی به آن فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 او را که در فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 نمی نماند مگر از شاهنشاه ایران و چون شاهنشاه با و صلح را می کرد و خاطر جمع شده فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 و کار همه را به دست سلطنت و اندالها را در فریاد منفرض ساخته و اعراب و یونانیان را انداخته گهای ابطال را به دست
 فریاد به دست سلطنت و اندالها را در فریاد منفرض ساخته و اعراب و یونانیان را انداخته گهای ابطال را به دست
 را که در شهر یونانی پیش روی با جزیه یافت که در سواحل بحر اهر است و متوجه و با فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی

شاهنشاه ایران و تابعین و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 خود را روی یکدیگر کرد و و یکبار در ششصد و هشتاد و دو روز و در شهر کازیکامشتر آمدن او و بمشتر آمدن او و بمشتر آمدن او
 نزد مقابل آن خصم قوی نهاد و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 دوم شکست و اندامهای او و نیست و هکذا تا به دارا حمل مستحق باشد اما جمع قشون و یونانیان با شاکستانها را محل اجتماع قشون قرار ده که تا آنجا
 حال همچو اهریم بداند و دولت ایران از اعلان جنگ بزم و اهریم دارد و حال آنکه جای و اهریم نیست چه دولت دوم قشون
 حاضر دارد و در مکر و ماهر که برای قاع حمله این کار دارد و در زیر که سپینا سر میده و بلیز بولون با فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 ابطال است و اگر در سببی به آن فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 و از آنکه فریاد نابع دوم بوده اند حاضر اند که با ایران متفق شوند خلاصه شاهنشاه ایران را با این فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 مضامین که خضوع خود را بزم ظاهر سازد و اشکارا باند دولت اعلان جنگ کند با اهریم و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی

میدان محاربات ایران و دوم عموما و یونانیان از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 آباد و دوم شرقی و از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 این وضع را احباب کرده قشون خود را از فرات عبور داده و وارد شام نمود و با سپیدان فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 آنرا که انظار باشد متوجه بود و این هم همین رویه را پیش نهاد و از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 کار و ساحل همین نه حرکت داده از سپهر بزم و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 چشمی از ساهل را که در فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 نمودند و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 بزم و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 شهر را آتش زده با خاک یکسان ساختند و اندکی بعد از آن خلیفه بزرگ بولون و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 هزار نفر بودند و بولون و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 ناشی شده باشد

عساکر ایران از سوزن بفر طرف بولون و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 ایرانها که از فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی
 شاهنشاه مصلحتی که آن دید که بولون و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی و فتنه میسالی

ایران را آمد ایشان اسلحه ها را از دستش نمودند و آمدند از یکا از اعضا فاش ایران محسوس میشد

جنگ و پیروانی

بلیر پوس چون مجده در شرف رسیدند از راه کرکوشون خوار داد و همبند کردید لشکر ایران در خیال نینفند که بگویند
 باخر پونا می روی حمله کنند و مصمم شدند و از خیال ایران شوکان فسون کبری و همبند نبودند که با او هر چه کنند
 از این جهت کور و می آمداری نداشت که از بزرگی از پیش برده هبند میخواست اعتباری را که بواسطه وفای سال گذشته از
 دولت روم کاسه شده باز بفراید و جبران کسر نماید بگوید دولت روم حاضر است و میتواند با دولت ایران جنگ کند خلاصه
 بلیر پوس از سر حد بیوفته بطرف نصیبین رواند که میخواست آن شهر را محاصره کند بلکه قصد داشت که فسون حاضر در آنرا
 بمحک طلق هم طرد شد عساکر ایران از شهر بیرون آمدند و معده دی لشکر ایران روم را که بلیر پوس بطور مفید جلواند آنرا
 ضایع کردند و آنها را عقب میخواندند که فسون اصل بلیر پوس رسیدند و کور و می آمداری نداشت که از بزرگی از پیش برده هبند
 ندید نفوذ خوار و میدان جنگ ظاهر ساخت و از آنجا که نمیتوانست نصیبین را محاصره نماید بدست اندازی های بکوت
 یعنی فید یک روز راه از نصیبین گذشتند قلعه سیران را گرفت و هشتصد نفر از سوارهای ایرانی را اسیر کرده بسلطنت
 فرستاد و دستنویس بن آنها را برای جنگ با قبا بلک باطل الباری و آنه غور نامی رئیس ساراسنه را که با فسون روم همراه بود
 شد از جمله عواید داخل آشوری شود و از آنجا ساخت و از بزرگی از دما از د بار و باز کرد و از وضع و استعداد عساکر
 ایران در ما و راه و جمل خبر داد اگر ما سبیل شد تمام فسون را از میرو نامی بر آشوری بفرستاد اما آن شخص عرب غایب آشوری را برای
 خوبتر دانسته و در بعضی وقت بندی با آنها نبسته و خبری برای بلیر پوس نفرستاد و سر د روم در سیران توقف کرده تا
 بپایان فسون و از شدت کوه ها که شدند کور و می آمداری نداشت که از بزرگی از پیش برده هبند میخواست اعتباری را که بواسطه وفای سال گذشته از
 اینک عساکر ایران متضرر و شونند و از امر چون بلیر پوس لشکر ایران خوشتر را بر سر د روم رسانید و از بسلطنت طلبیدند
 که امیر طور و در باب مودولت با او بعضی مشورتها نماید

کارها سال بعد که سینه پانصد و میلادی باشد اهنی نداشت انوشیروان فسون زبانی جمع کرده حرکت و اقدام را
 پانصد و چهارم که مکرر نمود و در اوایل سال بر کازن و فقه کاز سوریه بگذاشت و اخل خاک فلسطین شود و کوز مقدس جمع شد
 که بیک المقدس را نصاب کند و سوز و دوسوس که در فلسطین حکومت اشند اهل کار و اقدام نمودند و فسون استند قدم
 میدان جنگ نهاد و اگر عریف انوشیروان متصرفین اشخاص بود که او پیشرفت میخواست اما فسون بپایان بعضی از خیال
 انوشیروان خبر داد و شد بلیر پوس را تا تابستان بمشرفی فرستاد و آن سوار و جمل عساکر ایران را گرفت و محل اجتمع فسون بلیر پوس
 بود و آن بر روی فراز قله ای در جنوبی غا واقع بود و فسون خوار داد و در ساحل غربی پراکنده ساخت و چنین نظر
 میآورد که هم حال روم را حفظ میکند هم دشمن را تهدید می نماید که مرا جعت کند انوشیروان برای اینکه از وضع اردوی رومی

شوشی بیانه عا هده با آنجا فرستاد بر کور پوس موی کور که اشتهای که با فرستاده انوشیروان بار دوی روم کفر بودند
 مرا جعت چیزها از قابلیت بلیر پوس و رشادت سربازان او برای شاهنشاه ایران گفتند و بعد از استماع آن سخن از آنجا
 پیش رفتن افشا و در ارضی شدند که از میرو نامی روی بمحاکت خود مرا جعت کند منع کردند بدینکه بخاک روم دست اندازی ننمایند
 اگر اینست که منع میگردید هیچ با شد انوشیروان به کور و میرو نامی نکرد چه شکر که بلیر پوس که سر راه او بود و حصار از امر وقت میکرد
 و در محلی دیوار و دیوار را بر داشت و هنوز دیوار ناز به بجای آن نداشتند و این عبور عساکر ایران زین بار رفت بجای
 شاهنشاه نتوانست از سیران شکار خاص بکند و چشم از آن چو شد و در شهر شدند و شهر کس را یافت
 اسیر و بکند با دیوار یا خاک بکان کرد

این فصل بلیر پوس موی کور و میرو نامی و غلبه برای حفظ شرف سرباز رومی قله ای از حقیقت مطلب بکان کرد
 باشد و سبب اصلی مرا جعت انوشیروان را ذکر نموده و آن خطری بوده که سینه از قابلیت بلیر پوس و اسلحه طاعون کرد
 تا بعد از سال پانصد و چهارم و میلادی روم و بلیر پوس بر زکری و از آنجا جبرعت بمصر و فلسطین سرباز خود و انوشیروان بخوار
 با آنضمم الدین بچند در میگردانند اگر چه با وجو احاط با ز سالم نمائند خلاصه هنگام انتشار طاعون در فلسطین خلاف
 عقل بود که شاهنشاه ایران برای ناخن و ناز و زبانی ناچیز بود

در ابتدای سال چهارم جنگ ایران و روم یعنی سال پانصد و چهارم میلادی فسون ایران برای مکرر از دست حرکت کرد
 و انوشیروان خوشتر شصا بد نظر شفاف چرا مندر و منستان از ایران زد و کردان شد بود ندان که از سوء اتفاق ها
 در لشکر شاهنشاه ساسانی افتاده بدین واسطه همان شهرت گرفت بلکه سر سبز با ز آمد و پنهان بلیر پوس را باطل
 رفت و فسون روم در مشرف که بعد از سوزی هزار نفر میباشند در رخت فرمان پا نزه نفر سرباز بودند و آنجا را هم در بکر
 و شان و از بزرگان و فدا شدند و بکثر از آنکه شاهنشاه ایران عقب داشت سربازها مجبور بدین آمدند و با تمام لشکر
 خوابا و منستان ایران حمله کردند و بغارت دشمنای معمود و در ها حاصل خبر پراختند در این بین کور و میرو نامی را بدین
 بر خیزدند این سرباز را که فسون نایبی نداشت اما در نصیب موی و بکلون بوضع خوبی مختص بود باری جنگ در گرفت و
 رومیها بمحض فدا شدن از عقب سربازان را که در کین و مصیبت بودند و بر آنها حمله نمودند و برین شخص از رومیها با ارامند که باز
 نام داشت کشته شدند و خوشتر بلیر پوس روم را گرفت و اسلحه خوار داد و در انداختند و فرار پیش کردند اسلحه ها را طوری باختند که
 بسیار از آن را بپایان رسانیدند و عساکر ایران ایشان را غارت کرده اما با جفا طعنه آنکه کشتار زیادی فدا کردند و بپایان
 را با سهری گرفتند و اسلحه و خجول و آلات و اسباب و کور و میرو نامی بچنگ ایرانیها افتاد و نلافی خسارتها
 سا بوز را نمود

در سال بعد که سینه پانصد و چهارم میلادی باشد طاعون رفته شد و خسرت انوشیروان مجددا بطرف مغرب

پناه و هفت نیز آن ساج ان تواند دست نداد بلکه بعد از پنج سال شکردند بر مهاباد حال صلح طلبی و سلمی را که اختیار کرده فوت و نسیم دهد برای آنکه روابط دو سویه را بر ورم استند آمدند و اشک داشتند بکلی از ادعای برادر بکا چشم پوشیدند با این سفرای عبیر و لشکر در میانند از آن نصیبین با هم ملاقات کرده قوت و قدرت و مقاصد سلاطین متبوعه خود را اظهار نمودند و از جمله سفیران آن شاهنشاهی اماده ملک را در محنت اطاعت آورده و مهاباد را نیز مفتوح ساخته خلاصه بجا گفتگو و بیای عهد نامه منظوره را بستند شرط از فرار یکدیگر از موضعین فریب الهی آن زمان نوشتند از فرار و بدلا است

اولاً ما من امر ان زكاه يكره ان يكون له ادعاء على غيره من غير نظر فابعد بعباده اخيراً ان يكره ان يرفع يمينه
دو كرم باشد دولت ايران منصرفاً لولايت خرد

ثانیاً دولت ایران در عوض این گنج بر سبیل اسماعیل رسالی می فرستاد قطع بنویسند طلاً از دولت روم دریافت نمایند نفوذ هفت سال اول را هم پیش ببرد

ثالثاً عیسویهای ایران در اعمال و تکالیف مذهبی خود مختار و آزاد باشند اما زردشتیان ایران را بدین
مسیح علیه السلام دعوت ننمایند

رابعاً وابطال مجاز فی بیان و تمکین و قرار باشد که در این مجاز محمد و بعد از آن جاره ها مخصوص باشد

خامساً الرباط بيني وبينكم بحال آزادي باشد و حاله اقبال سفر از عوارض معاف

سادسا دارالعلمه مستحق باشد اما هیچک از طرفین فلاح مان در سرحدات بنا کنند خود را هم بجمع نشورند
فرا نباشد و مداخلوی به باد غیر لازم در آن نگاه ندارند

سابقه نزاع و گفتگوئی بین ملین پیدا شود در دینخانه ها مخصوصاً از اقصاء دهند

منا این عهد نامه میخیزد و اولین را نیز شامل باشد و در مصالح آن شریک و محدود بهمت احدی نباشند

سَعَادَتِ اِيْرَانِ حَقِّقْ حُدُودِ فَنَاءِ بِرِ اَزْ نِظْ اَوَّلِ طَوَائِفِ هُوْنِ وَاَلَا نِ خَوْبِنِهَا نُمَائِدْ

اشترى من فضائله ما ينجاه سال بفرار باشد

از این مصالح چنین نظر می آید که امپراطور روم بخراج نگاردی دولت ایران را رضی شده باشد که مبلغ خطری که دولت
دوم در طرف پنجاه سال متعقد شد بدولت ایران کار سازی نماید در نظر و معیایا بهی از رسید که ایران از اقبال و زیکا
دست بکشند حد دفعه از به راهم حفظ کند بعضی از مصنفین گویند که لازیک در تصرف دولت ایران بوبرای دولت
دوم فلان خطر فلاں خطر و الا داشت که این مخاطرات و مضرات راست بوده جا داشت که بخیل و نفقه مند کو بدفع آن
پردازد و خوار اسوه سازد و در حال امنوار گفت دولت دوم از شر این معااهدت مرده صریح باد نمی نموده است
همانقاید که بواسطه عهدنامه سال پانصد و بیست و دو میلادی می آید دولت دوم شد از معااهده سنه پانصد

هنا فابديكم بوالسطة عهدنا من سال يا نصرتي هو دو ميلادي فابديك روم شدا من معا هدا سنة يا نصرتي

شکست و بدلتان بران رسید بقی چون بران از طرف حد شمالی می رسد و حاکم آنجا را داشت تمام تو
خوار در موقوفه نمودن دشمنان شرق و جنوبی بکار بر پیش از این زمان هم در ایام مبارک قبل از صلح می رسد و پادشاه
ایران بجایک هباطله حمل نموده و بجایک خان ملک اینطا اصرار که مدتها دشمنی خطرناک ایران بودند شکست فاجعه داده
و بر طایف مؤرخ طبری پادشاه هباطله را موقوفه ساخت و خاک او را غارت کرده و خرابی او را غارت نمود و در دهها آقا
بافیا بل خور نیز بمضاف کرد و اخیر و ملک آن ایشان را مالک شده و بسیاری از اهالی را از دم شمشیر کشته زنده بکشی این
دفعه دامنه خیال او شیران زیاده از این وسعت داشت و میخواست برای فتح عربستان و هند و سلسله قتل
و از آنجا که در این زمان ملک بدون قوه و استعداد زیاد ممکن نبود کاری از پیش رو پیش پادشاه ایران کارگاه
را تحلیف نمود و بادولت روم عهد صلح بنجاء ساله بست تا بتواند با همه قدرت و دار در سنی عربستان و هندوستان و سایر
وضع عربستان در آن زمان خالی از غایت نبود در حال فضا آن ملک که سبعه مکرر فتح مقابل پیش از آن
و مقابل ایران بکار کرد و در تحت اقتدار شایخ خوب طور آزادی و سبک و تحسین کرد و از کار میگذرانند و در
بوی نادراست طایف ناتی بر سر این طوایف مقرر پیدا کرده و در دکل خاور و جزیره از داخله کنونی است این اقلان از آن
طلب خضر امه قیل را مطیع نماید مگر در اواخر قرن ششم مسیحی حبشهای اکروم که بواسطه پیروی بن مسیح علیه السلام
در رابطه با دولت روم خیلی در بنام هوطنان افریقا و خود برتری حاصل کرده و تحت عمده از جنوب غربی عربستان را
در تحت اطاعت آورده اند از پای تخت افریقا و خوش بران شکست حکومت میگرداند بعد نایب السلطنه برای آن
مکرر بنی نقین قوه که چندان هم اعتنا و تسلط آن قبشه نداشت و آن ایام در عین اغتشاشی بوده پادشاه حبشه
ابرهه را که از برزگان حبش بود با آقا حنفی فرستاده و میفرستاد و خوا بایند بنی را مطیع نمود و در آن نواحی تسلط پیدا
و جغقیق از حبشها را در تمام شهرهای معتبره میگرداد و کلیساها را میهد بنا کرد مخصوصا کلیسا فشنکی در صفا ساخت
و بعد از آنکه خود در گذشت فرزندانش را که (بکسو) بنی شکستنا بران در کلبی مسیحی یافتند و در شب
جزیره معتبره حبشها را بر فراز شد و طبعی است که از این طلب و شوق بنی امپراطور روم خوشوقت و انوشیروان
شاهنشاه ایران ملول میشوید معتبر است چنین در کلبی با روم همراه خواهد شد و ایران ضعیف خواهد کرد
امپراطور حبشها را برای این پیشرفت مبارک اکت در رابطه دوستانه آنها و کلبی بنی ایشان هم رسانید و انوشیروان
بر عکس قسم شد و ان فرغانی را که از جانب روم حاصل کرده بمصر حمل بحبشهای بن رساند و اگر فی الحقیقه افریقا با
جسور از خاک آسیا طر میبندد و مقابل عربستان را از زایل الوصف خشنود و اگر کشته و خور و مواعیل غلبه عربستان
بکلی محارم سلطه میشود و بواسطه در تمام خطوط حد شرقی دولت روم با آن دولت هم خاک و مقابل میبکشد و
نظرا آنکه و آنکال را که دولت روم در جنوب غربی آسیا پیدا کرده تا بود و میبنا ساخت و از فزونی آن دولت که

بماند و اعتبار دولت ایران میماند

ملاحظه انوشیروان در کار مملکت بسیار مشغول بود و چون با بدشود اما هر یکی از بومیهای آن محل کار را اسان کرد و با بهمنی که سبقت بر میزد از نژاد سلاطین قدیم که حبشها آنها را منقرض ساختند و سبقت
 تسهیل کرد و بدین باب در آنست که ماد و سبقت که با آنکه نواح ابرو سلاطین حبشی میزد و سبقت که ز خانه بزرگ
 شده ابرو را پند خود میپنداشت و نمیدانست شوهر مادر او است و سبقت که در حبش ابرو را پند داشت و برادر خود را که
 این ابرو بود و سبقت که شناسم داد و پند او را که سبقت که آنوقت مملکت شد که با سبقت که برادر نیست از پیش
 ابرو بنامه (نکارند که کوپد و فنی میباشی پادشاه حبشه لشکر میبرداری ارباب و ابرو را بزرگان حبش می
 فرستاد و آنها سلطنت ملوک حبشی این مملکت را منقرض نمود و چنانچه حبشی که زمین سلطنت کردند ارباب و ابرو
 بگویند این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 دیگر هم هست اما سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 بوده در مقام حسن و جمال ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 فراموشد و بزرگ بخت نصیر روم شناسد و با و ملقب شده که دفع این نیکوکاران و نیکوکاران را که
 بقاعد غوه و بزرگ بخت نصیر روم شناسد و با و ملقب شده که دفع این نیکوکاران و نیکوکاران را که
 از جانب انوشیروان امدادی شود و بزرگ بخت نصیر روم شناسد و با و ملقب شده که دفع این نیکوکاران و نیکوکاران را که
 بوده تا آنوقت که بواسطه دشنام مشرف میماند که از پیش ابرو نیست بلکه مشرف است اقصا حال را خاموشی
 نشیند و ناچار از زندگانی ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 و در آنوقت که ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 شاهنشاه ایران میفرستد که کسی که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 دولت لشکر میبرداری و هر نام با او بین فرستاد و هر بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 نمیبرد و اگر در و مراد بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 و خراج کار انوشیروان کرد بداند)

مشرف و بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 بملایان که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 و مالک مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک

صفحه پنجم آمده و مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 که و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 و آنجا که از آن ملک بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 داد و آنها در خط کاره ساحل در میان طحی مسافت غوه بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 بنای طحی را گذاشتند و چون در گرفت که تفصیل از اموال و زمین و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 شد و این زمین را که سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 و مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 لکن این زمین را که سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو و سبقت که این ابرو
 بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک

بنا بر سطور آن بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 قطع خاک را و گذاشت لکن ابرو را نه که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 مخفی هدایا فرستاده با مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 اوقات انوشیروان در کرج شمال مشرق که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 بعد از مسلمان شدن بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 خود را با طرد و بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 معتبر باشند و اگر در بخت مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک

صاحب بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 انوشیروان فرستاده که با این طریف و بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 مابین و ملک مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک
 صلاح ندیده که آشکارا خواست بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک ملک که بزرگوار را که مشرف مغلوب و مغلوب و هر مالک

خیال کرد و بر آن شد که امیر از آن را بگویند و سفر را مسموم نماید و بگوید آب هوای ایران مزاج ایشان را خراب
شدند و مرند از بخار و شبران سوز و فوع یافت و خان خبردار گشته متغیر شد و پست و علالت سختی در میان زد و فر
و بر بالید و قصد بر آمد که سفیری به سلطان بن فرستد و دستجو را که در دولت ایران طرف اعتنا شده است
با میل و در و درم تکلیف و اظهار کند

سفر خان را و ابل سنه پانصد و شصت و هشت یک بار امیر طوری رسید و روشن برادرزاده و روشنی زن که در حرم
سال عبدالحمید بیاییم خوشتر ایام طوری جلوس نموده فرستاده را بخوبی پذیرفت و عهد موافقی میان اندو ملک بست
شد برای استحکام روابط دوسری سفارت هم از جانب دولت دوم بدبارخان رفت آن سفارت سال بعد یعنی در کسنه
پانصد و شصت و نه در خیال آلتانی بجهت خان نزل رسید و شش ماه محنت و محکم نمود

دو کهنه وفات میزابل با طبیبان و نو و اسنظها رد و کت و دم و صم لشکر کشی با بران شده سفیر ددم که و عمار کوس
نام داشت بنزدی از اعدا را با سوک خان هیواهی نمود و هنوز با اردوی املک بود که فرستاده از جانب کمری
آمد و از میزابل خواهر کرد که از جمله با نرحله رد گشت که خان و کت با مو ابران احتراعی نگذاشت از اینجا بعد
خبر رسانی از این لشکر کشی میزابل نداریم :

میرخواند که بیک خان که بایران حمله کرد و شاش فرغانه و بخارا و سمرقند و کش و سنک را گرفته و چون شنبه هرز پسر
انوشیروان باشکری بخارا بجوگریم رفت و میآید بکمریان نواحی را تخمین کرده با عاف زرگسان که بخت این نفس صلیح
باشد با سقیمان از آن اهلای نیست اما بیخشن میدانم که خان که در این رکعت کاری از پیش نبرد چه در وفایع سلا
باشد شفق و یک میلادی بازی پیم سفرای بزرگ بفسططین آمده و از دروسن خواهرش میگویند که از مصالحی بماند که
بخانه ساله یاد دولت ایران ضرر نظر غایت بالانراک متحد شود و میگویند اگر ما با اتفاق باین دشمن فوی حمله کنیم از یاد در میان
دروسن جواب و سوب آتیا نمیدهد که موت و اتحاد خود را بدین بل بدهیم تا بدین مشفک و مفره دانست که آبان کالیف
انراک را قبول کند چنانکه نه سال قبل دروسن نیز را بد دولت ایران از سرگردان

چندین جهت اینطور روم را بقصر عهد غلامینه از جمله ادای بجهوی که میباشد در ظرف پنجاه سال بدلت ایران
سعد مخصوصاً این مطلب را در نظر و حکم براج و خواجی داشت که دولت روم بایران میدهد و روستای نین و نین و نین و نین و نین
عنوانها با عرایض از من که تابع ایران بودند بعد از و کویا همین ملاحظه سبب قطع آن کرد بدو بایران واسطه خصوصاً این
سازندگان ایرانی دولت روم در گرفته بود را بقصوف و واضح است که اگر روستای از ادای مبلغ مقر بدلت ایران
نکول کند نابغه عدل و مشعل میشود لهذا بحال بقصر عهد محافظت که بلکه خنک ایران نیک از دوش و بر دارد
بیش فهای که در دوش شاعر نیز باعث حسد اینطور شد و کار آسیای مکرری نیز با او دست کشنده تکلف با او میکند

که با این بخت کدو و عده ملک می دهند علاوه بر اینها باز در امتنا قنبر باشد و جهت آن نقرض حکام ایران
بمذهب اهالی می باشد و از این بخت امانت بر می کشد و اگر باشند بک خیال به کبر است اما بعد از این و سن کشنده آن این
که شاهنشاهی ایران هر چند ریست سال جنگ با علم و همدون غالب بوده اما حال این شد و علامت ضعف را و پدید
آمد و از این در جنگهای اخیر خود شخصه اقدام بکار نکرده و لشکر با این اسیر از سپهر پس ممکن است و دولت ایران
در انداختن کاری ساخت بقصوران خیال آن مذکوره و دست در سال با نصد هفتاد و شصت و میلادی معتم شد و محصا
ده سال قبل از این زند و نزاع فدیهم را ناره غماید بنا بر این یکم بنه سفل ایران را که یکس گشت نام داشت بخاری جواب گفته
از ادای جعفر بکلی سرزد و رامت طغیان کرده و در تخت جای خوش خواند و کسر از نقرض اینها با نصد منع
پس از آن مار سوارا حاکم مشر خوانده مقام اختیار جنگی را که حقی الموضع بود بدست و در وقت و می نقرض ایران
اوشیران چون این بدید شخصه در کاب نهاد و شش نفر نقرض لشکران سیرج الحکره را بر سران قابل آزار من نام سپرد
خو بطرف و میهاران دستور می بسیاری مار سوارا اگر ایران را شک داده در کار محاصره نصیبین بودند که شاهنشاهی
بر این سید ایشانرا از دور نصیبین و ساخت و اینها بشهر را اگر بخند اوشیران خو میهای محاصره آشهر کرد
مفاد اینحال آزار من و لشکر ابو الحجی خوش و در جنگی سیرنوم از فرات عبور کرده داخل سوره شد و انوکا ببا عرض و
از سطوت شمشیران ایران باز و لوله نمود اگر چه شهر نظا که در آنست متحرک اندکی آباد بهای پیرن شهر را سوند
سیر را گرفت و پام را تصرف کرده و با خاری با دیر آن دوباره از فرات گذشت و در آب می پیوست حصن حصین مغرور
را بدین ملک مد بخانه از خود می مقاومت هیچ فرنگ داشت اوشیران که چهل هزار سوار و صد هزار پیاده با خود داشت ناچار آن
را با دستگیر کرد و تحویل داد از چون نماند نزدیک شد از حال مقاومت افتادند عسا که ایران نهضت های شهر را بر گردانده در
اینها انداخته بر روی اهالی بلند شدند از جهت بر آنها سخن گفتند در لغز سال با نصد هفتاد و شصت و میلادی ایشانرا
کشم نمودند از سفر در سال اول مجد بد تصورم با ایران دولت روم در آن نواحی قلعه بزرگ مغیره را از دست بردار و دست
بسات خوشبختی شد و از ضعف خویش در مقابل شاهنشاهی ایران آگاه گشت و چنین مصلحت بدید که بدو خوشنقد امور
طاعت بنات و مقام مهمان ملک را بدست دیگری هدیه داد گشت بفرسوس را که از اهالی نراس بود و عمدت جانشین خود
شخص از بصل و فطرتا عمال را طرد گشت پس از آن بعد از آن اهله با نفاق نفی در جبرام را طوری که مداخله در امور ملکی گذاشتند
و در وقت کار جنگ در عهد را بر عهد کردند اما از این بیک لازم داشتند و فدیمن سراجت بود

چون شامگاه از آن صلح ایام افتاد داشت امیر طبرستان غمگین و ناخوابه و نوبش و آنرا بسوی داد و کبریا
بمختصر کسر فرستاد و صلح سخن را ندیده یکی از اشراف که جنگ را در خواست نمود که در طرف این جهت بفرار و در شرط صلح
بروز اندید بر سر خیال داشت و این یکال ششوفی فراهم آورد که بواسطه آن نفوذ دولت دوم را در کشور برتری و غلبه

مطالب از فصل بیست و نهم از وضع سلطنت کسری انوشیروان معروف بخشرو اول تقسیم چهار کانه مملکت
 سرکشی نام اشخاص که در تمام حکومتها در دست داشتند سیاست کردن کسری خیانکاران را بکشتن
 بحد بد وضع گرفتن مالیات اصلاح و زرع ظلمی که در اداره عسکری همیشه ششون زراعت و فراغت و دست
 گیری فقره مواظبت حال مسافران ترویج علم آزادی مذاهب تا حد زندگانی شخصی کسری زیاده نداشت
 سرکشی نوشیروان پسر کسری و مرکه او سگهای کسری صفا کسری

باقی از موزین مشرف عهد سلطنت کسری انوشیروان در نهان زمان پیشرفت کلی کار سیاهان و جنگیان بوده بلکه
 کلیه وضع و حال دعا با رویه نوی غوده و پوشیده نداشتند که در وقت جلوس این شاه هشتاد و هشت سال سلطنت
 عجم مملکت را باقی نماند و انوشیروان از کشته کار کردن مالیات خراب مردم در چاه ظلم و ستم حکام متعبد و اداره عسکری
 معشور استوار سواقی و نصب غده بی مروت مزید پوشانی و فساد و بی اعتنا بر حد کمال و اجاف و تشنگی بلا
 مانع و جرم و گناه بی جزا و مکافات از زرع با علی در جبهه نزل و تمام رعایا با شاک و پیاد شاه سادات از این جمل خیر
 داشتند و این از نماندن روزی در راه اصلاح گذاشت و تغییر و ضلوع مذکور هفت کماشت و بر آن شد که حکومتها
 را در بخش عدلی بالتسویب فرار دهد و امور مالی را حرب نماید و بشوین عمل زراعت بر باز از دستگیری فقر و مرگ
 بد بخت کونا می کند اشکیان را از چیل نفلیم هر چه بیرون آرد و شعله بخت جاهل زرافه نشانند

پیشوا شاه غوثیم که کسری چگونگی بنیاد از کار بر انداختن در آنجا مناسب نبود در شش نارنج را بفصل و شرح
 اصلاحات زیاده که انوشیروان در او مملکت نموده قطع غنائم اما از آنجا که این مطالب از معاصرین پادشاه بزرگ
 میباشد در فصل دیگر از انوشیروان میسر می آید

بنابر انوشیروان مملکت ایران منقسم بچندین ولایت بود و حکام آن منقسم در بخش انداز پادشاه بودند اما
 بواسطه نفوذ حکومت شخصی سلطان نمیشد و کسری کامل بهر ایل غنایند و اغلب از حکمرانان از برای بخش مملکت
 خیل دور و در منافع شخصی با هم همدست در انصوت کسری پادشاه از حال و کار آنها خبر دار میشد و انوشیروان
 مملکت را در بخش چهار حکومت بزرگ فرار داد و هر حکومت را بر مبنی محمد سپرد و آن امنا را مکلف نمود که مواظبت
 حکام جزء باشند بر آنها ریاست و محکم نمایند که اگر سول و خلاقی از آنها بپشت برض پادشاه رسانند و این
 چهار قسمت برضو چهار نقطه اصل که شمال و جنوب مشرق و مغرب باشد بود و شرح چهار قسمت مزبور را بنظر آید
 (مشرق خراسان و سیستان و کرمان) (شمال دشتستان و آذربایجان و گیلان و روم و اصفهان) (جنوب فارس
 و خوزستان) (مغرب عراق و بابل و سور و مز و نوای و عین بن النهرین و جلد و فرات

با این ترتیب و سابل از کسری را اطمینان کامل بکار گذاران بنویسند و نگاه خوشی در مملکت سفر می نمود و هر که

و انوشیروان باز در یک کوه بقیعش و مخصوص حال رعایا با میسر ساختن و جاسوسهای انوشیروان علی الاضال در هر نقطه
 و ناجیه مرافقت داشتند و تا بکفر مظلوم و شاک می رسیدند و فوراً او را خبر میکردند و هر وقت لازم میشد مقتضی و مامور محو
 بجای فرستادند و بقتل می رساندند و آنها نیز بنا بر استظهاری که پادشاه داشتند و از ضعف هر مطلب بدست مطلق
 ساختند بعضی از کسری که بقتل می رسیدند و بعضی از کسری که بقتل می رسیدند و بعضی از کسری که بقتل می رسیدند

انوشیروان در نهان در یک نفر اشخاصی که نسبت به شخص او سوء قصد داشتند و در جناها با یکدیگر راجع بخود او میشدند و کسری می
 نمود بلکه در خلاقی هم رعایای او میکردند و جزای از اجهان سختی میدادند چنانکه گویند و قوی هشتاد نفر از محصلین مالیات
 را که بقتل بر عتق کرده بودند تا بوقت ساختن از جمله اصلاحات عدا انوشیروان بحد بد وضع گرفتن مالیات و بیاد داشتند
 که از زمان این شاه هشتاد و هشت سال سلطنت بر حسب امدادی امکان نصف الی عشر بدست میرسد بدین ترتیب باید میسر نیاید
 و ستم دولت را بر داد و آنوقت رقت باقی مانده و این دو فقره استیضای کلی زارعین بود بلکه هر چه کار میکردند
 حاصل آن بیشتر بیکسری دولت مرفه و فلاح که این حال بد بدست و دلش می رسید و بدستش بکارم و از این دو هم عیش
 ضرر و او میسر آمد بدست انوشیروان مضمون شد مالیاتی با راضی بر ستم و زارعین را در کار محو خود بخوار نماید
 فدا می نمود زراعت خویش را بفرقه دهند و آن مالیات عبارت از مبلغی بود و مقدارش چنان بود که در هر حال معیشت
 و کمی دخل و عیش تفاوت و تغییر نمیشد و چون زمینهای غیر مزرعه مالیات نداشت هر سال مالیات بخش می نمودند که
 زراعت شد و بجا انداخته و این کار اگر چه مشکل نظری بود اما نسبت بوضع سابق که فلاخان در چاه هر کوزه اجماع بودند
 و اگر نظمی هم می نمودند کسی گوش نمیداد و بخیل میزد و نظر همین بهر سزا و آنکه خلفای بنوعی اس بر این غلبه کردند
 مالیات گرفتن عهد انوشیروان را اختیار نمودند چه اگر بد کمال نبود چندان هم نقصی نداشت انوشیروان علاوه بر مالیات
 اراضی مالیاتهای دیگر نیز در ایران معمول نمودند در رختهای میوه دار را بیشترند و مالیات مخفصری از آنها می گرفتند
 مالیات سرشماری هم در کار بود اگر چه از منقول زمین اشخاص پیش از چهل و هشت درهم که بفرقیانش فرمان حمله داشتند
 گرفتن از مملکت میسو و بهر سرشمار می گرفتند و هر چه که پیش از پنجاه سال و کمتر از بیست سال داشتند نیز از عوارض می بودند
 و چیل دقت میکردند که از احتیاج چیزی که فونی قوه اوست بکشد بنا بر این در وکایان و بلاد و قضا و رفته های اعلان می
 منتشر می نمودند و هر کسی میخواست اسم خود را در دفتر محلی برینند و بداند که چه میباید بدد و غرض از انتشار این اوراق
 آنکه اگر کسی مالیات خود را سنگین بیند از هر جا که تواند ثابت کند که این بددی فونی قوه اوست و پسر انوشیروان
 دهند کلیه وصول وجوه را بر خود در سر سطوت می گرفت یعنی در سر هر چهار

انوشیروان برای آنکه مانع اجاف محصلین مالیات شود با شان مؤید میدان که مؤیدین که باشد مؤیدهای مجبور

بوده و ضروری بحال دعا با نداشتن سخت گیری در انتقام نموده و همین مطلب نیز بکسب آن جلد نظام میخوانند
 میگویند قی انوشیروان یکی از ملایمان بی التفات شد و از آن درگاه راند و مرد و غایب بود و روزی که تمام دعا
 با وضو یافته بودند آن شخص نیز به بار آمده مثل سابق بود و ای نگارنده خود را بخت در ضمن موقوفی بدست آورد و
 طلای را بر داشت و از آن را در پیرایه بیرون رفت و دیگر کسی از آن بداند و انوشیروان خود ملایم قال و کار بود
 اما ابد چیزی اظهار ننمود و نیز از هم خوردن مجلس ختام آستان طرف را میخواستند و عیال داشتند پادشاه گفت که
 آنرا به که که بخواهد آورد و شخصی او را دید که در آنجا آمد و بکمال تعجب از همان ملازم مطرود در همان
 موقع بدید و دروغ انوشیروان او را بکاری کشیده فرمود مگر قیمت طرف پادشاه را تمام کرد و خادم بجای خود پیش
 شد و گفت از کرم پادشاه بصد نیست که مرا بخت شد شاهنشاه او را بخشید و دوباره بر سر خدمت آورد خلاصه گما
 نبرد که انوشیروان را بجهت عادل لقب داده باشند البته رها بای و سلطنت این پادشاه را از سلطنت اسراف و
 دانست و بعد از آن نیز بکس یافتند که او را ملقب با بزرگواران

(نگراند که بید چون ملاحظه زمان انوشیروان را غنایم و سلطنت سلاطین قبل از او و همایون ها را که مورخین
 فراتر از حق این شاهنشاه ساسانی نوشته اند همین کنیم که کسی انوشیروان ساسانی پسر فیثا پادشاه عادل بود
 و از سلاطین هم کمر کپی با این شان و شرافت حاصل شده و پیوسته سخن با این دانی غلبه و علاقه بر اماران و علایم
 دیگر که ما را در عدالت انوشیروان بدست است و اگر مورخین فراتر از عدل و اربابان افکار را فانون طبق مینمایند
 و در دست نبرار عدل و داد گستر میروند امری عجیب و محمل نظر است و حاصل کلام این که در هر حال و سبب افسال و نال هر
 کس مثل انوشیروان سلطنت کرده باشد شاهنشاه عادل و در اول درجه قابلیت و بزرگ است انبی)

مستشرقین و زرنیسن گویند که کس از وی عقل سلطنت مینمود و دوران او دوران رفاه و سعادت بوده و حرف نیست
 هوش و دقت و مواظبت انوشیروان در توجیه حال فقر و وضع ظلم و ستم مشهور و معروف است و نمیتوان هیچیک را انکار کرد
 نیز جای شک نیست که دیلم و شجاع و با حزم و ميان در و کرم بوده شاید در وقت قلم و رأفت او نیز بک باشد که چه در این
 فقر هم باز جای اقبال است چه نیست با اهل و عیال و فرزندان خوش دیناری که در و در و بخش از آنها خشم زباده
 از حد ظاهر نشا خرد و بر می کرد و اول سلطنت با برادران خویش و برادران ایشان نموده ظاهر آنست که با غوازی دیگران بود
 و شاید به سلاح دولت خود را در این میدانند و بعد ها که ملک او را مسلم شد دیگر نظر آن شده ها و سخنها از او بدیدند
 از حیث استعدادهای علمی ظاهر انوشیروان چندان بر سایر سلاطین ایران برتری نداشتند اگر چه اهلای
 ایران و مردم یونان خیلی تعریف و تمجید از او کرده و گفته اند آن پادشاه دقیق ترین مطالب حکمی و مسائل غامضه
 علمی را میتوانست بفهمد اما بعضی هم تصدیق این قبالت ننموده و در هر حال کمال تعریف انوشیروان را بدینست که با

جلید سلطنت عمارت و سبقت بران و آینه لشکر کشای بی در پی که تقریباً متصل در کار جنگ بوده باز بطلای علی
 و حل مسائل و توجیه مینموده و از داخل بون در عالم علم مخلوط میکشید و از شاهنشاهی با این همه مشغله و کار البتة بیاید
 متوقع بود که مثل حکمای مجرب و فلاسفه متزوی که هم خود را در کار دانش واحد ساختن محط فتون حکمت باشد و سواد
 علوم انوشیروان را سطحی دانیم اما نمیتوانیم بگویم هوش و شعور و نظر بلند و انکار عاقل و فوق العاده نبوده است و اگر انوشیروان
 در فکر و خیال باطل درجه نبوده در عالم عمل و کار و در دنیا و عالی ترین رتبه را داشته

امتیاز کس را در امور داخله کنیم بکن باید بگویم این شاهنشاه در وقت صلح بزرگ بوده در زمان جنگ نیز بکس چهره فریب
 بیچاره سال دایما جنگ کرده و در هر جا نصرت و نظرد و رکاب او را پیوسته و بر تمام حرفهای بخوار و بی جوش و طاعت
 و از آن غلبه نموده و عدالت و خردش را از هر طرف و سمت داده از منشیان طاعتی شاک و مطیع ساخته و فترهای
 داخله را خوا با سبقت از شیطنتها و فتنه های دیسپا بزرگ جلوگیری کرده و مختصر انوشیروان شان و دقت دول ابرار را
 بجای رسانید که از زمان داریوس هشتاد و سه (دارا کشتاسب) نظیر آنرا بنظر نفیری نمیتوانیم دید انوشیروان در
 زیاده از بیست جنگ شخصاً حضور داشته و دشمنان او از عیان نموده اند که بیش از یکصد شکست بخورده و آن شکست هم
 فاحش نبوده و مفصول از این شکست است که عساکر ایران در نزد یک ملاطیفه متغیر شدند و تمام مورخین روی بک
 اشتباه آن خوششان کردند و عدالت او اگر بوسه از تمام آن مورخین با آن زمان تر بدیده نبوده میگوید شکست کس او را
 خفیه مختصر بونا بیا بزدی بواسطه فتنی نلافی آن شکست را نمود

مختصر انوشیروان کمترین شکست بدید علی پیشرفت ضعیفی کرد و شکست داده اند و شکست از یکا میباشد آنهم بواسطه
 کونا هو و کمی قوه عساکر کس نبوده بلکه چون مردم از یکا طبعاً با دولت ایران همراهی نداشتند عساکر ایران برای
 کاری از پیش نبردند مگر آنست که گران بگویند انوشیروان با سربازان بزرگ و بزرگ داشتند بلیز بوس هم با و دست
 و پیچ و در سوزن نکر لکن اهل نظر دارند که در سوزن و بر سر کعبه امیر اطور روم شدند دشمنهای حفر و بیچاره
 نبودند گذشته از اینکه ضعف ایران در مقابل روم بعد از فوت انوشیروان ظاهر میباشد از آنکه غلبه ایران در مدت زمانی
 بر دولت روم و سایر دول فقط بواسطه همان کمال کباب و کار دانی کس انوشیروان شاهنشاه بزرگ ساسانی بوده

فصل بیست و سیم

مطالبت فصل عبادت از جلوس هر چه چهاره وضع حق سلطنت او در اوایل دست اندازی و مینمایان بر اهل
 مذهب شکست دارمان و ناخبر و جنگ نهالین جنگهای نیلی کوس و هر کلبوس ظلم هر مز حله اعراب قیاب
 خرد و از آن بهر شکست دادن بگرام از آنرا حله و بیک شکست خوردن او مقتضی شدن بگرام خلع
 هر چه چهارم از سلطنت و جلوس خسرو ویم صفات هر مز سکه های او

زلفانی بعد از رخسار و این غلو و اسیر کردیم هرگز فرستاد و غنیمت بادای تیرب بار و او را سال داشت پس از آن به شهر
میهنهای الحیف کردیم اما هنوز حرکت ننمودیم بوکران هرگز باز خبر رسید که با پدر مطاف و دیگر لشکر کند

بعضی را عقیده ابراست که در هنگام تولد پدغیا بلزله آن طرف شمال افتد با بران مرئوس امیر طور دوم نیز مشغولی برالیا فی فرستاد
که از سمت شمال غربی بمذاکره شوند لکن موخین رومی هیچ نگفتند و از فرمانان اتحادی میان روم و ترک در کار نبوده بلکه
همچو یکب آغدا کر نشده که در آن اوان فشنون رومی با بران عمل کرده باشند و بقول موخین مشا را هم جنک ابران در
بگرفت در سنه یاضه هشتاد و نه میلادی واقع شده با عشا آن خوه رز نبوه که بعد از دادن چند نیش شکست بر اثر آن غلبه
بر اضا بود و او فرستاد و مشوا العمل داد که به کشش بر سوانا عمل برید بعینا از اخری جنک لایکا را که انوشیروان پیش
صفت ساله از آن مشر نظر غوغا بدید با بد خلاصه نالجه مرزونه مستحق نداشت و بهرام در ساحل بلا مانع عمل خود
مشغول ماند و نیاز شد لکن دولت روم نیز وی برای حفظ آخر زمین مشغولی فراهم آورد و بعد از چند بار زد و خورده بهرام
بامسا که رومی آخر الامر درخواهی ارسد که جنگی کرد و ابران شکست خورد و هر چند این شکست جزئی بود و با این انقلاب کلی کرد
با بر بعضی که هر روز بخواهات پی گیری کرد و خوشتر دیده این موقع را برای یکت خواهی معتم دانست و بعضی این که خبر شکست
را شنید سوار روی وی که درخواهی ارسد و فرستاده او را از فرماندهی معزل کرد و یکدست لباس زنانه را بلبا چرخ پییر
رجی مشغول پییر برای بهرام ارسال داشت بهرام از این رفتار عاشا بدید سخن منعبر شده کاغذی بهر فرستاد و در آن کاغذ
او را خبر انوشیروان خوانده هر فرستاد دیگر فرستاد که او را زنجیر کرده بسای محنت آرد بهرام اشکارا ستر پیچی فرستاده را
نیز برای پیل انداخت و بد با عدم روانه ساخت پس بدشکیان خدمات و تفصیر آن خود را اظهار نمود و آنها چنین فهمانند که
هر روز ضد همدیگر در راه داشتند و در یک حال جنگی را بر آن داشتند که با و یکدل و همداه باشند

تمام ده بان ابران از سبیل خیر برگشتی بهرام مشغول گشتند قشون مزدبونی کرد و نصیبین جمع بودند یا لشکر البانی متفق
شده از باده اشوری بطرف پایتخت حرکت کردند و در کار و دو خانه زاب علیای اردوندند هر فردی هوسویر بر جاسین
را بیلوگری باغیان فرستاد لکن فرستادهای بهرام قشون بر جاسین را در نهبند و اوقول ساختند و این دست قشون هم خمیده
شکران بهرام کردند و در حله روز بروز بطیف سقون نزد بان میبشدند هر فردی بر میان سر و کلاه کینار کشته و دینت بنما
ملایان و غیره سوء فطرت حاصل کرده در پای تخت خود منجمین کشته اما باز در آنجا بعدی مشغول بودند بعدی بعضی هر فردی بر
خو خسر نیز بدگان شده چنان پیکار داشت که با دشمنان او سازش می دادند و از کربلاد و و ساخت و برادرانهای خوینده
و بیستام را نیز در عدد مخالفین معقد و دانستند از راه حبس نمودن این سخن گوی بهایش امتیاز حق میشتند کار شده فتنه همی
دیده و بار بر جاسین نام و پند بر از حبس بیرون آمده ریاست باغیان را اختیار کردند و با طاف هر فردی غوغا نظام را
از تخت کشیده تاج انر شر بر داشتند در کلهان مجلسی که آنها را حبس کرده بودند مجبور شد

موتض روی و لا هیبه ایست که بکند از حبس هر فرزند داند بن مکان ایران در حبس حاضر شوند و هر فرزند دختر خود را معلوم کند و قصص هر یک خودش را ثابت نماید بکند از سلطنت استعفا کرده پس دیگر بجای خود نشاند و چنین کردند اما اینکار مانع خونی نداد بچکم انجمن آن پس که چکر و عا در شد و در حضور هر قطعه قطعه نمود و دختر هر زن از حلیه بصره طلب ساختند که دیگر بمخیال پادشاه میفرستاد که عقل سلیم قبول این مطالب نمیآید این زن از دیشام و پندیده و در است و افوال و خطا بهها که در این باب بکر شده طرفه اشنا و اعتبار نیست و ظر غالب آنکه هر زن را همانوقت که حبس نمودند کور کردند و اندک زمانی بعد بقتل رسانیدند

خبر از خلع هرگز نگذشت که پسر ارشدش خسرو با مصلحت برداشتند و معروف تیرک بز با ابرو بر عهد داشت و خسرو
بروز آخرین پادشاه نبود که ساسانی است و احتمال میرود که باطناً با باغیان زمان پدرش هرگز همکسری و ثقاف و دشمنی
در هر حال اگر مکی و ذوال آنها نبود هرگز خسرو پادشاهی غیر سپید در کور پادشاه خوانند خسرو را و او را اعلی فرار دارند
و با بهرام که هنوز با فسون آماده در آن نزدیکی بود

قبل از آنکه شرح و فایع سلطنت خسرو بر دین پرورانیم خوبست نظری بصفات شخصی هر فرغانیم این پادشاه با نفعان و موفقی
دووی و مشرتی یکی از بدترین پادشاهان بوده که در باران سلطنت نموده که اول پادشاهی و عدلهای خود را اما آن جمله
فراموش کرد هرگز در پیش از من پادشاهی سلطانی خسرو ظالم و اهل حق و هوس محسوب میشود و آنجا که طرف میل او بود
بیشتر او را بعدی و امید داشتند هرگز فی الواقع و جلوه میکرد محسوس او واقع میشد گذشتن از زیر کان و نجای بسیاری از
اهل علم و حکما بقتوب حسد او گرفتار شدند رفتار او با بهرام ناسا پسند را زردی چون بوده پس هم ناسا پسامی نموده
هم عاقبت کار را نیندیشیده که اهل دین پروردی نیز داشتند از ابتدای سلطنت هرگز دست از عیش و راحت نکشیده
و هیچ وقت نر با دشمنان مملکت تدبیر و شده نر با دشمنهای شخصی خود اگر چه از کار و بجای بکشید و بیلاهای بد بکنند
اما شاه پسند رفت نیست چه مملکت را بر او دار آمده و آنچه شورش و رفتار شخص او بوده و پس

سکه ها هر از هیچ جهت قابل ملاحظه نیست مراد بطر سرب پشرا و شهر دار است لکن جوان نو در کردن و کار و سکه
سنا قضا و هلاکهای بیوقع نقش شده در گریزون کار و سکه نیز سناره و هلال ساخته اند عیان روی سکه این است
(اوهرام از دی قزاق) یا (اوهرام از دی فریم) یعنی هر از فرزده باشد با هر من بزرگتر باشد در پشت سکه علا
براشکده معین و حاملین آن سال سلطنت و دار الضرب بخوشتر است و سال سلطنت از یک تا سیزده میباشد و عدد دار الضرب
نفرین است و شش و آخر الامر همانند که انوشیروان پد هر من بزرگام است هر من پشرا و ان بد نام و السلام

فصل بیست و چهارم

مطالبی که در این فصل عبادت از جایگاه خود برود و در مقام معرفت بحدس برود و در مقام معرفت بحدس برود و در مقام معرفت بحدس برود

فراخرو سلطان محمد بیگ (مهرم بیگام) جنگ سال پانصد و نود و یک میلادی و دوباره نشکن خسرو بیگ بیرون
بیت سنگهای بیگ

خسرو دوم که خسرو پرور باشد که در وقت جلوس تخت سلطنت مشكلات بزرگ در پیش داشته هر چند بتجسس میدانم این شاه
در قتل پادشاه با یارانش همدست بوده باشد لکن غالباً او را در خواهر من شریک میدانند و در بیعت مشكل
او را پادشاهی قبول نمیدادند و اشكال دیگر آنکه بهرام بزرگ بر سر کار ایران بافتون آزموده باغی بود و از خسرو سلطنت او
نیکوترین دوست و یار و دشمن برای پادشاهی خوانده و صفاتش در سینه نگاشته نداشت جز آنکه میگفت من پسر ارشد من
و وارث تخت و تاج سلطنت شاهانم

خبر بر آن ظاهر بود معینا علیه السلام یعنی که هر چه بخواهد و از اینجاست که دارای این حق بوده و معلوم نیست
حسب کسب و دولت نام که در این ملاحظه رعایای بزرگان و اشراف را کرده باشد و بنصرت رکان سلطنت او تزلزل داشت
و در آن زمان هر سرکش بهرام را از آیین پیش آمده و بجز آن سبده و بیشتر از صد پناه مهمل از پای تخت دور بود و خسر و بدل از
هر کاری باید برون و دفع اینها را بر گردانده تا استیقام و استقامت در سلطنت او حاصل شود و مختصر پیش از آنکه بهرام مغلوب
با طمع خسر کند و پادشاهی او را بر دست او قبول داد و اعای پناهستان بر این پیر و پیرانند بری بخاطر سبده خواست بهرام را
موافقت ببرد و ظاهر این کار را باقی نداشت چه بهرام از پیر خسر و بجهت خاطر پیران خواست که موافقت مینویسد
و در این ایام طبعان بهرام خسر را سلطنت نام بر او را پادشاه خواند و گفت قصد من از لشکر کشی این است که آتشا هر
دربار تخت ششام علاء بر این خسر گزیند که بهرام کشند شد هر روز برای انتقام خود کا می دادند و نسبت با شما صکه
ایند او را که در که بعد بقتل رسانیده بخت دارد بسیار بر این نام بهرام نوشت و از اوید که بار خویش احسان و در آن
افشا داشت که اگر آن سزای نام اطاعت غایت سر نبیچا و او را شخص اول دولت خواهد که خسر بعضی تخت و هدایا
فشی نیز با نام برای بهرام فرستاد و هدایا فرستادگان خوشتر که اگر بهرام بخیر اهد قبول تکالیف خسر نماید باید بپذیرد
باشد که بهرام جواب و بخش نوشت که نفر با مضامین آن از فرار بدید است

از جانب بهرام دوست خدا بان ظفر مندرج لیل الفلک دشمن ظالمان حاکم حکام سردار فزون بران عادل لایق و فرماندهی
خدا نکر و دوست و قاری بحیثیات بار بخش مکرر با حرم صاحب غم مهر بران با مرتبت محترم و پیرمهر مکرر عتد و اگر اندر
بجز دی پوشش بر بید و یافت حقوق لکن هدا باقی و اگر با کمال جبارت فرستاده یکس فرستادم بهر این بود که هیچ کس را
فرستادن اگر جلوس شما اندوه ناعا و نیز و بخا و نیز کان آن را رای فدا و نصیبی نفوذ و فقط ارازل و زمین
بکشت ثمار با سلطنت کرد باشد و حق بر باد شایع خاک شد در کتب صوت کو میجواید مثل یک نان بیلا مبتلا نشود باج پیا
از کسر بارید و در محل شریفی که او در اوقات سلطنت و خارج شویک بندیان را که آزاد کرده اید و یا به بند نصیب چون

اینکارها را بجز این که من آید نام من شما را حاکم و لایق بنام هوشدار بجز این که من و احیای طایفه و تکرار بدو اگر چه در
این کتب البتّه مثل بدو خورم هلاک شود و السلام

چنین نامه جانشان آفرید ممکن بود پادشاه جوان را منع نکردن باینسانها خیر بکرد و نیز خود اوی کرد و محمد آقا صاحب
کاشان نامه دیگر بهرام نوشت و امید اینجو است از شئون و العاقب بهرام بکاهن چندان سنگ در راز وی و نهادن
بعد از ملائمت را بر خوشنویس ترجیح داد و قدم در طریقه سلامت نهاد و دوستان چنین اظهار نمود که نامه آن دوست عزیز را
خواندم و از صحت فراخ او خوشوقت شدم همچنین از جرأت و جلالت او اما عباراتی در نامه دیدم که یقین دارم از خود آن
دوست گرامی نشناخته ام منتهی هنگام نگارش مست و خواب آلوده بوده که خرافاتی از روی پیروی و پیروی داخل نموده و من آنرا
مطلقاً بدیل نگفتم و استیجاب بخش فرمادند اما اگر باب حبس کردن آزاد شدن هر که چنین کاری نخواهم کرد زیرا که عطا
پادشاه نکول و برکت ندارد اما جلوتر که گفته بودی مربوط رسوم و قواعد بوده آنگاه چنین بنیست غلام شرایط را می
و منظور داشتند اما استغفای از سلطنت هیچ مانع اینکار نیست بلکه مکمل دارم و البته استیلائی خود را وسعت دهم و بر
سایر ممالک نیز تسلط شوم اما در باب دعوی که از من نموده البتّه بدین نیت نخواهم آمد لکن بدانکه شاهان و آیام و اگر پیش
از در اطاعت و کنایاتی اینکار را خوشی خواهد شد اما من دارم اینقدر عافیت و رفاه کنی و بدست منی و ظاهر من منظر
خسیر و نیز این نامه را برای بهرام فرستاد اما جوابی از او نگرفت معلوم شد این خلاف و نزاع باید بجنب
و طی شود و شمشیر و زور را در یکدیگر و هر یک از آنها خیر و بدی که میبایست افشون جمع کرد و بطرف هماورد خود را نکند
و بهرام در بنیوت در حلوان رودارد و داشت و این محل برای جنگ مناسب بود اما از آنجا که خسر و سکران از خواستگاران
نداد بر ملاقات و دلالت بهرام گذاشت بلکه میبایست او را بوجه عفو و گذشت رام نماید لکن حرفهای خسر در بهرام اثری
نکرد و بعد از ملاقات هر دو مصمم جنگ کشیدند و مدت شش روز فتن زد و خودهای محض کردند چه خسر از جنگ
حشاشا احتیاط و بر همه میگرد و در فتنه بهرام بار دوی لشکر بآن خسر و شیخون زدارد و بهرام خود و علاءه بر آن کرد
کاردان سپاهیان و سربازان خسر را بچوب زبانی و نذیر و بخود کرد و بر بدست غریب علی میمانند حوض قرار
بطیسفون آمد و چون آمد و در بنو که با قبل فتن باقی مانده بودند پای تخت خود را نگاهدارد بر آن شد که سبکی از حکمرانان
همسایه ببرد گویند مگر نزد پادشاه و نمیدانستند از همسایگان بخوابن نزد منوسل شو با بسکالین عرب با بهایار
خو که در نواحی قفقاز میزیستند با بیاض روی و بعضی از موخین گویند خسر با هر کان و اطفال و د و فقره با خال و
نزدیک از بطیسفون بیرون آمده عنان اسکی روی گردان جوان با هوشت انداخت عباره ایی مرکب را بخار شاست
که به طریقی میخواندند و اسکی را فراز را پیش گرفتن و رفت چون خسر و بکار آن مهر سید میبویود و مانند آن را
میخواندند اسکیال را پادشاه را به سپهر میخواندند از بلاد مغلقه ملک دوم رسانند و در آن حرکت کوی میفرستادند و شد
همانکه

بهرام خیر خواهر و فرزندش را با هزاران سوار از عقب سر و فرزندش را به خال خال خیر برای بخان خواهد زاده با سر کرده
سواران از مدد کردن آمدند و خوار گردیدند و اسباب فراوان آوردند که خیر نشان داد و از سواران بهرام دو نفر را
از محل دستگیر کردند و سواران با سواران دیگر به فضا رفتند و تها و را بطریق دیگر کردند

حاکم سیریز پسر
کل روم شد و در آنکه خیر با هم را در روم شد و در آنکه خیر با هم را در روم شد و در آنکه خیر با هم را در روم شد
بسططین ایجاد نمود و چیزی نگذشت که با شاره در بار سواران و کشتی پولوس خیر و در بار سواران و کشتی پولوس خیر و در بار سواران و کشتی پولوس خیر
کرد که در آنجا اقامت کردند و امیر طبرستان و بقیه کاهن شاهزاده پسران را

چون نام خیر را در روم طوطی خواندند و نامی دولت روم در کار او و در زمانند بعضی میگفتند که دولت روم این
که جنگ داخلی ایران افتاد و باید تا فوای دولت شاهنشاهی تضعیف شود و نیز آن ممالک برای دولت روم آسان
کرد و بجای آن که در غرض با پیش مال اندیشی بود و میگفتند که در کفر مشرق و مغرب رنج یکسلطنت کاری بود و شکل
است چنانکه اسکنان کبر خواست بکنند و شد و بعد میباید که دولت روم از همه حل یزیدار سکن بر آید و اگر خوا
خیر برآمده نشود و نمیگفتند که بر اغتشاش ایران بفرارید و بجهل که آن آشوب است و باید سلاطین که در وقت نزار
سلطنت سالسانان و آنوقت دولت روم بیشتر و بچارا شکل کرد و در پس امپراطور روم هم با اینجای همای بود
گفتار ایشان میگوید پس بجز جواب دادند که امپراطور روم را بفرزند ی قبول کرده و میباید پسر فرزند خود را بفرستد
قیما بد که شاهزاده ایران را بفرستد سلطنت آن مملکت خشانند

در این ایام امپراطور روم بخت و هداای بعضی برای خیر پسر
بودند و هماغه که گفتند و بدید خدمت پادشاه خود با شیطانی که بشد که هفت هزار نفر لشکری بفرستاد
نام و صلیبی که بکشته بعضی مجال بیست کرد و نومان بوده برای خیر و سال داشت اما این جنگ خشان فقط محض
بزرگوار و دو سونو خیر و پسر
بیست بلکه در ازای و غنای ایران و فرزند پسر

برهم بر سر کار پسر
سلطنت را اعلام نمایند این خبر را هر جا بخوبی پسر
بفرستد و اعلام نماید که معلوم میشود که امپراطور روم بجای خیر پسر
مشکلات از آنجا در کرد و در بار خوار و کنگاشا میگردند پادشاه نانه برای دفع آنها بعضی را میگفتند که در و باز بود
دستگیر اغتشاش و گرفتار و کشتن آشکارا بطریقان بر داخل و طرف خیر را گرفت در نقاط دیگر که علامی بطریق

رسید که دانستند که اسکنان ایران را اطاعت بهرام ننمایند و این حال مخصوصا در مری و نواحی ظاهر
کشت مری و نواحی اول محل تلاقی فریبین یعنی عساکر خیر و بهرام بود پس پادشاه نانه لازم دانست که
در از و لایب منزل را سببا با حکام کا و خویش را فراهم آورد و با اینکه زمستان زین شده و وقت سرما
بکمال رسیده بهرام دودسته قشون بفرستاد و معینان خود روانه نمود که انا و نصیبین که مغربین
فلاح ان نواحی بود تصرف نمایند و پس در از بهرام انا و را مستحکم کردند و نواحی پسر
هنوز محل مأور پسر خود زمستان قشون سا خوی نصیبین از اطاعت بهرام خارج شده کشتند
پادشاه اسکنان صاحب منصبی در اسام در نزد یکی نصیبین را در پیران را بجهل بکشت مباد و در پس را
هم همان قشون کردی را داخل انا و کرده و بزودی بکشتند و سرش را بریده برای خیر و فرستادند و بعد
از آن فصل بهار نزدیک شد و وقت کارزار رسید خیر و علاوه بر آن مدد کاران که در مری و نواحی
از روی ایران داشت لشکری هم پندیده و بنام دو خال شاهزاده در از را بپان برای اوج و خا
کرده بودند و آنها از ارامنه هم پست بند داشتند و قرار شد از قشون باقان جنگ کنند پس خیر و
او ابل بهار از بهر پولوس بر کشتن انبیا و از آنجا با را و از را آموهون بطریق جلد و اند و انکا
آشوب و شکر بیجالی موصول فرستاد این و شکر بابر پسر پسر که از جانب بهرام در آن نواحی
حکومت میکرد تلاقی نمودند و قشون ابوالجحی و شینوز ده آنها را بکشتند و خود بر پسر پسر
دستگیر کرده کوش و دماغش را بر بدن او این حال و برانز خیر و فرستادند و از این پیشرفت شوق
شده از اقبال نیک گرفت و تمام قشون خود را از نهر عبوداد شبی که در دنیا بادون نام داشت
ارد و زده بزدگان روی ایران را مغانی نمود و پسران و همان جماعه کرم عیش و نشاط بودند که
بر پسر پسر از آنجا کرده و وارد نمودند زمانی که همانان از بیچاره را باز بچه فرار داده بعد از آن وقت
باشاده پادشاه در مجلس کارش با شمشیر بیاختند و خیر و پسر
کل داد و فرمود بشکرانه فروزی و فتح شراب بنوشید آخر الامر مغانان سرگرم و مردمان بچادرها
خود مراجعت کرده برای دفع اضیاف را شرح میدادند و میگفتند از همه خوش مزه تر و افه بر پسر پسر
بود

روز بعد خیر و ر و د اب کبر بود و نمود پس از چهار روز طی مسافت بهر اکساند را نا که ظاهر ارد
نزدیکی اربل بود و رسید از آنجا در و زده به کئی ناس مدوان ناحیه پسر و کار رود زاب صغیر را بر محل
خیر و بهرام چندان از هم دور نبود و مدجه بهرام هم در همین سرزمین مانده و ارد و زده که چون قشون

از منتهای باسلا و خرد آید از آنها جلو گیری نماید در این مکان از دوهای خرد و بهر آنچه در وقت
از حال بگذرد مواظبت نمودند لکن از زد و خورد ها که با هم کردند چندان اطلاعی نداریم چه مورخ
از این وقایع ذکر کرده همان نویسنده لاگت یونانی بنیاد شده و بر راه در کنارش سوانج چندی دستی نداشت
اما نتیجه عمل معلوم است بعضی خرد و بهر عساکر و م از بهرام پیش و پستی داشتند و پس از پیروزی که دادند
با هر یک پسندیده و بشنام دو خال خرد با فزون از منتهای پیر و پیوستند و بر روی او بهرام از هر جهت
مسلح شده معماران هازان و فغان خبر پیشرفت بکر بخیر و رسیده که اهستی داشتند و ضعیف آنکه قبل از حرکت از دارا
و سیر با باد شده از فزون روی مأمور کرد که در سواحل دجله در مری و پونا می یعنی در نظر شهرهای سلو
و طیفون ناخن و نازی نمایند و مفسد و خرد از این کار آنکه نادر شمن را از راه خارج نماید با لشکر و در آن
و منقرض سازد لکن بهرام قیدی بجز پای تخت نداشت اگر داشت بخواست عساکر غلبه و خوش را ضعیف
کند و طلا سلوسی و طیفون را بحال خود گذاشت و رفت و میدید با فزون مختصر خود بطرف جنوب حرکت کرد
و در راه مانع و معارضه نمودند سلوسی و طیفون را بی در و سر می نمود و عماران و فغان سلطنتی را منقرض
شد خرد را پادشاه نامیده علامان مخصوصه سلطنت برای خرد فرستاد بنابرین پرویز بدو ن
باد شمن زد و خورد و کند و مالت با تخت خود بکشته و خود را صانع جاج و تخت و بدو مالت را ع
بنی و سلیم شود و بلاد سلوسی و طیفون بکر و بهر شده باز شمشیر و در پکارها در پیش داشت و مغان
و محاربه میندانی با بطلان از فال در آرد چه بهرام آوی بود که با سانی و اخراج دست از سلطنت
بگشود البته سرداری جنگ دیده و آزموده که سر آمد سرداران زمان خود مینداند و روی از میندانی
بدو نمیرود و است آنکه در این گرو و دار خرد از هر جهت بهرام بر روی داشت و عده شمشیر زمان شمر
کم شده و بدو ای از سیر از آن هم با د بیدار شده و مینداند و قوه از کوشش و کداری بکر چنانکه نکرده
دست از مغان و مغان پاداری بکشد مگر بعد از خنایان و بی ثباتی همل هان که عنان چاره و کار را از دست
او بود با وی بهرام برای حصول مقصود و جنگ خست با عساکر خرد نمود و جنگ اول در میدان وسیع و بزرگ
در پای جبال که بران نشان افشاد در پهل هر یک از دو قشون جانبین منقسم بقلب و دو جناح که بمنبر
و مبصر باشد بود در فزون خرد و مینداند و فغان ابراهیم از منبر و مبصر بود و خرد و ناریش
هر دو قلب داشتند بهرام هم همین وضع مینداند و مقابل آنها قرار گرفته و شمشیر و شمشیر شد و سانی
جنگ ایستادند و راوردند که قلب بکر بهرام هم خود و مجبور شد سانی کوهها عقب نشینند و در نشیب جبال
مأمونی بنشیند و همدار بخار و مینداند و جمله عساکر بهرام با کرد و خرد از روی به اخراجی لشکران

ابراهم از فرمان داد که بگوها فاصه مینداند بهرام دشمنها آنها را عقب نشاند و منقرض ساخت و نریز
بود شکست منتهی همدار شمن بیک آنها آمده جبران گشتند لکن در آخر جنگ معلوم میشد که روی هم رفته
کار بهرام پیش است سر از مشغول خرم و خرد از بی اخراجی خود پشیمان و بخل
هر چند کار بهرام در این جنگ پیشرفت کرد اما غرور را در آن گرفت و مشکلات کار از پیش نظر او دور نشد
یعنی میدانست که اگر در کوهستان با جنگ کند و شکست خورد ممکن است در خم و پیچ راهها گرفتار گردد و بکلی
کار او از شود از طرف دیگر چون طیفون از تصرف او خارج بود در جنگ مأمون و تکیه کا هر نداشت اما
اگر عقب نشین مینداند با بالذی که در جنوب و پای خرد واقع است مأمون حیفی او زدن است و
دشمن از مرکز قوای خود دور نماید علاوه بر این احتمال مینداند هیچ اوران غافل نمیکند چه ممکن است در
جرائد او پیوند در کوهستان نماند و خرد هم میل بور و پای تخت خود کند بنا بر این فایده که بهرام از
ظفر خویش حاصل نموده این بود که ارد و از حرکت داده جلگه را گذاشت و بسرعت ز جبال گذشته و در آنجا
کر از اب صغیر از آنجا از این میگذشت یعنی شش طرف جنوب و زبانه او و میدانست که بد
خرد و تمام فزون پرانی و روی و از منی از عقب سر بهرام حرکت کرد و به کارنا با شمن که در نزدیکی
بهرام آرد و زده بود آمد و مجدداً بهرام و در خود خبر داد که میندانی مصاف باشد (کارنا کا با شمن از آنجا
مهر و تخت سلیمان خالیه باشد) بهرام از جنگ با نمود و عقب نشینی به بالا را نوسر رفت لکن در آنجا
مجور بخار کرد و بدو کوبیدند و این وقت چند زنجیر فیل از هند و سنان بیک بهرام فرستاده بودند و شتا
بر عتقه فزون خود نیز افزوده اگر چه باز معلوم نیست که لشکران او در عدد با عساکر خرد برابر شد
باشد در هر حال و فغان شد که با سیر و د با کلاه مینداند یعنی پادشاه شود با یکی از سلطنت چشم پوشیدار
فغان از صفا را می کرد و لشکران از بقلب مینداند و مبصر منقسم نموند سرداران قلب لشکر را گرفتند و جنگ شرع
شد اما نامدنی بنیجه معلوم نبود پس بهرام بمبصر قوت داده خود نیز با طرف رفت و بمنبر روی زود او در این
از فزون شرع عقب نشین کرده که ناریش بیک آنها شناخت و نکذاشت پس بر و ند بهرام چون از این طرف کاری
از پیش نیز غفلت بقلب و مینداند کرد بلکه از این راه از میدان بدر کنند ناریش که حریفی بر دست بود فغان
بلکه پیش دستی نمود و قلب لشکر بهرام را شکست و جناحین نیز مغلوب مینماید کشت شش هزار نفر از فزون
بهرام از مرکز و نافع و با سانی گرفتار شدند و شکست بهرام بیکار و محق کرد بدو خود سر از با چهار هزار
نفر راه فرار پیش گرفتند و روی بهرام باز و جاث و اطفال و اسیر و دستگیر گشتند لکن فیلها باز اسناد
داشتند و از این مینداند و منبر فایده چه عساکر خرد آنها را احاطه نموده و جز تسلیم چاره نبود پرویز و مطلق

بهرام سرکشند و ما بوس کر برار برین فرج داد و در این نهاد خیر خال خود بنام زباده هزار نفر از عقب بگرام
تغافل کنند و کان بفرایان بنهند اما بگرام آنها را پس زده مراجعت کرد و در سفر خود واسطه اندوازی و اذیت
گذشت خود را بچگونگی رسانید و در تحت حمایت خان نزل و صلواتی مثل نداشت و جاگزید

خیر بگرام از آنکه معاونهای وی خود را مرخص کرد پس از یکسال غیبت اردو طیفون شد و مجدداً بخت
سلطنت بگرام کان جلوس نمود

سکه های بگرام سکه های بگرام است و او قوی ضرب کرده اند که هنوز بخت نشسته است و قیاس قیاس شده که
خبر سلطنت بگرام در سکه های قبل از سلطنت ثابت سلاطین اخی ساسانی را که با او هم اسم بودند و
یعنی تاج کمره داری اختیار کرده و سناره و هلال مسخ و پیش از در میان شعله آتش کشیده قرار داده و عیار سکه
اینست (و اراهر از چوب) یعنی بگرام صاحب عصا و عیار در بگرام است (و اراهر از ملکان ملکات اراهر از
یکی را ماستری) یعنی بگرام شاه شاهان برینند و اورمزد الهی صلح طلب

سکه های اخی بگرام خلی شیبه بگرام پادشاه است که قبل از او سلطنت کرد یعنی هر چه بگرام و فقط عیار
آن اختلاف دارد که در وی سکه نوشته اند (و اراهر از فن) یعنی بگرام افزون و پیش از آنکه سال سلطنت
و محل دار الضرب میباشد سال سلطنت بگرام چه مدت سلطنتش از یکسال نگذشت و محل دار الضرب در اراهر

کارنا و اراهر (مفت و اراهر از شهر است) و بنیاد که عیار بگرام معلوم

فصل بیست و نهم

مطالب این فصل عبارتست از سلطنت ثانی خسرو و بزم معروف بخسرو و بزم نارضایتی مردم در اینکلی
او رفتار خسرو با دوغال خود پند و بی نام حرکات انقباضی و بزم بزم بگرام و جهان و شهر و کرد به
جنگهای اول خسرو و رابط پرویز با امپراطور و بزم وضع سلوک و با فکاس جنگ بزم خسرو با فکاس
او سال ششصد و نهم میلادی نامیده شده است آغاده جنات با هر کلوس پیشرفت بزم خسرو از
ششصد و نهم تا سال ششصد و بیست و نهم میلادی حمله هر کلوس و بزم ششصد و بیست و نهم و جنگها
او در خاک ایران از سال ششصد و بیست و نهم تا ششصد و بیست و هشت گشته شدن خسرو اخلاق
سکه های او

سلطنت ثانی خسرو و بزم معروف به پرویز از سقر سیمی و هفت سال طول کشید یعنی از تابستانه
پانصد و نهم و بیست و نهم میلادی تا اواخر سال ششصد و بیست و هشت که بزم پرویز را اعراب معترکه
و ابرو بزم گشته اند چون بظاهر خسرو پرویز نظر کنیم سلطنت این پادشاه از نام سلاطین ساسانی

بیشتر قابل ملاحظه و دقت میباشد که از این سلطنت بزم و پرویز و در اینکلی دیده چه بزم از عهد
که از بزم
ششصد و نهم تا ششصد و بیست و نهم (در بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم
و بزم
رو بزم

فخر بزم
بزم
بزم
از سلاطین قبل و بعد خسرو و بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم بزم
بزم بزم

بزم
بزم
بزم
بزم بزم

بزم
بزم
بزم
بزم بزم

بزم
بزم
بزم
بزم بزم

بزم
بزم
بزم بزم

نیکان بنکر و بایران کند فایده خوابیده باز بیدار شود بسیار بزرگ اعلام و بزرگ اهم کارها بشمره نظر ما برین منظور
مالی افریبت نفراد و اولات برکنان فرستاد که بر مسئله تواند بهر امر بقتل رساند فرستاده خسرو ایند باخا
ترک این مطلب را در میان نهاد اما از جانب و هله هر اقبال اندید بقدر باخا خون و جگر خان گفت شنید بزور قضا
و هله با او را بخود هدیه است سفیر کرد و با اتفاق خلاصی او داشتند باخا نیز هر بود بسلام و ابد با خدمت روا
نمود و برگرد از خیال دی بپاشی

چنین نظر میاید که خسرو در این دای سلطنت خود بمذهب عیسوی میل داشته و او اینکار از پادشاهی عروم
در خات روم بود ملا خطه ادب رسوم عیسویان و برادرای آن میل نموده در هر صورت نسبت بمحضرت عیسی
ظهار اخلاص میکرده و بشرایط احترام قیام و بر حسب عادت عیسویان آن زمان ادعیه و نذران داشت
باسم صمد و اولیای مذهب مسیح بر دامن میبشاند و صوابی که پسر را که مسیحی خرفی و پو نای و اُسف و غیره از ادبها
بزرگ میدانستند خسرو حامی و حافظ خود می پنداشت و در مواقع گرفتاری و مشکلات نذر میکرد که اگر کار
او شوق فلاحت نموده مقدمه مقبره سر کپور کرد و سر کپور پس بود نماید و در موقع راز کرده اند که با تخفیه مرسل
کاغذ نوشته و موجب درواجم مرام خود را شرح داده بلکه مضمون آن را غنایم بنیان و نانی موجود است
یکی از آن نامه ها خسرو پیشتر خود را در جنگ نسبت بفرشته سر کپور میدهد و در کاغذ دیگر میگوید باز بکشتن
آن بزرگوار من بوصول شهر پندسیده ام و هر کس میداند که شهر بن و حبه بن بن زوجه خسرو بوده است از فراتر معلو
میشود که شهر بن مذهب عیسوی داشته و موافق شریعت زده شده و نمیتوانسته است او را در جنگ انکاح در آور
د بکرم معلوم نیست اینکار چگونه صورت گرفته در هر حال شهر بن را در علاج و طبیع خسرو ناطق بکمال بوده چنانکه
گویند خسرو با اجازه داد که کلیات او و برهای معتقد در اطراف طیفنوزیاس از و بعد از حرکت شهر بن خسرو
تجارت را امر کرد مثال او را تجارتی کنند و از سنگ بزرگ بشد و محسسه او را برای لایط طور روم و خان بزرگ و شاه
سلطان فرستاد از قرار مذکور خسرو و جانشینان عید داشته لکن معرفتی بحال هیچیک نداریم مگر کرد به خواهر
بهرام که ابتدا از این نام بود و بخیرات خسرو و شوهر نامشروع نمود

خبر در او ابل سلطنت خود ظاهر چندان اقدام بچنگ نکرده و اگر هم کرده جنک متع نبوده تو پند کان نامه
گویند خسر قصه نمود آن فتنه زار منتهی اگر در حین آنکه او مانده کم جمعیت بنیاد یعنی غلام د کور را منته
آن سر میریادیمت شرف آورد که بایها طلع جنک کشته شده شوند و از عده آنها بکاهد اما این کار و نیکو
چرا از امنه لبر کرد کی یکی از هموطنان خود سمبشا نام از از منتهی ناکر کرده هر کانی و طبرستان را مفتوح شدند
و مکرر بایها طلع و کوشانها را شکست دادند بلکه خان بزرگ ترک را که با سپه صد هزار نفر جنگی بجایب تبعه خود

بودند و با بنوا سطر ملک خسرو توسعه یافت و وسعت آن از کوه دماوند تا حد فوکر و سیمرک گشت
و هیا طلمه ناما مطیع پرویز شدند و اسپلای و خیمه های شمال که بمملکت ایران نفوذ یافته بیکر در مقابل باطاع
کردید و مردم ایران از جانب ایشان آسوده خاطر گشتند

روابط و سنان و دلت و م باختر بازده سال بسر حد کمال بود هر چند پادشاه ایران از شر ایطی که امپراطور و
بان شر ایط با ملاد او پر داخته گراهند و اشنگافی کامل داشت آن جمله زاناک خود مپینداش که چون اضطر
قبول کرد و صد بنیامد که خال را تغییر دهد و وضع را بهم زند بلی و مدت بازده سال مزبور بکمر تیر و بنیامد
قبصر روم که در آن پیدا شد و آن در سنه ششصد و سی بود در موقعی که بعضی از اعراب سارا سن ناخست نازی
در غالت ایران نمودند و مبلقی قتل و غارت کردند و با غنا هم کثیر بعضی ابر کشند خسر و از بنیامد پادشاه
منقبر شد و جاد داشت اما سفر امپراطور و م موسوم به ژرژ بعد خواهی پرداخت و خسر و از ارام ساختند
این امر جز نیست شایسته نیست پادشاه ایران بر سر این کار جزئی با مر پر خسر و م بهم زند و عی و صلح
نشدند و ژرژ خود بعدها از غنا مگر که من بخت بد بخسر و از ارضی کردم و تغییر او از فر و شاند و مگر بخت
غالت آنست که جهان یلینکی تغییر خسر و از رف کرده باشد

[illegible]

در نزدیکی دارا پاچار با خسر و بر شد چنان کرد و شکست خورد و در خیم مهملان پناه گشته به کشتن باورفت و بعد
از بازده زود گذشت بکفر خواجهموسوم به لئوئوس جای او بگرفت لکن کاری از پیش او هم نرفت یعنی خسر او را
نفریاد کرد و موس شکست داد و پنهانی از لشکر باز او را اسیر کرد و پاچار فکاس را و اطلبید سر او را و بگریه و زاری
نام داشت برادر زاده پاچار اهرا زاده امیر طو بود بجای وی فرستاد درین موقع شاهنشاه ایران گمان نمود سزا
مهم جنگ با کاهانیه میکنند حاجت بخوش شخص پادشاه نیست اما بیون پادشاه در میدان مصاف چندی سبب ضعف
کار جنگ کرد بدختر ملنفت شلد در سنه شصت و پنج شخصاً بطرف او را که مغیرترین نالاع روی در آن نواحی بود
و اندوان حصن حصین را محاصره نمود و بعد از وفاء زد و خورد آخر الامر شهر را بگرفت و لشکر این شهر بدست سلاک
ایران برای نفوذ دولت و درین حدود خلیل ضر داشت رسال بعد از هفت ماه و هفتاد و دو روزی بدولت روم وارد
آمد باین معنی که خسر تو را بدین و حزن سفاس و فادوس و کفر تو را و آید امتحان کرد در سنه شصت و هفت در
شصت و هشت) حران و رأس العین و ادینا (ایمن) را که پای تخت است هوش بود منتظر شد بعد از آن بهر
فرمان شنافتند از ان عبور کرده با فسون و اور سوخته شد و شهرهای رومی در غریب فرات حمله نموده مابک باهک را
و قنبرین و برهوارا که حلب علی الله باشد تحت ثلک آورد

دو سال ششصد و شصت و یک را بران بر سر دار یک است معلوم نیست را و دستاویز نمائی کرده سنان
و نود و زو پولی را گرفته بعد کاپادوس ناخن شهر معظم قصر به نادر کاران نیز از رومها انزع نمودند و از قلع مغیر
قلاع رومی وین چند بود از اینها گذشته است که ها غاد نکران و اوجی را کنند شده و درواجی آبا دفری و کالای
که فرنیاق و از صد تا جنات محفوظ مانده بواسطه محصورهای صنعتی خود ممکن عظمی حاصل کرده بشاخرامیل
گماشتند و بنا بکفنه ثوفا و از این برای اشالند که طرف مقابل و غار ضلع طنبتی باشد امتداد یافتند
علی الظاهر این فاضل بعد ها واقع شده باشد در سنه ششصد و هشتاد و هشت و پنج رخ نموده با قورخین ذکر از آن
نکره اند اما در ماه مه سال بعد عا که از این از این فرات گذشته فزون روی که ساخوی سوره بودند شکست
فخشی داده و دو شهر بزرگ آقامیا و انطاکیه را غارت نمودند

مقارن بنوا انغمیری و رفط قطیفه افاندا یعنی هر کلبوس حکمران مصر و گوری نایب و دوره سلطنت
خالم را بنهار رسانیدند و هر کلبوس جوانی بود طرف هر کونه امیدواری دست و امانش از خون مرگ پاک بلکه
میهای خویش و او را بنای جای فکاس بنیاد امیر طوری جلو سر کرد
خسرو احوال مرد بد دست داد و معطل ماند که با هر کلبوس چکنند زیرا که بفانه لشکر کش و جنگ او با فکاس خوش
و انقام مرگ بود که حالا که فکاس از میان رفت و بفانه بدست بنیاد چه باید کرد مختصر بنیاد است چکنند دست

نکشد با وجود نصیر سلطان راهی که پیش گرفته بانهارسانند اما منافی را که در مد نظر دارد حاصل کند آخر
الامر رای آخری را پسندیده و هنوز کلپوس جوان در دست بخت سلطنت متمکن نشد بود که عسا که خیر چنانکه
گفتم وارد سوتیه شد غشوز و روی اشکستاده انظار آیه آپامیا را معصوف شد سال بعد یعنی در سنه
ششصد و دوازده بارد یکریک پادشاه تاخه قیصر به نماز اکا دامخیز نمود و دو سال بعد سرخا و بزول خود شهر
بناچه شهرت جبال آتی لیبانوس فرستاد شهر مشهور قدیم را که در مشوا باشد گفت بکمال بعد از آنکه شهر بر دست
فتح نمود بطرف فلسطین پیش رفتن بهود را یکسال خود طلبید بعد سوپان اعلان جنگ جهاد کرد و نهد بد که از آنها را اسپهان
خواهد نمود بدست شهر از نفران بهو به از هر برین شهرین جمع شده ان سر از بناچه رود آوردن و جلباب آیه آمد که
سال ششصد و یازده بمحاصر آورد شهر بر داخل شد بعد از هجده روز راه بد داخل شهر پیدا کرد حکم بنار از آن شخص
ظلمان بهو موفع بدست آورده بکار افتاد کلیساهای هنر و کنسانین و مرقد مقدس و کلیسای میا و بناقا
در کمر طعمه آتش و خراب شد همچین فتنه هده شهر و خانه های مقدس غارت کردند و مدت چند روز بقتل و
اهالی پرداختند و در بنکار بهو پیشرفت کردند و داشتند و حاصل آنکه بقولی فریب هده هزار نفر و پانصد هزار نفر
در بن هنگام کشیده شدند و سی پنجهزار نفر با سیر کردند و از آن جمله بود خلیفه بر کس که او را با بران آوردند و در
ایجا بودند از آن گذشت نیز صلیبی که صلیب خبیثی کان میگردند بطیفون حمل نمودند و در آنجا وجه جدو بهو خیر
از آن توجه میکرد و آنرا محرم میداشت

پیشتر مخفی بمقام فرزند عساکر و حاصل آمد و شرح آن از اینست که در سنه شصت و شش سال از ده شهر بر ناز و فسطاطین بطریق
مصر رواند و این مملکت از زمان ذوال سنز که قبلا در آن وقت از تحت جنابا خارج شده مانده شهر بر
بلوز را که مضاح مملکت بود گرفته در ناحیه شمالی مصر پیشرفت و به ولایت شهر آباد مغرب اسکندریه را مقصد
شد و بجز مغرب بر حرم خلفه بن شهر با بناس خاکم قبل از ورود در این شهر خارج شده و به قبر فرار کرد
بودند و این واسطه شهر چندان مقاومتی ننمود و لشکر اسکندریه پیروی تمام مملکت مصر را در تحت اطاعت عساکر
سرداران قرار داد بلکه دست از این جنگجویان از کار برد و در نبل از آن فرستاد و در حقیقت از آن زمان
حتی حال به میباشد و سبب و شایسته در تمام مملکت نافذ ساختند و مخصوصا باید دانست از آن زمان
که اسکندریه مغربی این مملکت را از دارا که زمان تترع نموده نا آن وقت ایرانی در آن حدود قدم نگذاشته بودند و
در جنوب عربی این پیشرفت بزرگ حاصل شد در شمال غربی هم دست لشکری از ایران بسرداری سانیبا باشا و تمام
آنکالوس حرکت کرده از اسپا صغیر عبور نموده بکار بوغاز فسطاطین نزدیک شد و محاصره شهر مغرب را شد
پراخت و آن شهر و بکار بوغاز در مقابل فسطاطین واقع بود و ساخوی شهر را السدن و اهالی در دفاع خوب جنبیدند

هر کلبوس که زباده از حدارزوی بخاش آشهر داد ایش با شاهن ملاقات کرد و با شاه و او و ستم نفران بزرگان
بپایامعبر شهر را بسف از بند بار خست فرستاد و با کمال فروغی و رخاوست صلح نمود اما آن خضوع بپنج خست
نرفت صفرا با در فشاری ظالمانه جبر کرد و شاهن را بمراد نهاد بد که چرا هر کلبوس را مغولان پای تخت ایران
نیاورده است در جواب و مبالغه گفت صلح و مصالحه در کار نیست مملکت و مملکت من است هر کلبوس باید
بشک تاج و تخت گوید اندک بعد از آن بعضی در سینه ششصد هفتاد و پنج شش سال که در زمانه خاصه
شد بود متحرک شده عساکر ایران در بن قلعه معینه که فاصله آن از شهر قطن طنبین یک میل بود قرار گرفتند سه سال
بعد از آن که آنکو به باشد و نا آن وقت با فزون ایران معاومه کرده مفتوح کردند و کشتار اگر چه از حدی که
قوای مجری نداشت مضمون بود پیش عساکر ایران تسلیم شد از آن قرار تمام منصرفان و دم در آسپا و افریاد
پانزده سال از دست آن دولت فتح مملکت ایران از جمله و فرات کشیده شد تا دریای اژه یعنی دریای ^{شمال} ^{نزد}
و رود نیل بعباده آخری باز رسید بهمان وسعتی که در زمان داریوش اول حاصل کرده و ناعه طر پوشتیم
آن وسعت را داشت

بدستی نمیتوان داشت گفت که دربار طبعش فزون ناچه حد درین بالا نماند و چگونه حکومت نمود با این اندازه نصیب غارت را نامکن شد از بکفر قتلها دادیم که اغتشاشهای سخت و خرابیهایی زیاده در آن بالا نکرده اند از طرف دیگر علائم و فرائض بدست است که از آنجا معلوم میشود دولت ایران فسادگاه و حکومت بلکه ترنج دادن آن را برادر داشته

او بیکهوس از موزخیز رومی بنویسد چون در میان از سوریه برین رفتند یهود بپای مقیم نیر (صون) که قریه
چهار هزار نفر بودند با هم مندرجها خود ساکن آورد شلم و غیره و دمشق و جملایه همدست شده که بکر و زعبون
شهر نیر افتاد عام غامبایان مطلب کشوف کش و یهود بپای نیر گرفتار شدند و سایر اهالی نیر آنها را احب کردند
و شهر را در حالت دفاع قرار دادند چون یهود بپای ساکنان بلاد که قریب بیست شش هزار نفر بودند در موقع معین
برای قتل عام عیسویها آمدند شکست خورده بپای از آنها براه عدم رفتند و این واقعه دلیل انتظام کلی آن نواحی
میباشد از طرف دیگر گفته اند مالیات آن ابالان و زمان خسرو پرویز زیاد شد اینهم علامت آنست که در
امکنه حکومتی برقرار بوده و قصری که بکفر از سباهان جدید در مانشینا پیدا کرده دلیل موجهیست که خسرو بپای
نصف موفقی آن حادث نبوده بلکه هر املات دانی خود میبایست و غارم بود که آنها را نگاه دارد بلکه بعضی
شخصا بکشت و محل و موضع آید

هر کپور چون این حال را بدید خالی فریبه یأس پیدا کرد و انتزاع مصر از روم اسباب نیکدستی شده آنها که

آوردن از این ملک و داف میگردند بن حشاشانند طایفه آذرناس را غارت میکردند و هموار بفسطاطه
نزد یک میشد برق سلاح دلبران اینان هر خطه از بنجره های قصر سلطنتی فسطاطه بدیده میشد و از
هیچ طرف امپراتور بخانی نبود ملک دوم محصور شده بشهر فسطاطه و باقی ماندن یونان و ایالت افریقا یا چند
بلد از بلاد بحری واقع در مواحل آسیا ما بین نهر طر اینان بر چه جای نیمی که امپراطور قصد فرار نماید و در خفا
اسباب فراهم آورد که با خزان خود بکار ناز رود و در آن ناحیه دور دست قلاع امپراتور است شخص خود را
خزان امپراطور را بپنهان بر بند و کشته را بدربار انداختند و در شرف حرکت بودند که مردم از قصد امپراطور
خبردار شدند باطلی برای آنها حاصل شد و بطعن ایرخاستند که مانع حرکت امپراطور شوند خلیفه ششم
طرف اهای را گرفته امپراطور را مجبور نمود که بکلیسک ایا صوفیه رفته عهد کند با هر سخنی و بلائی که بر سرش
آید شهر فسطاطه را در هانتابد با آنحال مسافران حامل خزان هرگاه بوس در بانی و طوفانی گشته بعضی
و برخی بدست عساکر خسرو افتاد و برای شاهنشاه ساسانی آوردند و کج باد آورد که از مفاخر خسرو میشمارند
هزان خزان هرگاه بوس امپراطور در و است

هر کلبوس چون بد فرار ممکن نیست ناچار باز میلاش فساد و مضم شدا از قسط نیت بیرون آمدن برای حفظ شهر
بعضا و استحکامات آن و بوعازی که آنرا از اسپانجا جدا میکنند اعما و نماید خود با هر قدر فسون که بتواند جمع
آورد بکشتن نشیند و بمملکت دشمن حمله کند و فقط بر نری و عزیزی که کار امپراطور داشت رتبه و تجر بها بود
و نشاط وی در دریا که میتوانست از هر نقطه غفله ضربی وارد آورد چون هر کلبوس این قصد خود را ^ظ
نمود مردم و خلفه هم بنص او ایستادند و با اجازه دادند زخارف کلیساها را جمع کرده رتبه زدند
از دفره فرار هم آورده بشیر بقیه شون پردازد و روز دوشنبه عید فصیح از سال ششصد و بیست و دو حرکت نکند چنانچه
کردند و سفاین امپراطور بسمت جنوب حرکت نمود و بانکه باد مخالف مهوز بد بسر عشار در پای ^{سپاه} اتره و بوعازی
عبور کرده بخلیج اسپوس که در زاویه بین آسپای صغیر و سوریه واقعست رسید و این نقطه را خوب اختیار کرد
بودند چه عدّه قلیلی در آنجا میتوانست با کثرت مفاومت نمایند چنانچه بود که بچندین ممتداه داشت و بر ^{سپاه}
صغیر سوئیه و ارمینستان قصد بد میکرد علاوه بر این در میان دریا و جبل دارای زمین مسطح بود برای حرکت
فشونی مثل قشون هر کلبوس کافی میتوانست رانجا احاطه کرده را با قبل و قال و حرکان جنگ که و قراشایان
ولی میدانست دشمن چندان دقتی او را نداده نمیکند از چنانکه برودی شهر بیز فایح اورشلیم و مصر را بخلیج ^{سپاه}
اوفر سادات و بعد از حرکت که از شرح و تفصیل آن خبر دسفی نداریم در ناحیه کوهستانی حدود ^{منا}
جنگه مابین فریجین و سستاد در دوان جنگ شهر بر سر شد مغلوب شد و از زمان فون امپراطور فریجینان ^ف

این اول ظفری بود که برای رو میها حاصل گشت پس از آن چون چیزی بر منان نداشتند هر کلبوس با فتنی از فتن خود به سطن طنبه مراجعت کرد

سال بعد از طرف دیگر مجدداً شد هر کلبوس با خان قبا بل خرو و چند نفر از رؤسای پشته همدست گشتند و ماه مارس امیر طو را از راه در کاسپا با پیچیدار و نفر به طرف ایران و از آنجا به بندر لپا با از نیکا در این محل از همدست های هر کلبوس با و مدد رسید و با عساکر و فتنی که از بلاد بحر جمع شده و نفر بسیار عده آنها به صد پشته هزار نفر رسید و از داور عبور کرده بار منستان حمله نمود و خسر چون این خبر شنیدند چهار هزار نفر به آنجا آمدند و در شهر معبر کانرا که که شاید در محل خرابه تخت سلیمان باشد قرار گرفت و حکم کرد و دو سده فتن و دیگر که در داری شهر بر و شاه از پیش فرستاد و آنجا باو ملحق شوند و به جلوس میرا طو پرتازند لکن از دو سده از دود و بموقع حرکت نکردند آنکه هر کلبوس بر آنها سبقت گرفت و از او منستان با درویشی آن آمد و بطرف کانرا که که در آن محل باشد هشتاد هزار مصاف هم پیش فراتول امیر طو که از آن ساراسن بودند بار دوی خسر و نزدیک شدند لکن پادشاه شانشا شتابان از آن مکان حرکت کرده بطرف جنوب از اردلان گذشت و بجایال را گرس و سید و از منشا که هر کلبوس با آن مایل بود و حائل نمود لشکران چون این حرکت را که نوعی از فرار بود دیدند متفرق گشتند هر کلبوس آنها را تعاقب کرده و هر چه توانست از ایشان گشت و مقتضای امیر طو رسیدن بخیر بود لکن کوشش هر کلبوس در این باب پیافیده شد چه خسر و تا بموقع قبا بل از دریا بجان و دشت غریب و نامی داخل جولان خود فرار داده در هماغه و در سبک کرد و دشمنان بهر مینمود در این بینها منستان آمد و هر کلبوس در دکه آبا این فصل در در ملک شمن بسر دایم امنی گشتا شد لشکران امیر طو را در مختلفه اشند لکن بنا و ابرئقال گذاشت از نوریه استخاره کرد مراجعت مناسب مدین هر کلبوس از داور بر گذشت منستان در البانی بسر داما چندان آسوده زبر که در عرض راه آتشکده ها و خرابه کرده و اثر مینر را که بنا بر مذهب در دشت با بهیشت روشن باشد خاموش نمود و نیزه ها و دهکده ها را آتش زده و اهالی را با شمشیر برده بنا بر این کینه مردم ایران نسبت به بهمناشد شد دنبال او را گرفته برای حرکان امیر طو در مواقع مینر اشیدند و هر روز مبلغی صد مایه و او را و میباید اگر چه وقعی بای جنات بنیان میآمد هر کلبوس غلبه مینمود خلاصه هر طور بود امیر طو بدو از سبب حش به البانی رسید در حالی که پنجاه هزار نفر اسیر همراه داشت لکن بعد از رسیدن بان محل یا از جهنم و فلب با بلا خطه منصف اسیر را آزاد کرد و طبع و غذا داد و بر پنجاه هزار نفر خاصه و فصل از منستان خالی از اشکال نمود و در فتن پاکشتن آن جماعت نیز امری شنبه مینمود

در سال شصت و بیست و چهار میلادی خسر پیش رفتی کرده قبل از آنکه هر کلبوس از البانی حرکت کند که سده فتن و خشی با آنکه سر او با تحمل روانه نمود و مقتضای خسر و آنکه در فصل مناسب جنگ هر کلبوس با در ناحیه در دشت نگاه دارد لکن سر در خسر که سارا بلا گاس نام داشت از شمن توانست و دشت فتن حرکان هر کلبوس که در مغایر و حفظ نمود و در کوهستان با اند و باد شمن و بر شش دفع امیر طو رسید به خود و از آن محل بیرون کشید و داخل ایران شد و از راه جنوب از ظاهر از جلگه های کار و داور و دهه آن نهر بود و فصل امیر طو را بنیکه در سبقت بطرف جنوب پدید آمد لکن همدست های هر کلبوس که تمام داشت از او باز ایوب و مبلای این حرکت نداشتند و راشای فرمودند که چه تر بی این امانا پدید سده لشکر ایرانی با سر و از ها قابل امیر طو و نزدیک شده فتن و فلب او را با اعلام و انهدام تهدید نمودند هر کلبوس چنین وانمود کرد که با کمال اغتشاش فرار میکند باین ندر و نفر از شمر ایران را با خود و بر و نمود و با سانی آنها را عفت نشانید پس از آن سر داور ستم که شاهن باشد حمله کرد و او افسان فاحش زاد با نواسطه داهی و سطران برای او باز شد بار دیگر بخوبی خسر و بدخشا تا در این وقت همدست ها امیر طو و دکن از او کشیدند و با وطن خود باز کشیدند و اینها شکست خورده بار دیگر جمع شده در صدد منع هر کلبوس بر آمدند امیر طو در محلی که اسم آنرا مود خن ایرانی سالبان ثبت نمود و بار دوی شهر بر دشت چون زد و ضامن صبا و زو جان سردار و اهالی را که از بالای با مهاجرت میکردند بدین عدم فرستاد و نزدیک بود سردار نیز دستگیر خلاصه از لشکران ایران باقی ماند با حالک اغتشاش راه فرار پیش گرفتند و هر کلبوس بنعاقب از آنها پرداخت و اینحال از منستان آمد و دشت سترحت شد امیر طو با فتن خود در خرابه سالبان رحل افامانداخت

سال بعد در اقل بهار هر کلبوس با فتن خود را حرکت داده آن رشتنه جبال مرتفعی را که در مناصب دژها و ان و نه فرهای که بدجله علیا امیرین دفاصله مینباشد قطع نمود و در نقطه که هفت و زده از سالبان دور بود از شط عبور کرد و از ولایت از این گذشته بطرف مغربانده بلاد مارنیر و پلیر و آمدن امتحان نمود شهرهای خرو و در این سال مینکشت که در دشت ایران در حیطه تصرف داشت هر کلبوس را آمد فراتر نامه مجلس شمشاط طنبه نوشته از حال و فو خان خود آنها را خبر داد و از آنجا که اعضا و اجزای مجلس مزبور یکجا بود از امیر طو خود خبر نداشتند البته از وصول نامه هر کلبوس با اطلاعی که از حال و کار او حاصل نموند خیلی خوشوقت شدند اما این فراغ حال و آسایش امیر طو درم چندان دوا می نداشت چه هنوز ماه مارس تمام نشده بود که شهر خرو در نام دار خسر و قدم در میدان جنگ نهاد و معبر معمولی فرات را منصرف شد و راهی را که هر کلبوس برای عفت نشستن خود مفتوح میدانست مسدود نمود و جسر روی نهر را شکست و

باخراب کرد امیر بطور ناچار دو کار شرط بپوشید و کردش بر این داشت تا گداری یافت و از آن گذرگاه فشنون
ب ساحل دیگر انتقال داد و از راه (ساعوزانا) و (ژرمانسا) نشانیان به سیلپی و فشنون سیلپی نجات
دوم و در باز دلت بود و از وضع آن حال نیز امیر بطور آگاه و در اینجا ممکن که باو مدد رسانند
باب دلت بمالکت خود رود چون این سفر به دشتنای وسیع و رود های سریع البحر بان داشت برای
اعمالی نظامی مناسب بود و کار دفاع را آسان می نمود هر گاه بوسه در ساحل همین رود ساروس و زرنه یکی
واحد که بواسطه آن می توانستند از نهر عبور کنند اقامت کردند شهر یزد هم در آنجا بود و در ساحل دلت
نهر لشکر بان خود را جاد و نهر اندازان و صف جلودگانش اسباب فراهم آورد که دشتن را از نزدیک بشنود
طرف مقابل کشاند و کار را با بخارسانان که مانند پل بدشت و بهما مشکل و خطرناک شد اما هر گاه بوسه
شخصی کوششهای فوق العاده خود را نگاه میداشت چنانکه بکنفر ایرانی تنومندی را بدشت خود بعد از
مبلغ کل برود خانه انداخته پسران با معتمدی از همراهان در حلیه بشکر بان بران حمل کردند و
نهر بان را از بلاندان ایرانی وحشی او را دست نداده بخونری و اعدام خصم بر داشت جنگ ناشی طول کشید
و کار بکسر نشد و شهر یزد داشت از بخار و محاربه پیشرفتی برای او حاصل نمیشود و نشانیان از سیلپی حرکت
نمود هر گاه بوسه چون خود را آزاد بداند کوه نروس گذشت بطرف میبانش (سپاس) که برود و هلبس
و افشنون رفت و میبانشان را با آنجا یعنی در فلک پادشاه در راه میبانشان را بپس برید بنا بر سطوران و توان
موقعی خوشتر از این وضع خیلی مغیر شد و برای انتقام از هر گاه بوسه خزان کلانها عیسوا را کرد
ملکت او سکین داشتند ضبط کرده کافولیکها را بچو نمود که طریقه استودی اختیار نمایند

سال بیست و چهارم جنگ و لشکر ایران و روم در سپیده نوز معلوم نبود که غلبه و پیشرفت با کدام طرف
خبر پرویز هنوز سورتیه و مصر و آنجا صغیر را فاعل و دوشالند در حیطه تصرف داشتند عساکر ایران
ناز و یکی فطن ظنیه برین شاهنشاه سامانی را بلند داشتند لکن از طرف بکر فتون دشمن در اراضی
موروثی او خیال پیش آمده و بهین سر از خسر شکست خورده بلاد و فلا عش را خصم سوزانده و لا باث
آبادش خراب شده و ضمت آن نیز معلوم گشته که هر کلبوس حرف می شنیدند و اگر ضربت محکمی با و وارد نیابد
بجمل بواسطه حمایه جدی صدمه زیاد با ایران وارد آورد بنابرین خسرو پرویز مقصم شد که هر طور هست
جنگ با آنها رساند آنچنان جنگی پیچید که آن تغییر کلی در اوضاع عالم اندیش بلخی از غلامان باهاالی خاد
فتون ضمیمه لشکر بازان ایران نمود و خان قبیله آواران نیز با خود متفق ساخت و جنگیان خویش را دور دست کرد
بکدامسای برای مواظبت حال هر کلبوس در آسپای صغیر دست دیگر را با ثقات قبیله آوار بجبهه نخب فطنیه

دست اول داد و بخش فرماندهی شاهین گذاشت و دست که باید فطن ظنیه را متوجه پادشاه برادر سپرد بجای
نخب است که هر کلبوس با آنکه از قصد خسر و ناخبر بود بجای اینکه اقدام بجوگر ی او نماید بیخود رکار خود قرار
داد که همان اسباب شهبول علی و اجرای مقاصد شاهنشاهی اش اگر بدهر کلبوس مشون بخود راسه فتمت غو
بد فتمت بار که فاع پای بخش خود فرستاد فتمت بکمر داد و بخش فرمان برادرش بنود در فراد داد و او را ام
کرد که بشاهین روبرو شود و مضاف دهد و خود با فتمت هم بیاچند دور دست از یکاه رفت و مشغول اعما
که چندان بطیعی با او نبود داشت

امیر طو و روم از کارها تنبکه در آن وان نمود یکی این بود که فیابل خرد با بیکل خود طالب بدخان آن عشا بر کینه ^{فایت} نام داشت و غاشو چای پند نفیس بود در پیش چشم مأمورین ایران که مستحفظ آن شهر بودند با امیر طو ملا نموده بکدام مبلغی جای پلوسی ناجی از دست هر کلبوس گرفت و ملا زمان امیر طو و خان خرد را با نشریات تمام پذیرفتند و خلعتی باو دادند علاوه بر این هر کلبوس دختر خود را نامزد خان کرد بلکه مستحفظان بسیاری دخترهای ^{صفت} باو نشان از آن که نیک مفعول کرده و درست بکار بکار امیر طو بر دارد خان دشمن از جهنمای امیر طو را بدو ^{نقش} خشود کرد بدو خلیج هولناک هر کلبوس مفعول و مخدش و جنگبان خود را بمدر و میا آورد و دولشکر با بد نفیس حمله کردند و آتش را محاصر نموده کار را بر اهالی تنگ گرفتند و بن بین سارا بدو لگاس با هزار نفر بنادیر داخل شهر شدند و میوه ها و همدست های آنها دو چار و اهر کشته از محاصره دست کشیدند و رفتند و مقابله این حال بود و در واسطه صغیر با شاهین و بر و شد اتفاقا در آن حال تکرگ بنای یار بدینرا گذاشته آن در مقابل صورت عساکر ایران بود و بانها از پت میفرستاد و میفرستاد و بنای از بن صدمه محفوظ بودند لهذا بیشتر با آنها در بسیاری از لشکریان ایران را کشند و خرد از این معنی سخت غضبناک گشت شاهین بشدوی از غضب خرد بر سبب که روزی فانی که ناخوش شد و درخت بد باو عدم کشید خرد حکم کرد جسد او را حوط نمائند و بداند آوندان از آن پیکر روح انتقام کشد و غضب خود را فرزندانشان

در سطنطیه نیز عساکر ایران را پیش فرقی حاصل نشد شهر برادرش السلطان باخا ز قبا بل او را معاهله کرد
او را بران داشت که بزیای تخت دوم حمله نماید پس قشوقی مرکب از عساکر و حشی آوار و اسلاو و کیمید و بلغا
و طوائف بکر از معبرهای هموس و جلگه های ترس کد شدند و به جارا غارت کردند و در عابا ناچار از جلو غارتگر
فرار نمود. بشهر پیاه بردند و با استحکام بلاد پرور اخذ کردند و شهر را در شش محوطه ماند قبا بل و حشی آبادیهای ^{وین}
شهر را خراب کرد و بشهر حمله نمودند با آنکه هم از راه خشکی و هم از راه دریا با محله پرور اخشد شهرشان سرچ و باد
شهر کارگزشتد سوار فایقه که بمحو اسناد داخل شهر شوند و چار خرابی کشته با آنها را بطریق مساعد نمایند

در همان محلی که از آنجا برآورده بودند گذشت

رسم است که سلاطین روزی که از آنجا برآورده بودند و بزم (شهر و به) مهم
 حال داشتند به رعایا مخصوصا بواسطه اینکه او سبب خشم چنگ شده و بعد از آن هم خشم و ضعف و مصداق
 سوگواری که چندین هزار خانواده را نابود و از نابود و از رعایا خسته بوی ساق و فراغت پشیدند و گذشت که مهر و محبت
 پادشاه تازه وارد دل گرفته بدعا و شای می میرد و خشمند خال که کن زندان ها نیز اگر چه مصلحت و لذت نبود بر سر
 رعایا با هم فرود فساد و بزم برای جذب قلوب و رابندای سلطنت خود بکار دیگر هم کردند و آن مقام نمودن
 از هر قسم عوارض و مآلثات بود و خیال داشتند که زنده بمانند تا سال از عتبت چیزی نبرد
 این کارهای شهر و به شاه بعد از آنکه بکار کرد که در خوبی آن جای تا قلیست آن آنکه بنا بر این
 عدل و داد گذاشت و با شخصی که در سلطنت پدرش مظلوم واقع شده بود و بدین شهر و مالدینت فساد و فحشا
 خسرو را ازاد و رها کرد و مغز و این او را باز بر سر کار آورد و در عوض صدقانی که با آنها وارد آمده انعام و جایزه داد
 و نا اینجا هر چهار سلطنت تازه دپا به شد اسبابا میداد و او بود و با آنکه ایند اخوش عاقبت بنظر نپایانده بود
 رفاه میکرد و فقط از یکجهت احوال خوف و ترس از سلطنت و بدین جهت شهر و به سر در بر سر که آن پادشاه
 قلی و زمانی قبل از آنکه کشته شود فصلی از او داشت ظاهر شهر و به از شریطی که شهر و به برای صلح با ووم فرار
 راضی نبود بلکه علامی بدینست که در منع اجرای آن شرایط ساهی شد در سلطنت شهر و به شهر و به حکومت
 و لا پان غریه و سروری شصت هزار نفر فزون داشت شهر و به و با بلطف و مهربانی حرکت کرد و حال شهر و به حال آن
 و وضع دینی نبود و ممکن که طرف سوء ظن واقع کرد و دشمنی که شهر و به خیالات بلند داشت اما دان و فخری
 از او ظاهر نشد و بی سر و صدا و رولا بان حکومت خود ماند و ضمتا با امپراطور و روم بنای سازش را گذاشت
 شهر و به با فساد و بزم بعد از چند ماه سلطنت نیکوای اول کار و از دست داد و حال در دپا به مردمی و مروت
 و انصاف و عدالت بخت و بخت یعنی پیران خسرو و بزم و که برادران او بودند تمام مآبکشت آنها بر وایت مخالف
 از چهل نفر و کمتر از پانزده نفر نبود و خلاف و خطائی هم ننوده که فساد در بخت خون آنها معذور باشد که
 سلسله های سلاطین مشرق زمین بعضی باین قسم قتل عام غارت داشتند و برخی برادرهای خود را کور میکرد
 لکن در ساسانیان هیچکس از این دو رسم مرسوم نبود و آنچه ما میخواهیم چنانکه این کار معلوم کنیم نمیتوانیم
 میگویند برادرهای فساد هم هنرمند و قابل و کافی بوده اند شاید با بنکاه آن پیچاره ها راه دپا به عدم پیروان
 خلاصه اگر بعضی نظر ها ملاحظه شود شاید بگویند در صورتیکه فساد عمری طولانی میکرد و فرزندانی بسیار
 میآورد این برادر کشی برای او و عمل و لذت سلطنت صرف و فایده داشت با خبری چندان بران مرتب بود

(لکن چون)

لکن چون او خود بنزد واهی و عمر ننمود این خون بر می نهد و سلسله ساسانیان را نداشت و دولت عجم
 ضعیف و بی قوت ساخت شهر و به با فساد و بزم چند خواهر داشت و از خواهران او دو زن هنر و شوهر نکرد و هم
 یکم پوزان منعت اسم دیگری از او بدست و پوزان منعت از او بدست بزد که بود این دو دختر از قتل برادران
 منعت مصیبت کرده و هم در م کشته بخت پادشاه رفتند و او را ملاقات کردند و کلماتی گفتند که خیلی جانکاه و
 انگیز بود از جمله گفتند هر چه در منزل سلطنت او این داشت که پدید و برادران خود را بکشی کشی و در ظرف چندین
 مصداق این اعمال شنیع کشی باین امید که سلطنت برای او و اخلاف او خواهد ماند بدانکه هر چه باین هر قدر
 عاقبت با بد بگیری و در محلهای که بی خلاصه اهد که از این سلطنت منع شوی و از این دولت بهر بری
 این کلمات در فساد بخت کرد و بدینوسیله گفتار ایشان از خان نموداشت و بخت و نایخ خویش را بر زمین افکند بعد
 از آن خزن شد و با غرض او شده نتوانست بکار سلطنت رشت سپید که کند و در بی چند با هال گذراند و پس از آنکه
 زمانی برد مصنفین مشرق کوبیدند و فوذا العاده فساد را بکشت لکن او نیکو و دومی خلیفه اسکندر بهر میکوبید
 در زمان سلطنت فساد ناخوش طاعون در ایران بر و زگر و بسیاری از مردم را هلاک نمود و خود سلطان هم بهمین
 مرض در گذشت و مدت ملک و با خلاق شش ماه با عفت ماه و هشت ماه بود و بعضی هم هجده ماه نوشتند
 شک نیست که در زمان فساد و بزم طاعون در ایران بر و زگر و و مورخین عرب در بنیاد یا او نیکو و
 متفق میباشد و از شدت این مرض چیزها میگویند چنانکه گفته اند در و لا بانی که طاعون بر و زگر و نصف
 با تالش اهل آن ازین ناخوشی تلف شدند و باین واسطه چند صد هزار نفر از جمعیت ایران کم شد مشرق و به
 دپای از وفات مبتلا باین بلیات میشود و مراجعت کردن جمعی در ماز و خلیفان اسپای صغیر و سوریه و
 در خالی که در چار ننگ سنی نیز باشند باید بقاعده توبه باین امراض نماید
 از روی سکه های فساد و بزم سلطنت او باید یکسال طول کشیده باشد یعنی در ماه فوریه سنه شصت و
 هشت میلادی جلوس کرده و ظاهر در ماه ژوئیه سال شصت و بیست و نه در کشته سکه ها بیکر با و
 نسبت میدهد خیلی شبیه بیکه های خسرو و بزم وارد شهر بزم میباشد و عیار آنها اینست (کاوا
 فروز) رشتن مرغان بد و رشتن روی سکه یکی است منع و نیست لکن کردن بند و مراد پادشاه دوشه
 است چشم فساد و بزم در شش موی سکه های زمان شاپور و بزم و سکه های سلاطین بعد از آن زمان
 و نیک ظاهر و نمایانست
 بعد از فساد و بزم سلطنت پسرش اردشیر بزم رسید و او طفلی هفت ساله بود و بقول بعضی یک ساله
 و بزرگان مملکت که او را با سلطنت برداشتند فیم و نایب السلطنه برای او معین کردند و نایب السلطنه هم

(نام داشت)

عربان است منظور از دولت بکر طه و بعثت حضرت خواجگان کاتبان محمد و مصطفی صلی الله علیه و آله
واعلانی اوای سعادت انهای اسلام

مستور کتب گوید حضرت محمد صلی الله علیه و آله در حقایق عربیان پراکنده بودند جمع نمود مطابق با آنها
کرد که برک و جهان عرب را غلبه نمود و بمقامات عالیه آنجهانی مطیع و امیدوار گشتند بنا بر این
مسایب هیچ قوی نمیتوانست در برابر آنها پاداری و مقاومت نمایند و در هر حال و هر نزاع و جدال غلبه
بود

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی مبعوث شد نیکو خشم و هم را کلبه بر با هم می کشید و در
سال فوج قتل پر و بر یعنی شصت و شش فوج ظاهر حضرت رسالت پناهی از تمام
و مشایخ قبا بل عرب بیشتر شده بود و آنحضرت و سال بعد لشکری بفرستاد دولت و م را بمیدان
دعوت فرمود و قبل از حلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم استعداد دولت اسلام بانجام رسید که توان
سوی هزار نفر جنگی و معرکه حاضر نمایند در زمان اغتشاش داخل ایران خاکم ابرایی بن و منذر پادشاه
آن سرزمین را که در ساحل غربی خلیج فارس حکومت میکرد حضرت مقدس نبوی مطیع نمود پس بزجر و فوجی
بجست سلطان ایران نشاند و در مقابل خود در یک از یک طرف بجهت سفلی فرات دست را کرده و دست
دیگر را بجانب سوریه و فلسطین بلکه بروی آن نهاده و بمالک بزجر دهد بدینمود و در چنین حالی
خود نیز بواسطه جنگهای داخلی و خارجی و چاراضع و بختی کشته شخص سلطان هم بواسطه جوانی و عدم تجربه
برای برابری فاروسای عرب کافی نبود معینا چنانکه شرح آن پیاپی فوج تصور کوشش کرد و سخت مقاومت
نمود و با آنکه متصل شکست بخورد و فریب بیست سال رجعت پامش و در دست از کار نمیکشید تا آنوقت که
جنان از یکان و همدست های خود اوضاع و خصوصیت طرف مقابل گشت و طومار سلطنت عجم را در دست

فصل بیستم

مطالب بن فصل بنابر حلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال عرب جمع شدند
عرب ثانیاد خلافت ابوبکر خلیفه اول فتح جبر فتح ابکر ناخن ناز و پوناچی و قهر جبر شکست
اعراب جنگ بویب شکست مهملان بواسطه الشق کوشش و بکبران جنگ فادسیر شکست کرا
ایران منار جنگ حرکت سعد بن ابی وقاص بطرف طیفنون قرار بزجر و آنحضرت طیفنون جنگ
جلولا فتح شورش و دست اندازی بغاوس احتضار سعد و قاص جمع کردن بزجر و فوجی در نهاده
جنگ نهاده قرار بزجر و فتح بعضی ابلان ایران قتل بزجر و اخلاق بزجر و سکه های

بزجر

قدتی که عرب بواسطه وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کمال سرعت حاصل کرده بعد
از حلت حضرت محمد اکشت و زمانی که بزجر بر سر سلطنت برقرار و مستقر شد شنید که رسول اکرم
در کشته و اعراب کلین بنای طغیانرا گذارند و از دین اسلام برکشته و باز سر خود شده خلاصه اسلام
قوت مان حضرت فاطمه مآب را انداز و میبایست بدان همچنان فقط بجهت وجود مبارک آن حضرت بود و پیر
و جانشینان آن بزجر و آن حرکت و اثر را میتوانستند املا دی دهند

اصحاب پیغمبر در عقب بن جانشین آن حضرت تعجب نمودند و ابوبکر را که از صحابه و پدید و غایب از وجات حضرت
بود خلیفه خواندند و او قلبی قوی و شجاع و خلفی معتمد داشت و معلوم میشود که از عهد رفع مشکلات
که در پیش است میباید اما از آنجا که شصت سال از عمرش گذشته و خود نمیتوانست تحمل مناصب جنگ شود
سرداران قابل و بکار انداخته و در ظرف چند ماه اغتشاش برپا شده را رفع نمود و چیزی نگذشت که تمام اهل
بامشای قبیل غنای خلافت او معترف شدند معتبرترین فوجی که خلیفه اول در مقابل داشت مسلمان بود که
دعوی نبوت میداد و جمع کثیری پیروی میکردند ابوبکر با چهل هزار فوج و مسلمانان استعدادی که میتوانست
باعث اگر خلیفه اول رو برو شود چنانکه در تلاقی اول این چنین قرار را غلبه شایسته و هزار و دویست نفر از آنها را
رسانید لکن در وقت هم ها که اسلام غلبه کرد مسلمانان کشته شدند و خاندانهای بخت الله خیر این فوج خود را با غنا
کرا و دشمنی کفری بدین طریقه بعد از اتمام کار مسلمانان عشا بری که تا آنوقت سرکشی میکردند مطیع شدند
و خلیفه اول خود را از کار داخل فارغ و بدینچال فوجان خارج افتاد

در سال اول یعنی سنه شصت و شصت و شصت میلادی ابوبکر ایستاد و بود که لشکر بجهت شرق فرستاد و بایک
مغربی آخر الامر بهر دو جانب و آن نمود سنه بطرف سوریه و سنه و بکر بجهت حیره و در آنوقت باس جانشین
نعمان بن مسعود در حیره و شعبه غربی فرات فامنه است و این ناحیه کلین در تبعیت دولت ایران بود خالد بن
ولید سرور فوجان مأمور عراق با حیره و هزار نفر لشکری از وسط صحرا بکنار شعبه غربی فرات آورده و در عرض
سوی و صد یازده سپه مشتی و شش بنی شیبان که ابتدا تابع اباس بود و بعد سزا طاعت پیچید و مسلمان
شد خود را در ظل خلیفه اول قرار داده خالد را کشت نمود و آن سردار بزودی بعضی از نوای حیره را
منحصر کرده و از نه فرزند و پسران آمدن تابریای تحت حیره سپیدند و در آنجا فوج حیره که مرکب از عجم و عرب بود جنگ
بخی با عساکر اسلام نمود و این اول مصافی است که مسلمانان باز در شهادت داده اند از فوج حیره ابراهیم ناما
سوار بودند و سرداری داشتند که اعراب اسم او را اسد صوبه ضبط نموده عده این لشکر ایرانی را ضربه محکمه زدند

شهر حیره بالشکر بان ابران مضار داد فزون ابران اگر چه از وقت ظهر تا غروب با کمال اینداد کی جنگ کرده اقامت دار
 کشته شد و شکست خورد و ندو نایا از فراغ عبو نموده بطبقون باز کشند اما خاشاک به کوبانها وارد نیامد
 زیرا که اعراب بی نمودن حمله آنها قانع شده در شام کوبانها اصراری نمودند لکن بواسطه این شکست
 مزبور و قوی در تخت اختیار اعراب قرار گرفت و ایشان جهت غارت خود را تا جلد و حوالی پای تخت امتداد دادند
 سال ششصد و شصت و شش بهار دی در رسید و دولت ابران بهای کوشش جدید کرد بدین صفت
 نفره کشی جمع کرده و معین که بعضی سرداران زمان بود صاحب اختیاران فزون فرار دادند و مجدداً از فراغ عبو نمودند
 داخل سواد شد و احوال را بشورش دادند و دنبال عساکر عرب را تا غایت فرار و دست جمع شده و محل مخفی
 جانب خود فرار داده بودند و خلیفه ثانی بر حث بار خدای مجاهدین اسلام را در سواد یی هزار نفر رسانید و سوار
 آنها را بعد از این و قاصد در پیشانی از غنای که برداشته و کشتن سعد بکل حالت دفاع اختیار کرده اردوی
 او در خارج شهر فادست بود و از دو طرف نهی که از فراغ منتهی شد و بطرف جنوب شرقی و در پای نجف جریان
 آن اردو را حفظ می نمود سوار عرب بعد از آنکه می توانست وی سبب نشینند ناچار از قلعه فادست به بالا
 آنها پیچید و دستور العمل برای عساکر میفرستاد و سیم بجهت اینک میخواست اعراب و بر و شود مجبور شد شعبه شرقی
 رودخانه را که با سیم العنق نام برده اند با خاک و خاشاک و پی پر کنند تا بنواند عبو نماید اعراب برای ممانعت از این کار
 اقدام نکردند سوار ابران چون خود را مقابل دشمن آورد طوری که مصلحت میدانست صف آفرینی کرد و لشکر را تقابل
 و جناحین فست نموده خود را فزوده و تحریل و تشخیر سپاهیان در وسط قرار گرفت و اختیار مهمی را به ثلث النور گذاشت
 و میسر یافت و سوار که هر یک از بر و سوار بقاعه بیست و چهار هزار فزون و هفت و پنج فیل داشتند اعراب دارای
 چنین ثقیبی نبودند سعد بن ابی وقاص خالد بن عرفطه را بجای خود سوار جنگ فرار داده و خود از برج قلعه
 فادست به مواظب بود و احکام میفرستاد و فال از ظهر شروع شده تا غروب تا فتاب طول کشید اعلام بشروع
 جنگ بانگ الله اکبر بود که سعد از برج قلعه این کلمه را بفرار داد و نمود سوار عرب پیش آمد فزون ابران فیلها را جلو
 طاندند و همان تدبیر و فتنه جبر را بکار بردند سپاهای سواران عرب قرار کردند و فقط پیاده ها ماندند بنظر میآید
 که بالشکر بان هم باشد چنانچه در جناحین پیش بودند طلحه و ابی اسلم نیز توانستند کادی از پیش بزنند و شکست
 وارد آمد بود اگر عاصم از سران عرب بحکم سعد سینه از سران از و جمعی از پیادگان از اینک فیلها میفرستاد و نیز آنها
 آنها را از نخ می کردند و تنگهای آنها را باز نمودند و فیل سوارها را بر زمین انداختند و با وساطه سواران عرب
 از خطو جینند و لشکر عمر اعف نشاندند چون شب شد فزون ابران مغالاً بار دوی خود باز کشید و درین روز
 که معروف به روز امانت میباشد عده خسارت با عراب وارد آمد چه با قصد نفر از آنها مقتول کشته و بهین

شماره پنجم از خصوص ایشان

روز دوم جنگ میان قدوسی و قیس کرده بود یعنی لشکر ابران و قس قس از راه عفرین فتنه بود و درین روز
 از سواد تهر برای عساکر عرب مدد میسر شد از آن ابرام الله اغوار خواندند و جنگ و روم الله اغوار چنین نظر
 سپاهیکه چندان شگفتی نداشتند زیرا که اعراب منتظر بودند که لشکر عربی حمله بر آنها رسد و فزون ابران هم از
 ازین حال بیخبر بود و با نامهای فتنه فیلها خود را تمام کند و چون فیلهای آن روز پیش شکست و خراج بر وقت بود و فیل
 وقت صبح بر دو خود های مختصر و جنگ های فن پیش گذشت و در این کمره دارها هم برای عجم صرفه حاصل شد
 بلکه ضرر کرد و ندان معنی که دو نفر از سوارهای سپاه امیر ابری کشته شدند یکی بنده و آن دیگری بهین و آنجا
 بعد از آنکه فزون اعراب قوه خود را کافی و کامل دیدند بنام صفت عساکر ابران حمله بردند و مجاهدین عرب بعضی
 اسیر بودند و برخی بر شتر نشین و شترها را با تار تیر و شمشیر کشتند و فیلها را اسیر و سوارهای ابران را
 حال را پیدا کرد و ندان اعراب از فیلهای حقیقی عبو میسپندند و میسپندند و منقرض کشند لکن پیاده ها حکم اینستاده
 و سوارها هم بعد از زمان با جمع شدند و دستم سردار که سر بران بود کشتار کرد و نجات یافت و شتر و اسب
 لشکر ابران عجم از شکست آمده کشتند لکن هر کس میدانست که کار مسلمانان پیش است سپاهیان ابران را رنگ
 و روی نیست چنانکه مقتولین لشکر عجم ده هزار نفر و بیار میآمد و کشته گان عرب بیش از ده هزار نبود
 شتر و اغوار ابران را بنیان مبلوگ میشدند تا فیلها را در و بار و بجهت که دند و فتنه صبح روز سیم که روز عاصم باشد
 آنها را میماند و در اندام اعراب هم خودشان هم اسبهاشان تا فیل مانتوس شد و دیگر عبو از آن جوانان نداشتند
 بلکه بعضی از مردم ابران که با عراب ملحق شده بودند با دادند که برای آن کار انداختن فیلها با بدین طوم با چشم آنها
 زخمی کرد بنابرین که ابران عرب مخصوصاً فیلها را هدف سهام خود فرار داده و از جلد و فیل را که سر سینه بودند
 و چون فیلها را با ما و فیلها کشند و از سر عین کشته بشود بطبقون باز کشند بعد از آن فزون طرفین
 با هم دستگیر بیان شده و سوار در تمام روز با شمشیر و نیزه فیلها را کشتند و از طرفین هیچیک بدستی غالب نگشتند
 شب شد باز لشکر بان ابران عقب کشیده از سر عین کشته آواها این خود و اعراب فیلها را فرار دادند که شب با سوار
 گذرانند چه ز باد محتاج با سواران بودند زیرا که بنیبه عجم از عرب ها ضعف تر بود علاوه بر این آنها لشکر
 تازه از فادست به کوفه و آنها و زید و کار کرده بودند و شمشیر و شوالی و حجت جنگ آنها را خسته و بیحال نموده و سوار
 ابران میخواستند بعد از این بخواه فزون ابران را از حقیقی بیرون آرند و بیاره آخری شب با حجت باشند و در
 باز میدان جنگ ایندها اعراب قوی بنیبه و فتنه این مطلب شده نداشتند این مقصود سواران ابران حاصل
 شود باین معنی که دو نفر از و لا و دان و سواران عرب که با هم و عمرو بن معدیکرب باشد بار شتر مختصری از عفرین

کنند و نارنجی باور وی عجم حمله کرده ابتدا اغتشاش کرد و گرفت بعد اغتشاش مبدل بخند حسابی شد صلاها را
 بلند کرد و فریادها شبیه صدای سینه و شغال خوراک گرفت از این زمان شب لیل الهی بر خوانند چه هر یک بعضی
 نباح سک و شغال است حاصل آنکه جنات لیل الهی بر مصاف و زمعماس وصل شد و این روز و شب برای
 لشکر یاران این خیلی سخت بود معدلت چنین بنظر میآید که روز چهارم ابتدا باز کار لشکر عجم بهتر پیش رفت
 و این خبر به یحیی رسید چنانکه امان از آنجا که باید که اسلام پیشرفت نماید مقدارن فکر را دی از سمت مغرب شروع
 میآید و میل و مشرب را بدست گرفته بر روی بچکان عجم میریزد و اعراب که پشت بطوفان داشتند از این راه که
 چندان صدمه ندیدند بلکه کوشش تازه کردند و صفی از فسون عجم مجبوشد عقب نشینند و از آنجا که عقب نشینند
 بکره زان سا از آب و سوزان یعنی خاکم خورستان بود و بگری بر زان از سردارهای معروف که بعد ها در جنگ
 نهاده اند فرمانده فسون خواهد شد باری صف جنات ناقص شد و سردار کوسم باشد و محل خطر واقع و در
 همان حال باد شدید سرپناه تخت و ستم را پاره کرده بهر عقب که چندان دور نبود انداخت و ستم از شدت باد
 مینال بعضی یار و بنده و فاشرهای پناه برود و شاید در خیال فرار بود که اعراب را و رسیدند هلال بن علفه که چشم
 بهار داشت بندهای بارها را باز میکرد و بندهای انداخت بک از بارها یعنی زین خورده و ستم را مجروح
 کرد و ستم خود را در غنیمت انداخت که ملکه بواسطه شناختن از پنهان دشمن بدید و هلال بنیر از عقب او در غنیمت
 چشم و بر اگر نه بیاحال آورد و کشت بعد از آن بر تخت و ستم برآمد از بالا فریاد کرد که قسم صاحب کعبه ستم را
 کشتم این حرف لشکر یاران را از وایس انداخت و طای خود را با خنده و اکثر فرار کردند و جماعتی که ایننادی و
 نمانا از یاد آمدند بسیار هم خود را در غنیمت انداخته بعضی دشمنان و برخی از محلی که بر شده کشتند اما
 تقریباً سی هزار نفر هم غرق شدند و هزار نفر نیز در نظر روز و شب قتل گشته شده بودند لکن از سلاطین و
 از شهبازان نفر کشته نشد از این فرار و در آخر جنگ فاد سباز و دزهای تخت بشار می آید و شکست لشکر یاران ایران
 از کونا هو ایشان نبوده بلکه طوفان کار آنها را ساخته و حمله ناگهانی سردار و نمان این اتفاق مقلد پیش رفت
 خدا خواهد و بن اسلام آستان باری از نمان ضررها که عجم دارد آمد خشان و خورشید از دست داد و در قش کا و با
 پیش بود

جالبیوس از سردارهای عجم فرار باز او اهنما شد و سعد که میخواست فرخ خود را کامل نماید بدست دهنه فسون از
 عشق بر داده عشق از پان فرسناد بکد ستم بر پان فرار و لشکر یاران برده رسید از این دست و هر روز خون
 نمایی جالبیوس را بقتل رسانید و دست و بیکاری نکردند و در فرار یان خود را بسلامت بطیفون
 رسانیدند

بواسطه شکست فاد ستم بیکر امپد بر کرفتن ناحیه ساحل طرف بین فرات مانند لکن دولت ایران هنوز از کنگر
 استقلال خود مأیوس نبود غیر از اینکه حفظ پای تخت بعد ها مشکل میفتو و صلاح آنکه کرسی و دربار دولت
 و مملکت را تغییر دهند از طیفون به اصطی پای تخت فادیم فارس را بهمدان دارالسلطنت مدی بر نهادنای جز
 ظاهر آنگاه کردند باخشیار برین رفتن از ناحیه درجه علامت سنی و ضعف است و برای شان دولت مضرب و شای
 خیال میفتو ند و امید داشتند که اعراب عجم اگر در همین فند از فوخات فاع شوند باز و زمینها که نقطه دیگر با
 زور خوری داشتند شکست بخوردند در هر حال چیزی که محل تعجب میباشد اینست که یکسال و نیم بعد از جنگ فاد
 دیگر عجم را اسلام با عرب کاری بکار عجم نداشت و در پندت ظاهر دولت ایران هیچ بخیال نمیشد کار خود نهفتا
 (پس زوال و افراط و ولت ماسانی فند بر آسانی بوده و باید اسلام پیشرفت حاصل کند)

اعراب بعد از آنکه یکسال و نیم مشغول بنای بصره و کوفه بودند و فدت خود را در ساحل بین فرات محکم نمودند
 بنای فخر را گذاشتند و ریاست جنات مجدداً بعد بن ابی وقاص نفوذ شد این سردار تقریباً بایست هزار
 لشکر از کوفه بابا را بر پاشا پور آمده آنجا از فرات عبور کرده داخل ناحیه نز و پونامی شد و در جرد چون سهند سعد
 حرکت کرده خیال حمله بطیفون دارد مجلس شورای تربیت ده از بزرگان پرسید در بنوع چه باید کرد و عمو مارا
 دادند که پای تخت دارها کرد و محلی کوهستانی اختیار نمود لکن بزرگ چون هیچ باز کار میل نداشت حرکت را بنا
 انداخت و مانند ناسعد با فونی که عثمان بشت هزار نفر رسیده به سا باط وارد شد و فاصله سا باط از طیفون
 بکر فزاده است آنوقت بزرگ در بجهل از طیفون حرکت کرد و از خزائن که تباکان و در چنل قرن جمع و اندوخته
 نمود پیش از غرق قلبی توانست همراه بر حلوان محل محکی بود در جبال را اگر نیز جرد در آن محل فرار گرفت
 سعد چون حرکت بزرگ را شنید ستم فونی از عقب او فرسناد آنها بر پان فرار و بزرگ در رسید انجم را
 متفرق ساخت لکن کار مصلحتی از ایشان ساخته نشد بزرگ بعد از آنکه سلاطین جلوان رسید باز از
 صد هزار لشکر در خود مهیا حاضر ساخت ستم بجای اینکه پیش برانند و بزرگ در حمله کند طبع مال و
 بجناب طیفون و را بدانجا کشید و وار بطیفون کرد و در آن وقت آن پای تخت اسباب فاع نداشت
 و در سعد بطیفون در سال شانزدهم هجری بود و در ستم چهار صدمه باز دهم از بنای دولت ساسانی
 بدست اردشیر بابکان

طیفون چنانکه گفتیم خزانه معبود داشت و عمارات و باغات خانه های مغرب و مزارع با صفا و چشمه ها
 و گلها و بجانها چنانکه نویسنده کان عربی از شرح و وصف آن انبیه و منظرهای دلکش و جاهای خوش
 و عمارات عالی و اثاث البیت آن و تمول خزانه و غیره خشنه نشوند عمارت سلطنتی معروف بخت خسر بود

تخت خسر و طاق کسری
 معروف است

جوان گردید و باقیه و جنگید و شورش را گرفتند اما هرگز از دروغ و غش و داری میگردید و سرانجام داد که اگر تسلیم شود و از زندان برآید و بنشیند و بنشیند که خلیفه را باز او حکم کند هرگز از قبول کرد و او را ببردند و آنجا در مجلس خلیفه ثانی اظهار عطفش کرده جام آبی برای او آوردند هرگز از گرفتاری و از روی اطمینان با طرف نظر مینمود و مثل اینکه میسر شد و از آنای آید خورد و او را با خود بکشید و گفت آسوده باش و این سخن گفتن خواهی شد هرگز از مدتی چون این قول را گرفت آید از بخت خلیفه بد فواید داده و با بداند از امحوط دارد پس هرگز از عربستان بماند و بعد از آن در اسلام مشرف شد و مسلمانان را اوضاعی او را نصرت نموده از رود کوک تا نهر طاب را منصرف گشتند

تا انوقت فوجان اعراب و خاندان این بواسطه کفایت فایده سعد بن ابی وقاص بود و او نیز در کربلا در اسلام است این سردار کاف و عمارتی عالی در کوفه بنا کرده از همین نقطه خراکان فزون را بهر جا و سنور العیال و دمنده های عمارت را بهر کفایت و معتبر میکرد و مبلغها را بدین داده شود معلوم مینمود و بعد از او دینار حاصل کلام آنکه سعد بن ابی وقاص را معتبر میکرد و مبلغها را بدین داده شود معلوم مینمود و بعد از او دینار چنان مقامی باشد و شش برای او پیدا میشود و جمعی از سعد بن ابی وقاص شکایت کردند و از آن فوج و ظلم و اسراف او چنان گفتند و خدا میداند این گفته ها ناگیا اصل داشته و چندی بر اصل افزوده اند و در حال خلیفه ثانی ظاهر شکایت شاکیان را حفظ نداشتند و او را در آخر سنه شصت و چهار میلادی یا اوایل سال بعد سعد بن ابی وقاص احضار کرد و عمارت با سر و پای او در کوفه گذاشت و آن عمارت عالی که سعد بن ابی وقاص در کوفه ساخته بود بکام خلیفه ثانی خراب شد

خبر این تغییر در روی هرگز در سپید و پادشاه ایران امیر و ارشد آنچرا از دست داده و باز بدست آمد از این افراد معلوم میشود و سعد بن ابی وقاص را بدست شخص و در کاز باز و دخیل و چون آن سلاطین را بر داشتند و وقت کوشش است بلکه آب و فتنه بجای آید و باز دیگر کار را ساکت نماید و در چنین عرب مینویسند مسلمانان فتنه خانی که آنها را نصیب شده فایده بودند با میخواستند و بعد و جبالی که غریب و نامبر از فلان مرتفع بران جدا میکنند و متوقف شوند اما این سخن صحیح نیست چنانکه از مسلمانان بلند از اینها بود بلکه حد و پابان نداشت و میخواستند پیش بر روند تا آنجا که از قوه بیهوشند اما فتنه پیدا کنند که از عهده دفع آن برنمایند و اگر نیز در آید این نیست شاید این سخن سال دیگر داده از آن قدری که مانده با ضعف و بیچارگی باشد این جمله احتمالی است که داده اند و شاید اگر نیز در آید می شناسد از اعراب و سنه شصت و چهار میلادی با سال بعد از آن چنانی می افتادند که فوجا و خویش را در طرف مشرق بسط و امتدادی دهند پس آنچه پیش

اینکه نیز در هر چه میکرد از قبول اسلام با اطاعت اعراب مناد و کجینک و امثال آن میکردن ایران از ناخست و ناز محفوظ بماند و مسلمانان میخواستند از تمام دنیا استیلا حاصل کنند و در اسلام و در هر جا شایع باشد و رواج یابد

در سنه شصت و چهار میلادی نیز در از وی صلاهی جنت مراد و در سواد و از اینان و خراسان و گنگا و طبرستان و مرو و باختر و سیستان و کمان و فارس و فرسناد و قشون طلبید و شهر کوچک نهادند و اگر در کوهستان و نهر و آبادی بچاه میدان طرف جنوب همان واقعت معینا که در محل و صاف قرار داد مسلمانان و عویش را بمیل است کردند و در اندک زمانی صد و پنجاه هزار نفر قشون ایرانی در محل مذکور جمع شدند و هرگز از بزرگان ایران که وفای حکمران نداشتند بود سردار کل این قشون شدند و فرار دادند و بهت علوان حرکت کنند و از طرف یکدیگر بطیف فون زدند و از نهرهای بزرگ عبور نموده شهرهای جدید بکوفه و بصره و خرابیها بنیاد کردند اعراب حاضر کار بودند و پیش و شوق بودند نعمان بن مقرن حاکم اهواز از جانب سر مأمور شد و نزد قشون اعراب را که در خوزستان و سواد متوقف اند جمع نماید و خود سوارانها باشد و تابع و منبوع بطرف نهادند و فتنه جلوت کرد و از اینها که در نهمان می هزار نفر فرستادند داخل ناحیه کوهستان شدند و از جلوان و مرج کدشته در نوز که احتمال حمله دشمن در آنجا میفرستاد و روز و آقا فر و زان مقیم شدند که فقط بدفاع پردازد و بنابرین در جلوتها و ندر محل مستحکم و اختیار نموده در آن محض کردند و در نهایت آنکه بواسطه مقاومت طولانی اعراب را خسته کردند و نعمان چون آثار نفرضی ندید و بدان نور حرکت کرد و نزد بک نهادند آمد و سعی نمود که هر چند را بمیلان جنگ کشاند باز هم شمر نکرد طرفین مقدم و راه و بروی هم کشیدند و جنگ نشد آخر الامر از وفور و زخم و جوع و صدمه اعراب بنای کوفته ها را گذاشتند پس بمیلان بصره مشغول زد و خبر رد شدند پادشاهان کار بکشیدند نعمان بدلا از و نفرات توابع خود حمله آنکس شهر زد و اگر عمر مرده و اردوی خود را کشید شروع به عقب نشینی نمود و این تدبیر بیهوده بود یعنی خبر و زان فرستاده بودند از حالت محض بصره و آمدن بصره خود شهر فرار برانداختند و در روز بعد با آنها رسید و در ستم جنت در گرفت نعمان بالشکر بران خود جواب و سؤال نموده با آنها گفت که من کشته شوم با بد از سران که را بر داری اختیار کنید پس براسب سفید سوار شدند سر بزرگه اگر گفت این اعلام جنگ بود اعراب چنان سخت حمله کردند که نامدنی در میان آورد و ضیاع جز صفا اسلام چندی شنبه و نمیشد آخر الامر چنان عجم در مانده شدند و مستعدان فتنه کشیدند از آن طرف نعمان هم مهمای نصاب کرد و بدست و توف سپاه ایران بنای نیر نادان گذاشت و عساکر اسلام از نصاب باز داشت و درین نیر ازان و در همان زمان که موقع ظفر بود نعمان بمصادق شهادت فایز کشید اما لشکر بایان و از این واقعه شمر بچنان آمد که کوشش افروزدند و کار حمله سخت تر شد قشون عجم از نیر نیر افشاد و جنگ به نظم و فاعله

صنعتگران روی باغی و صحرای

و قهنگر ساسانیان ملکشان را از آن چنانکه افکار و خشیانه اشکانان از کفریب با فصد سال در آن زمین
 تسلط داشتند و در آن زمانه غاری و سایر صنایع مستطیر و در غالب نقاط آسیای غربی و در سبزه
 در حیرت و خرابیهای عمارات و کجیهای (سلاطین بکان) که هنوز در پازار گاد و پرب و پیر (فناقا)
 و جادهای دیگر دیده میشود دلیل بر اینست که خیال و بزرگ فطری و اری آن سلسله بود و شکوه و عظمت آن ظاهر
 میشد لکن از عهد بکان تا زمان ساسانیان در این فاصله صنایع و اقطاع و غرب آسیا تقریباً معدوم گشته و چون
 پادشاهان اول ساسانی با فضیلت و علوه و افتاد و عظمت خود خواستند بزرگ خویش را در این عمارات
 سازند اول اشکال کار آنها این بود که صنعتگری نداشتند و اما مقصودشان از حاصل نماید و آنچه میگویند از قوه فعل
 آرد بلکه سرشته هم از کارهای قدیم نمانده که بنفیلان پروازند پارتها یعنی اشکانان که بازه از چاه و صند
 در بزرگ سلطنت میکردند و وضع و هائی و دهکده نشینی را بشهر نشینی و چاه و دریاخانه و عمارات ترجیح میداد
 چنانکه در تمام ایام افکار و خود بک بنای مضرب را باقی نشاندند و سرانجام که در خوردن و زیاده شدن ساختن بنا برین
 ملت محکوم آن سلسله نیز بعمارت و بنا اظهار میل نکردند و در دفعه نوافس کار بزرگان خود اهنای عمل
 بنا آوردند

و در آن عصر با فطرت عمل ازین حالت جوید و خود نوای صنعتی میباشند و آن حضرتان از نواحی بلاد و پروتیا
 که حکمرانان آن در صورتیکه سلاطین اشکانی معتقد باشندشان خود را عالی و مقصود دانسته که در این شهر و
 عمارات غالب خاداشه باشند و در مینوای بعد از فرنها افعال و غفلت حکمرانان حضرت سبک معاری مخصوصی
 اختیار کرده بودند که غالب نظر فنانست سلسله ساسانی و قهنگر و صدد نفیاش برآمدند و بنای حیو و کلاشت
 که سرشته برای ساختن این عمارات بدست آوردند و از آن سبک معاری مناسبی که با حوائج و قدر و شرف آنها
 سازگار باشد اختیار کردند و آنچه را میخواستند در بناهای شهر حاضر یافتند و حضرت در حدود ممالک آنها واقع بود
 و از پای تخت پادشاه فاصله زیاد نداشت

از عمارات قدیم ساسانیان چیزی بجا مانده اردشیر لپریانک و شاپور اول و جانشینهای بلا فصل آنها نیست
 بعضی اینها برای منازل و فراگاه خود ساخته و بعضی آن ساخته ها در وقت متو در عمارات اشکانان
 و پارتها بنای شجر این سلسله نداشتند اما آن جمله بکلی نابود گشته و هیچ قدیم ترین بنای ساسانی که میتوان بخندید و
 آن بر خاسته از این سلسله است و بنیادهای چهار صد و پنجاه است و درین واسطه نمیتوانیم آن روش مختصی را که معمار
 ساسانی در تزیین و تکمیل خود اختیار کرده بدرستی بفهمیم و تعیین نمائیم

بگویند معاری ساسانی سبک و حالت مخصوصی پیدا میکنند و از عیب نقص خارج میشود نقطه مقصود نظر
 میگرد و مستقیماً بطرف همان نقطه پیش میرود و تا از آنوقت باحوال آن صنعت حاصل نمیشد نقطه مقصود
 و عده سبک معاری ساسانی سادگی و یکسانی است و همین راه را می بیند بناهاست آنکه بناهای اولیه کم و بیش
 و عده پورنهای بناداره امپراتوری نیست هر چه پیش میاید و بسط و شاره اطافهای افرازد توضیح آنکه
 اول نقش خانه های ساسانی کلیتاً بشکل مربع مستطیل کشیده شده و با وضوح ندارد و تا بنا مدخل است
 راهیست از در طاقی با ارتفاع تمام عمارت که از آن مدخل داخل ایوان نالار بند می میشود که سقف آن به طاقی
 ثالثاً علاوه بر اطافهای مربع مستطیل عمارت دارای اطافهای مربعی است که سقف آنها آکند میباشند و درها
 مدور است و بقطع پیچیده و پاره های غریبی دارد و باقی اطافها متعدد و در دو نیمه باشد و میان آنها راه
 ندارد و تمام عمارت حسب لزوم حیاطی دارد که در اطافها بطرف آن باز میشود

عرض و طول و مرتبه های مستطیل مختلف میباشد که ای طول و دو برابر عرض است بعضی اوقات چندان تفاوتی در
 عرض و طول نیست و هر حال جلوه عمارت و در طرف عرض واقع میشود عمارتی هست که در خارج از آن فقط یکی
 لکن عموماً اینها نیست که مدخل عمارات متعدد باشد بلکه پیش از آنکه در این شهر جدید معمول است مدخل بزرگ
 در سمت و وسط جلوه عمارت میباشد و چنانکه گفته ایم عموماً طاقی است بلند تقریباً با ارتفاع تمام عمارت و بعضی
 از ارتفاع کنبه ها و یکی از خصایص این عمارات که مخصوصاً بنظر فرنگیها خیلی غریبی می آید آنست که از بیرون میتوان
 مشغله ا و وسط عمارت را دید و در تخت بستان (طاق و منام) این فضا قریب بی و پنج ذرع میباشد آنجا که
 مسافر بچرخ این وضع و اما شاهد میباشد از غریبی و آن میکند لکن این شهر مدخلها و مساجد و منشا و این
 و در سایر اینها این را دیده بودیم و مدخل مسجد ها عموماً طولانی و مرتفع و با عظمت و شکوه میباشد
 در عمارات طاقهای تختگاه هم همین قسم پیشوهای طاق دار و استون و در هشت و از یک طرف تمام عرض و ارتفاع
 بنا باز است و ارتفاع طاقها در عمارات ساسانی از شانزده ذرع است تا بیست و پنج ذرع و اغلب ساز
 و بن نیست لکن در تخت خسرو در اطراف فوس بزرگ فوسهای دیگر نود و نود و نیمه میشود که منظر خوش آیند
 دارد اطافهای کنبه مربع است و هشتالی و از ده ذرع با کمی زیاد تر عرض آن میباشد فاعده کنبه ها
 مدور لکن قطع آنها نصفه یعنی است که قطر طول و اقصای آنها بر نسبت شده و دو باشد ارتفاع کنبه ها چنان
 از بیست و سه ذرع بیشتر نیست بخت بنا ممکن است و با سه کنبه داشته باشد اغلب یک اندازه و گاهی
 باندازه های مختلف یکی از خصایص آنها اینست که پاره های کنبه مستقیم نیست بلکه بشکل غریبی است و باز
 معنی که در زاویه طاق طاقهای نیم دایره متعدد زده اند و هر طاق را طاق ها بنام می دهند و آنرا مدور و مدور

از گوشه ای که در اطراف مربع را تشکیل می دهد در آورده اند و در اطراف بالا یا پایین این پایه ها و بعضی
اوقات هم در بالا و هم در پایین طرح است که کشیده ها چند سوراخ دارد که از آن روشنائی داخل طاق می شود
فمنه لایم یوار در میان پایه ها نیز بخوبی هاداشته است

در عمارت ساسانی راهرو و دهلیز نیست و طاقها غالباً یکدیگر را می پوشد و هر وقت اینطور نباشد هم
در هاد در یک محل باز می شود و آن محل با حیاطی است که بر باز با طاق بزرگ سقفی است و مدخلها غالباً در
میان باشد با اندازه متوسط بعضی اوقات نیز طاقهاست بنام عرض طاق و در یک عمارت هفده هجده طاق
دیده شده در این ساسانیها عمارت و طاقها دیده نشده فقط تخت خسرو معروف در ظاهر بنظر و طاقها
میان یکدیگر آن صورت و شکل محض نمایش و برای زیست بوده و در داخل طاقها نیز چیزی

زیست ظاهری نیست ساسانی عمارت کتیبه ها و ستونها و پیکرهای هلالی و طاق و هر یک از آن زیست ها که هم نشا
و هم فتنه میباشد زیست پهلوانهای عمارت فرزد آباد است که ستونهای طولی شبیه برقی از زمین بطرف
بالا برده مانده و در میان آنها درشته از هلالهای نود و نوبت بلندند که فرار داده لکن سبکی که در طاقها
کرده و آن عمارت از شش درشته از هلالهای شام مختلف بر روی هم و در میان آنها هره ها و ستونهای فر
با جفت هلالها را چند درشته جدا کرده و در تپه فرار نداده وضعی چندین خوش آیند و مطبوع نیست

عمده زیست داخل ظاهر آفتاب کاری و نقاشی و شاید مددی هم ندیده بود لکن در صورتیکه این زیستها و
داشتند تاکنون معدوم شده و حالا داخل این برهنه و از زیست داخل است جز آنکه بخوبی ها و درهای مزین
و طاقچه کاچی دیده میشود که بوضع تخت جسد میباشد اکثر آن وضع ناخبرند و بعضی مواقع نیز
طاقهای بزرگتر را نیز بواسطه ستونهای کوتاه و بنسب سبیل پیدا کنند و آن ستونها بقا صله از دیوار
بناکرده و سقف را منقسم بطاقها نموده روی ستونها می گذارند و این اعمده نیز بواسطه هلالهای کوتاه
باد و بارها مربوط میباشد

این اصول وضع معماری ساسانی و معین است که نالارهای بزرگ این سلسله عظمت و شکوه
دارد لکن منظر آنها خیلی فتنه نیست و در بناهای منازل کلبه عمارت خالت سادگی و خشکی ظاهر است
معذرت خالی از وفور و حشمت بنظر نمی آید زیرا بناها داخل اگر چه خیلی مناسب نباشد اما اینها بیکدیگر زیاد
مقبول بنظم و ترتیب بوده اند مدخل طاقها هم در یکدیگر بدخواه نیست و با وجود این میتوان گفت این عمارت
اصالت مناسبتی کامل داشته در صورتیکه آن مان با فضائی وضع نموده عمارت میباشد تمام هوش و خیال خود
بصرف استحکام و اطمینان از حال بنارس اند و حال نداشته که التفاتی به صحنه های زیبائی نماید

بعد از این شرح اجمالی از اصول معماری ساسانی را که در پیش ازیم در تفصیل مخصوص از این سبک که از این
باقی مانده یعنی عمارت سروستان و فرزد آباد و طاقها و ما شینا

عمارتن سروستان کوچکتر از این سبک مذکوره میباشد و ظاهر آنکه در این سبک هم مانند ساسانیها در درون عمارت
عمودی یا سلطنت مشاوری و بالا کاف ساخته باشند سطح عمارت مستطیل است و نزدیک به مربع طول آن چهار
دو متر و عرض بی و هفت متر و در عمارت بطرف غرب مدخل آن در جلو خان هلالی در میان چند ستون نیم دراز
و طرفین عمارت ورودی جلو خانهای و طرفین است ستونهای آن هم در داخل جلو خانها و دهلیزهاست
با اندازه های مختلف لکن دهلیز وسطی از دهلیزهای طرفین کوتاه تر است این دهلیز بواسطه در هلالی در طاق
مربعی باز میشود و آن بزرگترین طاقهای عمارت و کشیدی است بقطر چهارده ذراع که با طاقها و سار و مضارفا
نورده ذراع میشود ارتفاع داخلی کشید از کف طاقی فریب نیست و ذراع میباشد در و دیوار طاق
کشیدی حیاطی است بطول پانزده ذراع و عرض سیزده ذراع و طاقها اگر با اندازه های مختلف ساخته شده و
حیاطها نیز باین سبک در آن طاقها نیز یک کشید و باقی اغلب سقف طاقی دارد طاق کشید بزرگ از طرف
شمال در دهلیز عبقی باز میشود که دخول آن از بیرون بواسطه در هلالی معمولی است از طرف جنوب با بالا
ستون داری مربوط میگردد که طولش زیاد از بیست ذراع و عرض ده ذراع میباشد در طرف شمال عمارت
نیز دارای شبیه باین ناله کشید لکن با طولی کمتر از هفده ذراع و در بیرون هردو ناله ستونها کوتاه است بیش از
دو ذراع ارتفاع ندارد و باین ستونها جز ساختن در جزها عموماً بالا می رود و بار ارتفاع زیاد بعد می شود
طاق و دیوار آن قرار می گیرند

عمارتن فرزد آباد بزرگ از صد و بیست و پنج ذراع طول دارد و بیش از شصت ذراع عرض تا برج این بنا را از سبک
چهار صد پنجاه مسجی یا سلطنت نیز در دواول مکان می کشند از قرار معمول سطح عمارت مربع مستطیل است
و غریب و این سبک تمام این عمارت یک مدخل داشته و آن مدخل هلالی با عظمتی بوده و بار ارتفاع زیاد از
هفده ذراع و در آن بطرف شمال از آنجا داخل ناله ای سقف بطاق میشود که فریبی ذراع طول و چهار
ذراع عرض داشته و در طرفین و ناله کوچکتر که تقریباً عرض طاقها بوده پیش از این طاقها نیز سه طاق
مربع کشید شبیه یکدیگر که بواسطه درهای نیک ظریف متصل با طاقهای سابق بوده و مجموع تمام عرض
عمارتن را در تصرف داشته عرض هر یک از این سه طاق زیاد از چهارده ذراع و در آنجا کشیده های
شکل که ارتفاع کشیده ها به بیست و سه ذراع میرسد و زیست این طاقها بواسطه درهای آنها بوده
و بواسطه طاقهای تخت چشید این طاقهای کشیدی در چند طاق کوچک باز میشود و در عقب آنها

میان آورد و ظاهر میباشد که این اساطیر چند دوزخ را از آسمانهای غریب و دور رسوخ داشته اند و جوش و طپش
 گذشتند چون آن اهرم به پیش چنانکه در مکانی سلسله است و با سکی که در آن است و آن را میباش
 در مکان دیگر هیکل آن اهرامی است که سبک نموده دارد و بعد از آن خانه های مابین ماریچها و خود این خطوط
 ماریچ و گله ها وسط آنهاست و در این میان بزرگهای بزرگ میباشد و در این خطوط ماریچ و طرغوفها و ادای علامت
 معهود میباشد که در فواصل از جمله بناات دوزخ فتنه ساختند من جمیع المجمع میتوان گفت زینت
 این دیوارها و زینت فتنه و شایسته نظر است و تمام عمارات را جای آن دارد که سر مشق جبر و تگری
 از حمت شکوه سلطان قدیم ایران بدین افسوس که معوض از این کارهای پیری و پهل و هوای نفس بود و و اما
 که میباشد عصر و عصر و مکتب و استسکری و فقر و سده بود و صرف تجملات و زینت زیور شد است
 زینت و عمارت و شایسته از این بینات تمام اینهاست و اما با اینها آثار طغیان و در مکتوب
 هست صفای و اخلاقی ندارد چنانکه زینت هلالی تحت بنام (طاق و سنام) تفریب و طرافت ها
 میباشد که طرغوفها و عمارت و ماسنها و قباهای گل و برکه و آن طرغوفها و عمارت و ماسنها است و در سوسن و
 ساسانها و غیره عمارت و خوش و کتب میباشد بعضی از آنها نقش و برج و گیسو گاهی هم شکل آن
 با صورت گل دارد چنانکه در طاق و سنام دیده میشود و بعضی که بیشتر تفصیل داده اند و سوسنها که مربع
 میباشد در چهار طرف هر یک نقشهای مختلف دارد و گاه گاه دو طرف شبیه و طرف دیگر متفاوت میباشد
 تنه سوسنهای ساسانی آنقدر که میتوانیم حدس بزنیم باید دارای دایره باشد (یعنی سوسن جوف بوده
 و در جوف آن دایره) قبل از اختتام این مطلب باید از طاق و سنام و نیز (طاق و سنام) که اشاره
 از آن نمودیم نیز ذکر کنیم بنای مذکور را و مانند آنست که آنرا در تخت سنگی ساخته اند طاق و سنام
 دوزخ یکی که شاه و افع و خیل قابل مشاهده و در جوف است این بنا در کار در باجه صافی در دانه
 کوپست که نمونه از سنانها برده و زاویه شکل داده اند و اینها دیواری عودی ظاهر میباشد و آن دیو
 که در دوزخ عرض دارد و در ارتفاع در بالا چند پایه مانند دارد در وسط این دیوار در میان سنان
 فضای طاقی گنده اند و جوف هفت ذرع که داخل و خارج آن امضا و زینت نموده اند در خارج این طاق
 اولاد بالا اهل است که پیش ذکر شد بعد از آن صورت فرشته کان در حالت پرواز که نگه داشتند و
 در دست دیگر فغانها با گلدار آنها که بیشتر در مصنوعات روم گزینست در وسط این صورت هلال است
 که شاید در اصل کوفی در آن واقع بوده بنابر این در منتهای نقطه این تجارت بنا و علامت معمولی را با انواع
 نمودار میکرد در در این اشکال و در طرفین مدخل طاقی قباهای گل و برکه و پیش از آن اشاره نمودیم

و آن جمله بحکامت عده به هم شبیه جز در بعضی جزئیات تفاوتی با یکدیگر ندارند داخل مدخل طاق و طرافت
 و اینها آن مرتبه و جویهای برجسته میباشد و طرافت صورت خست است که بشکار گراز و آهو مشغول میباشد
 و در آنجا در وسط که بالای یکدیگر واقع میباشد در فوف صورت شاه است و لباس و سبی که از آنجا خاص موهوم
 نایبهای گل یکدیگر و در تخت لباس نظامی دارد و روی اسب معروف خود و سوسن به شبیه سوار میباشد و نیز
 در دست انتظار نزدیک شدن دشمن را میبکشد فضایی این عصر این صورت را با اهمیت و اختصاص میدهد
 و در ضمن شرح ادب روم اینها را میمان ساسانی که از آن خواهیم نمود (نکات و کتب این آثار سلاطین
 ساسانی و آثار شاهان عجم و شاهنشاهان قدیم ماکه اینقدر در نظر انفسان ملل منتهی اهمیت
 احترام دارد و هر قطعه آن برای نایب عجم قدیم سندی است مخصوص سناحت آن از اقصی بلاد مغرب
 بایران سفر میکنند و در سفر نامه های خود جزئیات هر قطعه را شرح میدهند و صورت آنرا رسم و طبع میکنند
 در پیش هر شهر و قباهای باهوش و دانش مانند چندان خالی از اهمیت نیست یعنی بجای حفظ و احترام اعدام آنرا
 میباشد چنانکه هر سال مبلغی از صورت و تجار طاق و سنام و جاهای دیگر را بضرر بر طایفه و نفقات
 نابود میدادند و نگاشتنها و نگاهدانستنهای محرم را طوری از پنج و بن بر میدادند که گویا بود و وجود آنها
 مانع زندگان نیست سد و کامرانی بلاست و نفی و نیستی آن اولی خدا چیم بنیاد همد و کوشش شوال
 صنعت حکاکی و تجاری ساسانها و مخصوصا از اشکال برجسته آنها معلوم میشود که بک صورت آن جمله
 برای ممانند که وصف مخصوصی دارد و آن مجسمه عظیمی است از شاپور اول که ظاهر آنرا در خود تخت سنان
 برده اند و اگر چه خراب و ناقص شده اما هنوز در غار طبیعی نزدیک شهر شاپور موجود میباشد
 از ارتفاع اصلی مجسمه بقول مسوئان به شش متر و هفت سانسیم برده که فربشش ذرع باشد ساسان
 صحیح بدقت ساخته شده شاه و ابلیس صلح میباشد لکن شمشیری طولانی در طرف چپ سینه و نایب که گویا
 دار هم که در اشکال برجسته مخصوصا و در دست بر شاه است قبا و شلاری دارد از پارچه خفیه
 انخا و انعطاف و ظاهر آن پارچه بر باشد زلف و ریش و سبیل آنرا بخوبی ساخته و مرتب است حالت
 هم طبیعی و خوب بوده و دست است بیابان کرده و دست دیگر قبضه شمشیر طولانی و صاف است لکن آنرا
 در دست نگرفته از فرار یک مسوئان که به یکدیگر چپها لباس را خیل بلطاف و با هنر ظاهر ساخته اما دست
 و پا مخصوصا پارا خشن و خالی از دقت تجاری نموده اند

روی سنگ بدجه عالی رسیده و مهارتی داشته اند

اشکال برجسته زمان شاپور اول چندان نفری ندارد لکن در میان آنها یک مجلس دیده میشود که خالی از آمیختگی نیست
و آن مجلس صوت غلبه شاپور است بر این امیر اطو دروم این مجلس چهار صوت دارد یکی صورت شاپور
دیگری صوت بکنفر از ملازمان شاپور و دو صوت روی سه صوت عمد از این چهار صوت بحالت طبیعی و با
و تناسب خوب ساخته شده است که شاپور و آن سوار است خوش زکیب نیست موهای زیاد و کلاه در
شاپور هم قدری حالت آنرا سبک کرده لکن او از این چند عصب که تفریباً در صنایع تمام صنعتگران ساخته
مشاهده میشود صرف نظر نمائیم روی هر فن آن صوت و طبیعت و موقر بنظر میاید وضع نشستن شاپور بر
خوب است و معلوم است که در فکر خود نیست بلکه بحال کار خود میباشد اسم یکی از صوتهای این مجلس
سیر باد نس نوشته اند قد سیر باد نس زیاد کوفه است با خوشنودی و آرای از منعم خود نایب یافت میکند نمیدان
مفصل سیر باد نس کینست و کباب سیر شرو و لسن در عا شیه مینویسد بعضی با عقیده اینست که این صوت و صوت
سوار است سیر شده که دستهای دین خود را بشاپور مینماید در حال بهرین صورتها شکل و این امیر اطو
سیر است که روی یک انوافاده و دستها را دراز کرده از یاد شاه قانع تریم مینماید تمام این صورتها خیلی بزرگ
ساخته اند و هر یک سیر بر این اندازه طبیعی است و در دود و در این اشکال از یاد خراب ضایع نموده لکن معلوم است
میباشد که خیلی خوش کار بوده

باز خوب است یکی از اشکال برجسته زمان شاپور و را که زیاد بزرگ است و تفصیل دارد بنحو اجمال ذکر کنیم
و شرح دهیم در شهر شاپور بر روی صفحه از سنگ که مخصوص تجاری صاف کرده اند صورت و همین
پادشاه ساخته اند در وسط ساخته اند در حالتیکه سوار است ملقب بلیاس منقاری میباشد و یک نفر در
مره در زیر پای اسب افتاده و یک نفر را بدست گرفته که احتمال میرود سیر باد نس باشد و مقابل او یک نفر در
دیگر هست که نمائنده ملک مغلوب میباشد و بشاپور اظهار اطاعت مینماید بعد از آن سینه و نفر خاند
خراج میباشد که انکشتنهای طلا و شال و ظروف امثال آن بایک داس است و یک نفر خیل برای نقل
میاورند عقب سیر پادشاه در همان خط سبزه نفر اول میباشد بالا و پائین این صوت خالی است لکن
در طرفین از بالا و خط و از پائین یک موضع مذکور است و بافته فلان طرف چپ تمام آنچه پیش
نفر و حاملین خراج که در صحنه سنگ است میباشد سوی پیچ نفر هستند تمام این صفحه صورت نود
پیچ نفر انسان و شصت سر اسب و از اشکال است بعلاوه یک نفر شتر طفر که در آستان پرواز میکند
بعلاوه عهد شاپور اول در صنعت ساسانیه منزل محسوب است تجارهای بهرام دویم و سیم

و سیم شاپور سیم خیلی قیبت تراشاپور بزرگ در شهر است حال بر این موال بوده نازمان از شهر که بزرگوار
مشاهده نمائیم که فی الحقیقه از جهت صنعت غریب دارد در ضمن شرح سلطنت این پادشاه اشاره نمودیم که
از باب صنایع و آتوین میشود و صنعت از ویج میگرد و بدیم که خواهر بهرام چهارم را خواهر ساسان زمان او
تراشیده بودند و نفوس ساسان از عصر او دیده شد در اینجا نیز اظهار نمائیم که از تجارهای ساسان ساسانی
یکی تجاری عهد بهرام چهارم میباشد و چون این مسئله مسلم است احتمال میرود در تجاری دیگر هم از هزار جنس
باوان سلطنت این پادشاه نقل داشته باشد یکی که میتوانیم بی شبهه بگوئیم از بهرام چهارم است نایب دو تجار
دیگر را نیز بدست میدهد در نقش رستم نیز یک تخت جیشید میباشد و سببا خان دیگر صورت آنرا بر داشته اند آن
نقش جنگجویی و سواره ظاهر میباشد با کلاه که مخصوص بهرام چهارم است یکدیگر تخت حمله کرده و او را با نیزه
خود میزند و از کت مرکوب را بر زمین نشانده یک نفر برین دار از عقب سیر و مینماید و یک نفر جنگی مغول هم زبردست
پای سیر بهرام افشاده و مزاحم حرکت او میباشد این صوت بسیار خوب ساخته شده و اگر چه این صفحه خراب شده و بیشتر
معادلک ناظر بر آن قدح و همچنان و جاننداری این شکل چهره میکنند

دو تجاری دیگر که شبیه با این تجار است و بدان اشار نمودیم یکی از نقش رستم و دیگری در فر زآباد است صفحه نقش
رستم نیز بسیار نظیر صفحه اینست که در فوفی ذکر شد فقط تفاوتی که در میان است اینست که در صفحه نقش رستم کسی زبردست
و پای بهرام نیست شکل کلاه آن دو سوار هم فری دارد و همچنین شکل برین صفحه محفوظ تر مانده بعضی جزئیات
زیادتر دارد غریب کلاه سوار ساسانی اینست که هیچ قسم کلاه شبیه نیست هر چه بالا میرد کلاه بزرگ میشود و در
آن سکه شیب شده منتهی بگلوله های بزرگ مخطط میگرد و طرف مقابل هم کلاه خود دارد که منتهی به میان قسم
گلوله شده و برین که بشکل صلیب است نیز گلوله بشکل مذکور دارد و در گلوله آن از خط افقی برین بالا رفته
و دو گلوله دیگر معلوم میباشد اگر ملاحظه کلاه صورت اصلی نبود این صفحه را نسبت بصاحب صفحه مقابل
میبادیم لکن در اینجا حالت مشکوکست و نایب صحیح آن بدرستی معلوم نیست اما احتمال میرود که از زمان بهرام
چهارم چندان پیش باین باشد

در فر زآباد فارس یک مجلس با میدان جنگ دیگر هم هست که تجاری شده اما امر و زمان و حوادث آنرا خیلی ضایع و
کرده از این صفحه آنچه معلوم میشود صورت پیچ با شش نفر سوار بوده و دو نفر عده و معتبر آنها جنگی میباشد کلاه
یکی از آن و جنگی منتهی بمرغ میشود و دیگری نایب میرد که بالای آن کلاه منتهی بگلوله
میگرد و اولی که بیش پادشاه ساسانیست با نیزه خود پهلوی داس دیگری را سوراخ میکند و زخم احوال
اینست که روی زمین بیفتد اسب او نیز همین حالت را دارد اگر چه جهت آن معلوم نیست زیرا که اسب سوار دیگر

با او بخاورند و وضع اسب پادشاه فایز غریب غلط میباشد چنانکه پای عقب آن مخازی سر را کب است
 نیز اسبی که در پیش پادشاه نشاند و از او پیش ظاهر خلی غلط ساخته شده با وجود معایب مذکور این
 صفحه بلیغی نریفت در صورتی که با او با حال است مثلا صورت مشول که او نیز ظاهر پادشاه باشد
 بپارک و در هشت ظاهر پادشاه و صورت تعالی کند او حالش عمر و قوت و مزاجی را مینماید آسمان هم بهبوط
 بخالت جاندارند و شوق و اقبال آنها بجهت پادشاه است روی هر فرد این اشکال پرازدیجان و محبت
 صنعتی میباشد اگر فایز غریب صنعت تجاری زاد نظر داشته باشیم باید بگوئیم این منهداد و مته تجاری
 مناسبتی با صفت مذکور ندارد و نیز در مذکور و نو شهر و ان در شهر شاپو و صوت خود را ساخته در
 حالتی که روی تخت نشسته و از دور و مواجعه نظر میکند یک طرف او فراخ و خفام و طرف دیگر سبب زانی
 که اسب و سرهای دشمن و غنایم چنانکه انحصار و شاهنشاه می آید از این صفت نیز تجاری ظاهر میشود و سبب
 تجاری زمان شاپور اول میباشد لکن آنطور و مطبوع است صورت بعضی اسب را خوب ساخته شده اما صفت
 شاهنشاه را که در وسط است خشن رسم و فکر کرده اند صورت سرهای آن اسب بدتر یک هوانا که میباشد
 و صورت سربازها و خدام نیز بر روی ندارد و چون آنان را به نظر سازند مخصوصا قبل را اگر کسی بنگرد و فایز غریب
 خلیغ شناس است

در جلوس خسرو پرویز که فقط دوازده سال بعد از انوشیروان بوده صنعت و باره نرفته نموده چنانکه شکوه عمار
 مانده و فتنه که بعضی سکه ها و امینا کلبه زینت او را دیدیم و چیزی که باقی مانده و با بلیتیم وضع حجابها
 این پادشاه است آن فقط در زینت طاقی طاقی میباشد که خسرو پرویز در تخت دستان (طاق و منار)
 ساخته است

اشکال طاق و منار دو قسم است یکی صورتی که در کبری مجالس شکار صورتی که بزرگ است که سابق ذکر کردیم و آنرا که
 چنانکه تعریف ندارد بلکه جز آنها در تفصیل آن صواب است که ما را مفضل از وضع الب اسب سنانان خبر
 میکند که نشاندن این حسن باید دانست که آن صورتها زشت و نامطوبع ساخته شده چنانکه صورت بزرگ طاق
 و منار که سرهای آنها با لای طاق مصلواست با وجود تفصیل بدتر یک میباشد بهر حال صورت بزرگ طاق
 که لباس او را بد ساخته اند و چهره آن هم بقیال آنچنانی مانده ظاهر بدتر یک نبوده اما باقی قابل تعریف نیست
 مرد سوار که در پیرای آن ستره و قبا و خود خسرو پرویز است سوار بر شبد بز بهتر از صورتی که بالا میباشد جمیع
 را کب مرکب خالی از زور و خشن نیست شناسایی اسب هم عیبی ندارد اگر چه بسیار بوی بارکش بیشتر شایسته دارد
 ناباسب سوار چون این صورت بدتر یک نبوده در محل دست بر خلیغ صدمه بار آورده اند و شایسته

از سلمان هم عدا آنرا خراب کرده باشند پای عقب اسب کشنده و از میان رفتن بینی و دهن مرکب نیز مفود شد
 پای راست سوار و قسمتی از پایش را با اسب هم محو کشند و پاهای بد بدن آرامی و وفار و سادگی مع التفصیل و لطافت
 و ظاهر این صورت خلیغ نمیکند و باید دانست که رجسکی این صورت زیاد است و پاهای اسب یکی از
 صفت و باقی اعضا و اجزای اسب سوار را هم تقریباً از صفت سبک عقیل خارج ساخته بود و در صورت شکا
 کاهها که زینت اخل این طاق و در طرفین آن واقع است خلیغی بهتر از صورتی که بزرگ میباشد و سوار که شتر
 مخصوص از آن داده شود طند او کوشم و طرف راست صورت شکار آهواست که پادشاه باده دوازده نفر سوار
 مشغول صید میباشد ده دوازده نفر پیاده و یکدست سوار نیز در موکب پادشاه هستند و عده فیلها
 آنها نیز بجز اینست و دو منگ است اسب صفت فرار گرفته و بنظر میباشد که آهوا را بخوبی که از پیش تر شتر
 هر یک از فیلها را ستره فرار میزند و آن ستره فرار روی پشت فیل نشسته و وسط آنها فقط روی بن باهودج قرار گرفته
 و کلبه ستره محوطه است که فیلها آهوا را بطرف آن میزنند و در محوطه نوری کشیده و نهما محوطه وسطی جمع دارد
 و این محوطه را در نفر پیاده نگاهداری و خواست می نمایند و شکار از آنرا میدان میباشند و این میدان جزو عدا
 این صفت میباشد و پادشاه و بلیغ منظر شکار است سوار است کان خود را بگردن انداخته و شمشیر در پهلوی دارد و بکسر
 از ملازمان چهره شاهی با لای سوار نگاهداشته معلوم نیست پادشاه شخصاً در شکار مداخله دارد یا نه شایسته
 سوارها عدا شکارها را انفاقب کرده و بخالت انداخته اند و لا شتر آنها داخل محوطه دیگر نمینمایند و آن محوطه در سمت
 چپ است و این محوطه شکارها را از بیدار و بارشتر میکند که ببارش سلطنتی حمل نمایند و در ضمن این کارها
 بکشته موز بکلی که عبارت از عین شتر قرار میگیرد و بعضی از آنها در محل مرغی قرار گرفته و بجهت شکار
 می نوازند و در طرف مقابل و فرین این صفت یعنی در سمت چپ صورت شکار خوک است و در صفت هم فیلها دوازده
 نیز میباشد و شکارها را بلیغ محوطه بی مرغی میزنند و در محوطه فریب صد خوک و گراز دیده میشود و در
 مانند با نلا نیست پادشاه و در فایز و در وسط فرار گرفته و از آنجا شکارها را بر میزند و در شکار کسی مداخله
 ندارد مگر چندین که بر پیشین فیل سوارند و در فیل این وسط صفت نمودار میباشد و فیل که خوکها آفند
 آنها را بخوبی که در طرف راست است میزنند و آنها احشا و امعاء آنها را بر می آورده روی فیلهای اندازند و
 سلطنت حمل میشود و در صفت هم مجلس موزیک هست و در سمت چپ در طرفین فایز پادشاه قرار
 گرفته و بکسر چنانکه در این خود شاه نشسته و در آیهای و در فایز علفها و مرغابها و ماهیها است و با
 فایز وانی پیاده و هائی که در تجارهای آشورهای قدیم دیده میشود کمال شباهت دارد و در چهره دیگر
 ملاحظه کرد و آن این است که نزد پهلای صفت بلیغ چپ بلیغ در فایز این داده دست میزنند و ناخوکها را بر

مهم را قدری بیشتر شرح ندهیم این کتاب نافص خواهد بود مخصوصاً در صورتیکه اشیا و اقفا را ساسانها
و غلبه آنها را بشکانهان اینجا نقل می نماید که عده از آن مذهب حاصل گشته و بسیاری از پادشاهان این
دولت از مذهب معتزلی داشته و در او انقضای آن دولت بازمذهب فطیم در کمال ترقی و رواج بود اگر چه
ظهور اسلام آنرا مخفف نمود و بآن الحیم بخش نام از این آئین باقی مانده و بکلی معدوم نگشته

مسئله اول این مذهب منجی بر دو عالم خیر و شر میباشد عالم خیر از مازد که بر زبان هم گفته میشود و عالم شر
اخرین و حاصل آنکه بنابر ثبوت و دوگانگی مسئله پنجم و پنجمین و هشتمین این حالت در کار بوده (نکارنده گوید زود باشد)
مغایر این مسئله را در کتاب کلامی که در این نزدش که نازد نالفت طبع شده در صفحه منضم در بحث عنوان
(مسئله دو خدا و عقیق ثبوتیه) مطرح نموده و بشد نفی و تحقیر آن پرداخته گفته اند از مازد خلوص بن زد و شد
زد و شبان و معتد بوده و هر کس تمام این تحقیر را بخواند و جوع بکتاب مزبور نماید در محل مذکور معلوم میشود
مصطفی تکلیفی این کتاب مسترلسن بموجب استغرافی که نموده گوید از مازد و اهریمن ایندو احیانا و ممان را خلق کرده
وضع عالم و این زندگانی و مرگ قرار دادند و هیچیک از بن دو عالم بر دیگری نفوذی نداشت و این دو چون یاهم
بودند از ازل تا بیکدیگر نزاع داشتند و بر حسب ظاهر میباشد تا ابد همچین حال باقی نباشد نه این غالب که در دنیا
مغلوب شود و از استغراف میان خیر و شر فائز شده بودند و نتیجتاً از معلوم بنود چه برای غلبه هیچیک از آن
دو فریبندست نداشتند

این دو عامل در شخص بودند یکی آرماز و خالی جهان از مبین و روحانی و آفریننده اجرام علوی و زمینی و آب و آتش
که خیر و مقدر و یال و دانسته میباشد و او را خدای مقرر و جوهر حقیقت و پدر حقیقت و بهرین وجود و خداوند
پاکتر که مبدع است و دارای اعلی درجه سعادت و برکت و سلامت و ثروت و فضیلت و علم و پابندگی که هر
نعمتی که از انستامتن بدان میباشد از جانب اوست بر دمان پر بهین کار و در سکار هم نهایی و مبین میباشد هم
عظایاری و روحانی و عقل صحیح و ایمان و سعادت ابدی چنانکه اخبار از احوال مبدع را مشاهد و انجرائی خود معتدب
میدارد لکن این صفت آخری آرماز در اینند و نقل میکردند از این خبر آرماز و مظهر خداوند میباشد و انوار
کرد و مذهب یهود و دین مسیح علیه السلام باری تعالی توصیف میکنند لکن بعضی فواید و برین خیال هست که از اینست
از خیال الان موسکو میگوید و آن اینست که قدرت آرماز بواسطه وجود نقیض او یعنی اهریمن محدود میباشد
تبره فیه دین زمان و مکان و روشنائی میشود چه زمان و مکان و روشنائی بنا بر مسطورات زند او متناخو و نقیضند
بلکه از این میباشد بنابر این خداوند نباید تابع آنها باشد بکراتین مطالب چنین بر میآید که آرماز در صرف روحانی
نیست بلکه دارای یک قسم طبیعت مادی است چه روشنائی و آنکه یکی از خواص او میباشد سعادت است بکراتین که

میتوان افراد ارای سلامت خواند بنا بر این اگر اوزامادی صرف تصور ننمایند منزیه صرف هم فرض نمیکند و حقیقت
اذا امر کتب پیدا نمند نه بسط بظاهر نمیکند و بدین وجه باید دانند که از نظر بر این ایشان معلوم میشود که فشار عواض
مادی است بنا بر این بکمال هستی مجردی بدن و بی اجزاء و بی هوس که عین و آن خدا را انطور تصور میکنند
اگر این یعنی عامل شر از شیطان نبود و هیچگاه انبیه نمقتند و خوفناک تر است و هستی دیگر

سید علی بود او شده همیشه با آزمایده همراه و ابد الدهر با او در جنگ است هر خبر بیکر آزمایده ایجاد میبخشد
هر خبر بخت او خرابی آن میگوید تسلط او هم بر مشرکهای مادی است هم معنوی زمین را غرضی ذبح میکنند با خاوار
نباتات میبرد یا نازد زلزله و طوفان و تکرک و صاعقه از جانب او میباشد همچنین امراض و مرگ گله ها و او است که
دوایابو اسطرنا خوشبها نابود میکند یا مردم را د و چهار هزار کت مینماید سیاحت و انواع مادیها و غیر مادیها و موش و
پشه هر مخلوق او میباشد گناه و صحر و قتل و زانی و آدم خواری و زنا کاری را او آفریده جنگ و اغتشاش
او باعث میشود شر را بر خیر آنکس در حق المقدور سعی میکند که عیب را بر هنر غلبه دهد آزمایده را و نسل او نند
و مشغول کاری که مینمواند بکنان اینست که دائماً مواظب او باشد و در صد و شصت و خرابی او بر آید و همیشه با نیکو
قابل نمیشود و بد است که با این سعی و کوشش اهریمن ضرر نی یابد

در آن وقت وادار که مذهب رده شد از حالت خلوص خارج نشده بود ظاهر آنکه آرماد را بصورتهای مجاز
در میان آورده اند و هر یک را فقط علامتی برای نمودن آنها قرار میدهند و آنست که آن علامت و آن وضع اسباب شناسا
و موهم صورت پرستی نبود لکن در زمان ساسانیان اصل مذهب ایران تغییر کلی حاصل کرد و در آن اوان و دروز
نمودن زن و ان و اهریمن بصورتی که مناسب آنها باشد عیب کاه شمرده نمیشد و در شهر بزرگ کوپا بعد از جلوس بچه محمد
نمودن کار و آثار عظیمه خویش بنائی کرد و در آن صورت خود را ساخت که از آرماد داشته سلطان را در باقی میکند
و اهریمن در زیر پای اسی که از آرماد بر آن سوار است افتاده و بظاهر پیرده شبیه است در صورت آرماد چنین
قابل ملاحظه نیست لباس او مثل لباس پادشاه است پیش و زلف بلند دارد و عصا بزرگ بدست چپ گرفته و بر
مورق آنرا بلند نموده است صورت اهریمن بدینتر قابل ملاحظه میباشد از چهره اش حالت بیخ و غصه ظاهر لکن
آرام است اضطرابی ندارد بشره اش بقاعده و از صورت خود او در شهر و بزرگان چندان زشتی نیست بر پیشانی او
با اکلیل دیده میشود که بالای آن کلاه پاناجی است ازین کلاه سر و گردن چند افعی و مار بیرون آمده که علامت صفت
مخبر و مهملکه اهریمن میباشد

د بعضی تجار بهای دیگر را سابقان نیز صورت آرماد دهند لکن صورت اهرم بنظر نمی آید که جای دیگر نباشد
در یکی از قشور این شهر کبر آرماد و پیاده ساخته شده و در آن محل بغیر از این صورت و تمثال خود

شاه صورتی نیست در بیان صورت که علی الظاهر آثارش را اول باشد پادشاه ظاهر است و در حالیکه
 از پدرش در شهر تاج سلطنت را در یافت میباشد و در صفت اولی سبک نفسش همانطور است که در فوق ذکر
 لکن در آخری خیلی تغییر کرده باین معنی که آرماد همان عصای بزرگ و لباس شاهانه را در اقامت جثه مجموع
 ترکیب یافته و غریب است سرش تاج ندارد و بجای تاج دارای هاله ایست که اشعه از آن پراکنده شده و در زبانه
 ندارد لکن زلفش زیاد است و انبوه و در کمانه های تخته صورتش موضع مستقبل ساخته شده و عصا و باهره
 دست که نمونۀ آخر الامر بر روی گلی پنداده که ظاهر اکل افشای کردن باشد و شاید که این صورت آرماد باشد
 خود شک نیست با اوصاف منبر در صورتیکه در زمان قدیم آرماد و منبر را یکی از یکدیگر می دانستند

میلاده اند
 ظاهر اسلاطین زرد شنی آرماد را مخصوصا حامی و حافظ خود میدانستند و هیچ جاسوس خداوند بگریز پادشاه
 مرتبط ساخته نشده مگر در یک موقع که صورت پادشاه نادر و در خداوند بود است یکی از آنها ظاهر
 آرماد باشد و یکی در دست معانوم نیست همچنین در کتب های این سلسله اسم خداوند دیگر مذکور نشده
 و اولاد خود را بیکدیگر مسموم نمینموده (در اسلاطین ساسانی نیز از هر منبر داس که مرکب از کلمه آرماد و داس
 این قسم اسم دیده نمیشود و مقصود از هر منبر داس هر منبر میباشد) خلاصه مذهب عموم در بابا هر چه بوده باشد
 اما آئین اسلاطین زرد شنی مبنی بر سنایش این خداوند که آرماد باشد بوده است و شاید بعضی اوقات
 آرماد در اسمها و منبر و با آتانی نیز مشرب نموده لکن هیچوقت از اظهار این مطلب غفلت نکرده اند یعنی
 گفتند مقصود بر منبرش آرماد است

بعد از آرماد که بزرگترین خداوند درجه پائین تر فائز بوده اند که معشر آنها را نام منبر و سرش است منبر که خود
 خداوند باشد و حالا آنرا با وی میگویند یعنی همان منبر است که مهر شده از عهد کتیبه قدیم معبود و اینها بود
 و منبر منبر بعد از این است اسلاطین کجای کاهی در سنایش منبر را با آرماد شریک میکردند و از چیزها که
 در حق او میکنند اینست که عراده او را اسبهای بیفتد شرب میکنند و همیشه شرب سر عراده آرماد میباشد غالباً
 منبر را با آرماد بطور مساویان شریک میکردند که چه شاید فصل آنها مساوی بودن این دو معبود زرد شنیان بود
 در هر صورت و در این زمان و بانی منجندند و حامی و حافظ خیر و مخلوقات میدانستند هزار کوش و ده هزار چشم
 برای او فائز بود و در منبرش او از منبرش خود آرماد هم منادول زبده و بیشتر بنصوب و نقش در منبر آمد و
 ابتدا این نقش فقط صورت فرس یعنی دایره بوده لکن از زمان سلطنت آوناکتر و سر منبر یعنی اردشیر با قوه حافظ
 ظاهر اهل کل انسانی باور دارند باری در هر روز که منبر منبر آرماد منجندند صبح و ظهر و وقت غروب و بیا

میشود که در پریش او فزانی نمیکردند و ظاهر اسب بیشترین فرمانبردارهای او میدانستند
 مقصود اینست که از سر او شایسته و فرشته بوده و حاصل و سبک مخصوص آرماد و در پیرایه آسمانی وی و او را بلند
 قدر و خوش ترکیب و جگر که و منظر و سعید و صاف و بی غرض و خداوند و استی میخوانند و شغل او بعبودۀ ایشان است
 حامل و سی باشد و از آنرا بر مناد و آرماد هم منبر بنیاد و بر کانی که بران برای هر کس معین میکند آنرا اتصال دارد
 موسیقی و آنچه گانهای بیک گانه قدیم او اختراع کرده (گانهای معنی منظومان و مغان) و بر منبر یا جویهای و کشت
 و استعمال آنرا با نشان آموخت از قصر خود که در کمر و فلز کوه البرز و اهلست مواظب اعمال مشایطین بود و عالم را از
 سوء قصد های آنها محفوظ میداشت مخصوصاً بر اینها طایفه نوبه او بودند لکن در هر مقام مذکور خراج آموخت
 و باین واسطه در خرابی قوای ظلماتی میگویند در آخرت شغل او اینست که ارواح مؤمنین را از مخاطرات غیر موقوف
 عبودۀ او جلوتن طلای آرماد آورد از جمله فرشتگان درجه پائین تر یکی بابو (باد) بود که در منبر میشد
 بنیز هست دیگر آنرا نام که موکل فرستاد بود و دیگر منبرها دیگر نیستند با و غیره لکن علت این فرشتگان زیاد بود
 و مثل سایر مذاهب طوائف مشرب منبر را از شنبه ریشی بدرجه بلندی و الوهیت رسیدند یعنی همیشه در
 درجه اولی خود موقوف مانده اند لهذا از فضیلت و تکرار احوال آنها صرف نظر نمودیم

از جمیع فرشتگان درجه پائین تر که شرب باید بمنبر او سرش را از آسمان پنداس با آسمانهای شرب
 بمنبر او آسمانهای شرب که از اجزای خورده آرماد بودند و بعضی جلالت او را ظاهر میکرد و الله و اسمای
 از اینها را است و هوامان و پاهن آسمانها با اردی بهشت خستار او را با پادشاه او را
 او را پایی با اسفند آرماد ها او را ذات با خرداد آرماد با امرداد

از من این اسمای فقط و هوامان که بعضی فصل خوب است از اسماء آرماد بوده که کم از مفرز و مخلوق او شده با
 خادم و مستشار او که در فی الخیفة و هوامان و از منبر لزم صد اعظم و در پیرایه آسمانی میدانستند آرماد و نوبه پیا
 حیوانی را مخصوصاً با و سپرد و باین واسطه که صاحب اختیار و ابست رتبه النوع فلان محسوب شده اردی
 یعنی منبر بر خففت با منبر پرتی که نور جهان رفیق و نافذ و در هر جا حاضر نگاه دارند شکوه اجرام علوی
 و در منبر نصیر نار شرب بود که معنی ثروت باشد صاحب اختیار اموال اینها نیست مخصوصاً فلان و مسکوکا
 و گاهی با خود فلان نیز شرب شده اسفند آرماد رتبه النوع زمین و هم رتبه النوع فلان و مأمور که اجزاء و قطعاً
 بچاقصا با بر زمین و حاصل منبر و از اینها بدو باین رتبه النوع فلان متفق باشد همچنانکه بعضی دواب را
 باین رتبه منبر میداد و نیز برکت بار خرد و هد و اسفند آرماد و خرد آرماد و منجندند و میگویند این خداوند بنوع
 مشار الیمان من را خلق کرده علاوه بر این قوانین ابدی یعنی اصول اخلاقی که هیچکس نمیتواند منسوخ کند و

دوازده هزار نفر میشد از هزار مذکور خواجیه زیادی نداشتند لکن در تجارت و پهلای سلاطین قدیم خواه
 و بده مینویس و خواجیه صاحب ثغلهای هم بوده و بفرستد در بارهای شرف زمین میتوانیم بگویم چراخانه ناکند
 زبردست آنها بوده است هر کدام از سلاطین ساسانی یک ملک یعنی یک دزد معبر داشته و ملکه هانما شاه
 بود و از روی قانون غیر شاهزاده هم میتوانست ملک باشد در کج و موقع سلاطین صورت زوج معبر
 غول روی میگرفتند لکن این مسئله معمول نبود و در اواخر این سلسله که زنهای نیز میتوانستند سلطنت کنند چنین
 احتمال میدهند که صورت ملکه را که سلطنت میکرد مضافه داشته اند ظاهر و منتشر سازند لکن از روی
 سکه آن عهد سر مرد نقش کرده اند

دودولت ساسانی همزمان با دودولت ساسانی که مواظب خدمت میباشد و هر یک برای پرداختن کاری هستند و
 از این نظر از آن جهت که از باطن آنها در صورت تجارتی چنین بر میآید که خواجیه میباشد و دیگر سکه
 یعنی خزاندار دیگری بدین شریک داشتی دیگر آید و از این جهت که در این سکه و دیگر خود بدین امر خود
 دیگری ناها را بدین آید داشتی دیگر شاهین یعنی خوشی باشد دیگری کرد بدین رتبه عمل جات بنا
 (مثل وزیر بنای حالت)

غیر از چند رو باد بن و دایمی این اشخاص هر یک اداره داشته و دارای اجراء و اتباع بوده اند که چند خسر بود
 هشت هزار و اسب را صطبل برای سواری خود داشته و در بنو و بادی چند صد مهر و چند صد شتر و
 داشته باشد بجهت شتر خانه و قبل خانه و نیز هیند و بلکه بیشتر خدمه و کار کرد لازم بود زیرا که گفته اند هزار و
 نفر شتر و دوازده هزار و نیم قبل داشته است و عمل جات بنای نیز میباشد بکثرت و جمعیت زیاد متصل مشو
 مرثا بغیر و بنای عمارات ناز باشد

عده صاحب منصبان دیگر که نظریا مطابق با وزرای سلاطین حالت بوده از این نظر است و در خرامانا
 یعنی بزرگ فرمان دار که بمنزله وزیر اعظم است و پیران ارباب یعنی دیر پیران (بمنزله وزیر مالیه حالت)
 و در پیران (فراستگاه) هزار و پست دوازده ارباب یعنی سردار هزار نفری و دوازده ارباب و او یکی از وزراء بوده
 هاترا کار یعنی بخوبی دهنده پول خزان بدین معنی مثنی دار الشوری بیشتر اسامی اصلی این صاحب منصبان بواسطه
 ارمنه مائه نیم و هفتصد میلادی باز شده -

در بار ایران اگر چه عموماد و طبغون بوده لکن بمل سلاطین بغیر هم معین بوده چنانکه در اوائل سلطنت سلسله
 ساسانی پای تخت فی الحقیقه همان پای تخت قدیم ایران که تخت جمشید باشد بوده و وقتی (در زمان خسرو پرن)
 در شهر جدید بنا کرد گذشت از پای تخت تمام سلاطین ساسانی قصرهای متعدد در اطراف و اطراف ملک

داشته که هر وقت هر کدام میل میکردند قصر خود میرفتند و چهار عمارت و قصر از آن قصر و نام برده اند
 قصر فرزند آباد و سر و سنان و طبغون و ماکشنا سید باشد و بنیان است که از این قبیل قصر هادر
 مملکت بنیاد بوده مثلا میدانیم قصر کانزاکا شکوهی بحال داشته هر کلبه بن چند قصر را که در ناحیه مابین
 زاب و غلی و طبغون بوده نام برده و البته خسرو و تیم عمارت نزدیک تخت بنان (طاق و سنام) ساخته
 (نکارند که بدان حد من و صفت خیلی ضابط است و قصر شهر بن هنوز معروف و در او
 میباشد و کثرتی است در ایران که از منزل قصر شهر بن در یک منزلی مافوقین نکر شده باشد و قصر خسرو و
 در همان حدود بوده) شاپور اول هم میباشد قصری در شهر شاپور داشته باشد چنانکه آثار آن شاهنشاه در
 بلدش باشد کشف عمارت عاقلیناد محلی و در دست شاه و اب که چندان جای خوبی نیست لکن است که این سلسله
 در افاهی و امکنه بعد مملکت نیز قصر و عمارت میباشد (موازی از واحدی مثنی شام است)

البته سلاطین آخری ساسانی با واسطه نصار و پیران میدانیم چه صورت داشته زیرا که صنعتگران بوی
 فطانت آنها وقت زیاد نموده اند و در زمان صلح بنظر می آید که پادشاه جبهه میدویده که جلوان قدری بازو
 آستینهای نیک آن بر ج و دست میرسد و در بر آن شلوار فرخی داشته تا پانزده پا کاهی آنرا هنوز میگرد که هم
 کمینهای میزد و در پای خوشی نقش مثنی داشته که از باطن می بیند و دردی جبهه بلند گاهی نیم نمره کوتاه
 در بر میپوشد که با سینه از این سینه و پشت و کتف نصب میکردند و پارچه این نیم نمره عموما خیلی نازک و سبک بود
 کلاه غالباً مدور و شاد و از جواهر نیز زینت داشته نیم نمره و شلوار و زام در بعضی مواضع بخواب میزدند سلاطین
 تمام کوشا و های پل آرد و او نیز یکدست و در گوش داشته و اغلب کمر بند میزدند و آنرا هم بعضی اوقات
 باد و آوین با بیشتر در جلو و کاهی بر خود را میزدند و کوهی آن آوین میپوشد و زلف یا بنظر میباشد که
 بلند میکند داشته و مجدداً میباشد و حلقه های آن روی شانه های انداخته اند و روفت سواری پادشاه بکفر
 بالای سر او چتر نیک میباشد در وقت جنگ شاهنشاه طرف بالای بدن خود را بچوشی که مرکب از مفرها با
 بوده میپوشانده و روی آن یکدست گردیده و کلاه را مال میپوشد و دومی از شمشیر بتی خاص تر کشیده و
 شک سخت زرد و کشته داشته بر سر مغزی میکند داشته صورت را با منشتنای چشمها با نقاب شبیه حفظ میکرد
 سر و دست و اسب سلطان نیز بواسطه برکتش و محفوظ بوده و آن برکتش و از برای اسب حفظ میپوشد لکن
 بر پشت سر و طرف کلاه سبک شده نمیشد و پادشاه مدور بوده و آنرا در بازوی چپ میپوشد و برای حربه قصر
 عده نیز سنگین داشته که بدست راست میگرد

یکی از مشغولین و فتنه های بزرگ سلاطین ساسانی شکار بود چنانکه نصار بر شکار و آهو و مرال و

کام بیش جز در آثار مسافران نبیناد بدو میشود موافق معریف شهر بزرگو و خرو و سوزن نیز جز و شکافهای
ایشان شمرده و از فراز که بنظر می آید بشهر بزرگو و خرو در باغ سلطنتی نگاه میداشته اند و جمع میکردند و موقوفه شکاف
آنها برسد و در شکار سلاطین آنها با موبک خود با باغهای سفیدی از سفیدی خارجه با و ذری از مفریان با
بعضی و نشان آهنگ شکار میکردند شکار و جنگ با شهر را بشهر و نیزه باید فصل دهد و بر چون خطرناک
تر است آنرا با نیزه میزدند اما آهو و کوفتن و گراز بقای فلان بود که جمع کردن آنها در باغهای مخصوص لرزه
نداشته و فتنه که پادشاه بشکار این وحوش میل نموده فقط میبایست شخصی مسافری پیدا بداشکارای بدست
آید و ظاهر این کار و اقبالها مکرر ند یعنی داخل بانالافتها با جنگها شده و حیوانات را از جلو خود درانده و بهشت
مخوفه که بر چینی اطباء و بر آن میکشیدند میزدند و شاه با همراهان در آنجا توقف داشت اگر زمین بانالاف
با من آب بوده پادشاه در غایتی میکشید و آنجا با سوادکی چو آنانی را که گنجیل نبرس و میبایدند با نیزه میزدند اگر غنیمت
از این بود سوار اسب میشد و در آشنای ناخن نازشکار میکرد در هر حال چنین معلوم میشود که اسماعیل موسیقی را
بر فتن شکاری افزونند و سه های چنگ و ز و سایر سازان در آن در خان مخوفه نزدیک او قرار میگرفتند و در آن
اینکه پادشاه میغول شکار بود اسماعیل فغان و لکش ساز و آواز میبند

آلات موسیقی ساسانیان از فرار بکر تجار و بنای ساسانی ثن امید همد چنک و فی و طبل و بوف بود چنک
بشکل مثلث است هفت تار دارد و آن در امن بکمرش و ظاهر ابا هر دو دست میزدند اند اندازه طبل کوچک
بوفها و بنهارا طوری ساخته اند که وضع صحیح آن بگشت آمد بعضی و فانی بدو می شود که درازند نفر چنک زن
جمع شده با نفاق میزنند دسته های مخلوط نیز زیاد بوده و بیک موقع عدد سازندگان و نوازندگان بدست و
شش است که هفت نفر از آنها چنک میزنند و هفت نفر و سه نفر بوف و یک نفر طبل و هشت نفر دیگر که آلات و
کلاته و درشت قاض نیست قسمی از سازندگان در محل مرتفع هستند که با بیکان بالای آن میزنند

از فراز معلوم میشود سلاطین انسانی خوش بازی نیز میده اند سابق گفتیم یکی از اجزای دوازده خوش بازی بود
و او مینا است شمر این قسم شکار باشد خوش بازی و مشرق زمین از کارهای خیلی قدیم است چنانچه میناها از
دیر زمانی بطور قوای یعنی بدون شتر و انقطاع این کار بجا رسید و هیچوقت منقطع نشد و مینو اینم حدس نیز نمیکرد مرغ
و فراوان بلکه طاوس را که در سرهای و لوی نگاه میداشتند برای این مقصود بوده یعنی اگر قوی شکار کمی مینموده
قوشها را بطرف آنها می انداختند بعبارة آخری شکار خانگی میده اند

سلاطین در اوان بیماری کاهی بازی و فارهم میکردند پیش گفته ایم انوشیروان بازی شطرنج را از هند و
 و در بعضی گویند همین پادشاه فی از زوزانیر معمول داشته لکن نمیتوانیم وضع صحیح این هر دو بازی را معلوم کنیم

چهار چیزهای نافابل را در مضروبهای ساسانی ظاهر ساخته اند
وضع جگه ابراهیمای زمان ساسانی با وضع حریبر ابراهیم چندین تفاوتی ندارد اختلاف و فرقی عند
در منسوخ شدن عتراده ها چنانکه و بکار بردن قبیلهای زیاد است و سیاحت قشون چهار طبقه بوده اند قبل
موازن و آب و سواران و نیز اندازان و پیاده ها قبل سوارها در صف اول بودند قبایلها را از هند و
می آوردند لکن عتراده آنها از یاد نبود چه خارج آنها اگر از پیشین یکی در جنگهای اول با اعراب عترده قشون را
و قبل موازان ثبت داده اند مخصوصاً وجود قبایل در نواحی وسیع مسطح فایده داشته اما بقصدی این جوانان را
نافع میسرده که در امکان که کوهستان و جنگل سخت هم میسرده و راهها را برای آنها فایده میسرده و قبایل را در جنگ با
شخصی بوده که او را زندکاید میگویند و معنی این کلمه فرمانده هندیان است مناسب این اسم از آن میباشد که
قبایلها را از هند و سنان می آورده با بجهت اینکه عمل جان و خدام قبایلها هندی بوده

سوار نظام ایرانی در زمان ساسانیان بنظر می آید که تماماً سنگین بار بوده و از سواران سبکبار که در زلفهای قلم
ایران و عهد اشکانیان بقشون حمل کنند می آویختند یا فرادبان را تعاقب میکردند و عده آنها زیاد بوده و در
حرکت چابک و چالاک و در هر حال برای جان دشمن از بلاهای بزرگ بشار میامدند که باید در ایام ساسانیان
وجود نداشته چه اصلاً ذکر می از آنها بمیان نیست مثلاً قشون ایرانی که در این امپراطور روم را تعاقب کرده بودند عیناً
از سواران سنگین اسلحه بوده و نیز اندازان پیاده و قبل و فقط ذکر می که در آن موقع از سوار سبک اسلحه میشود از سوار
اعراب سواران میباشند که یا شاپور اتحاد داشتند این آنها هر فن سوار سبکبار لازم داشتند از اعراب سواران
و قبایل کادوز و پارتی و نواحی خزر میخواستند اما سواران خودشان سنگین بار و اسلحه آنها خیلی شبیه اسلحه مغرب و پرویز بود
که صورت آن مدطاف و سنام دیده میشود سر گردن و سینه اسلحه سنگین (برکشان) داشته و سوارها سوار
میدو میشدند که تمام بدن آنها را از آن فراموش و مغفرت میکنند هم بر سر می گذاشتند یا نقابی که تمام صورت و می پوشیدند
بجز چشمها هر یک در بازوی چپ میسازد که کوچک داشتند و حریر آنها بابت نیز چند منی و یک نیز کمان بود این سوارها
از تلافی و روبرو شدن یا بهتر بنفشون روی می داشتند و غالباً پیاده نظام آنها حمله نموده ایشان را از میدان
در میگرداند لکن در زمان امپراتور فلان شاه و الباسی سواره را نیز بوده است

خلاصه مخبره پیاده نظام ایران براندازهها بوده و انجا را چنان بدست میگردند که با کمال سرعت بر می انداختند و نبرهای آنها هرگز خطا نمیگردد پس بزرگ مشکی بر اینها می پوشیدند که از آشوبها افساس کرده بودند و آن در زمان سامانیان نیز معمول بود براندازان این سپرها را مانند دیوار رو به دفع گذاشته در پشت آن نشسته از صفا سوراخهای آنها با مشبک از بر دهنی بر می انداختند و در وسطها آتوف با اینها مقابل میشدند که میدانستند بر آنها

آنها تمام شده و الاجر آن ظاهر شد و نداشتند بعضی اوقات نیز اندازان بجای اینکه در یک صف جنگ کنند با سوارها مخلوط و متفرق میشدند و بصورت متصل از میان صفوف سواران نیز بطرف دشمن می آمد و خصم را متصل میکرد و خود نیز اندازان بالنسبه محفوظ بودند زیرا که فتون روی جرات نداشت سواران زده پوتش برانی حمله نمیداد اگر اجبانا و فنی نیز اندازان مجبور بعقب نشستن میشدند باز از عقب روبرو میشدند و در میان رومها بطور ضرب المثل گفته میشد که بر اینها مخصوصا در وقت عقب نشستن خیلی طرف ملاحظه میباشد و باید از آنها حذر کرد

حرب پیاده ها معمولاً ظاهر این پیشرو نبوده و شاید در بین هم داشته اند این در سنه از فتون همیشه پیش سر تپانجام میگرفتند و اسلحه دفاعی ایشان کم بوده معذلک با جرات و جلالت جنگ می نمود و در مواقع حروب منادوله فماین در ولایت دوم و ایران بخوبی از عمده سربازان روی بر می آمدند و بر اکثرها و درها و حرفهای دیگر برش و فتون داشتند

طبقات اهالی نظام ایران در عهد ساسانیان بدست معلوم نیست چه ترتیبی داشته اند زیرا که هیچ ذکر از تقسیم آنها از قبیل دست و فوج نیست لکن میتوان گفت این قسم تقسیمات بهیچ وجه معمول نبوده است شاید حاکم هر ولایتی را فرمانده دستجات فتون آن ولایت می نمود و اندو سوار و پیاده و قلم و حکومت خود را بآنست میداده و بعضی اش که سواران اسپارایت و سپاهایت میسید میخوانده همچنین صاحب منصبان دیگر و صاحبان کل و قلیان باشتی پادشاه معین میکرد و احتمال میرود حکام بمقت سرهنگی فوج در تحت سردارهای کل بوده و بعضی صاحب منصبان در جات پائین تر از آنها می نمودند

علم و رایت بزرگ ملکی علم چری آهنک معروف است (درفش کوبان) این علم ابتدا از یغی نداشتند لکن در اواخر قرن دوجا هر بوده و در یکی از فضاهای پیش شرح آن پرداخته ایم درفش کوبانی که بموجب مقال با صغر و لاذا ملزوم شمرده میشد کمترین کار میرفت و غالباً در سفرهای جنگی بر فهای دیگر راه میرده اند (کوبان) درفش کاوه مخصوص جنگهای سخت صعب بوده) از آثار چینی مستفاد میشود که سلاطین عجم دو قسم علم داشته و آن هر دو و ابتدا عبارت از یک تیر یک چوب صلبی بوده لکن در یکی بالای چوب صلبی حلقه قرار داده و چوب بآن حلقه نصب شده و از آن یک دو منکوله بپشتن او بچرخه در بری دیگر تیر گلوله مخطط بالای چوب صلبی میسید و در تیر هم عوض منکوله دو گلوله شبیه گلوله های فوق او بچرخه درست نمیتوانیم بفهمیم اینها چه علاقه بوده و چرا در اینها هم تفاوت داشته و هر حال این بر فها دیده شده بهر اهی سواره نظام بوده و بصورت نمیتوانیم بگوئیم هر یک از اینها اختصاص بقبی از فتون داشته و بپای عده بر فها در جنگ از اینها معلوم میشود که در موقع

فتون بران شکست خورد و با آنکه شکستی فاحش نبود دشمن بیست هشت هزار از آنها گرفت و در زمان ساسانیان وضع نظام ایران چینی که قابل ملاحظه باشد نداشتند عدد لشکری عموماً از سی هزار تا شصت هزار نفر بوده و بعضی اوقات بعد هزار نفر هم میرسید و در یک موقع صد و چهل هزار نفر گفته اند (اشاره است بحاضر کردن اوشیروان شهر دارا) و عده این فتون پیاده بوده و عدد سواران هرگز بنده تمام فتون میرسید در برخی از مواقع فقط سواران از غارت و چپاال میرسید و باخته اند و حمله های همیشگی بعد لشکری قرار میدادند که دارای هر نوع فتون باشند از سوار و پیاده و فیل و نیز انداز در جنگ بار و بکاز کارهای لازم همیشه محاصره شهرها بوده و اگر چه در اوایل دوره ساسانی لشکریان عجم برای محاصره قلاع کاهنت رستی نداشتند ولی در اواخر مزارت پیدا کرده در ظرف زمانی قلعها از فلاح روی میکردند چنانکه در اوان مزبور چندین حصن و از آن قوم منترج ساخته بودند و اینک رحمت زیار یکشند و اسامی حصنها از این است دارا ماردین آمد کاره ایسا هیراپلیس برها تودز و پللیس انطاکیه دمشق بیت المقدس اسکندریه قیصریه مازاکا شالیدن و محاصره هیمیک از این بلاد پیش از چند ماه طول نکشید و خنایات زیاد هم وارد نیامد

سبک محاصره این بوده که بفاصله از دیوار شهر خندق میکشیدند و در تحت حفظ سپرد و آن خندقها پیش میسید تا بخندق شهر میرسید و پس از آن با خاک و خاشاک بر میگردند و آفت میسیدند از دیوار بالا بروند و با آنکه برجهای متحرک نزدیک دیوارها میساختند و با کتر و دوس بدیوار میرسیدند تا منفذی و سوراخی پیدا میکرد بعضی اوقات حصار بدیوار پیشته ها بر پا می نمودند تا بالای آن روند و بتوانند بضمین اعلام دیوار قلع که ضعفش از قسمت سفلی بود برسند و از آنجا میکشیدند بالای آن بالا روند اگر یک طرف شهر مدتی زمانی در برابر این حمله ها مقاومت می نمودند تمام شهر را محاصره میکردند و در شهر خندق و سنگر میساختند و راه آب از دیوار برکن میسند و در این صورت اگر فتونی قوی از خارج بجای مردم شهر میسیدند و حمله کنند کان لود و دیگران نیز با البسته شیری میسیدند یعنی محاصره کنند کان شهر را مسلماً میکردند

از وضع زندگانی ایرانیهای دوره ساسانی بدست خبری از پیشم همیشه میسیدند که شتران امراء و اجراء و اشراف معین ملت عبارت بوده اند از ملائکین که غالباً از خاصه ائمه الا خود معاش می نمود و مواظب اعمال آنها بوده و زارعین و دهقانان را بکارهای فلاحی و امیداشته اند فتون معمول راهم عده از این طبقه میکردند و در وقت احتیاج که باید بر عده لشکریان افزوده از همین طبقه افزوده میشد چنانکه نظر میسید که آداب این مرد ساده بوده و عده زوجات را اگر چه باین میسیدند چندان معمول نمیداشتند بلکه میسیدند و آنقدر که

فنی بگرفت و آن زن عظیم نبود و راضی نشد شوهرش زن دیگر ببرد آن مرد دیگر زن دیگر گرفت احکام زد و شد
 که مبنی بر کار و رحمت و عفو و دین داری بوده بخوبی مرعی میداشتند و نگاه ظاهر است و خوب بوده و مثل کار
 و اعراض و غیره اندک کلمه وضع اهالی و مردم خوب بوده است غالب سلاطین ساسانی میل داشته اند که بعد از
 و خونی سلطنت کنند و سبک او شهر و آن که اعضا و بنی بر روی آن سبک میگردد و با بار از شر ظلم و جور بدوجه
 که در آن وضع سلطنت ممکن است محفوظ میداشتند و مواظبت احکام جز بودند و بعد از آنکه تسخیر می نمودند و تحسین
 مالیات و بهتر بجز آنکه بکردند که زیاد از معمول چیزی از کسی بگرفتند چه میسر میسرند و نشان معلوم شود
 مواخذ گردید و اجرای قواعد و عدالت خلی رحمت میبختند و اگر حکمی و حق کسی میگرفتند و راضی نبود میخواستند
 بشاه عارض شود در بنصوت دوباره در دربار بار میدان بزرگ مطلب طرح میخواستند پادشاه و مؤید و یار
 و بزرگان گوش بفرمایند و عارضین و سلاطین میدانند مردم برای اینکار جمع میشدند و بینین بظن میبختند هر قدر
 در سلطنت منفعل ممکن است جلوتندی گرفته میشد و بنا بر این و با پادشاه میبختند که پادشاه اندک انقباض و دخلی
 بطبقات عالی نداشته یعنی منسوبین شاه و صاحب منصبان فاشون و امراء و رجال دربار و دست خوش هوا و هوس پادشاه
 بوده حافظی نداشته و چنان آزادی ایشان بپسندید سلطان و اختیار او و شاهنشاه در این موارد میگرفته است
 آنچه را که میخواسته و بپادشاه آن طایفه گرفتار و محسوس و معتدب کو با مقبول میشدند و زندگانی را بدو
 میبختند در جانی و وفای که سلطان حکمی میگرفت جای تخفیف و رسیدگی بود و از این رو در سلطنت با عدالت ساسانی
 باز معایب سلطنت منفعل بود و آشکار میشد لکن طایفه ساسانیان بپادشاه از جهت عدم قایل بوده و مزایای و منافع
 داشته اند که میتوان گفت بجزای ممکن الوقوع ایشان از آن نفعی میبختند اینچنین ناگه از تاریخ ساسانیان در میان
 علم معلوم شده و آینه و اعلام القوی پیدا اند و نارسیده ها حاضر من مفقودش بجای که باید میسر میماند
 نکاننده این اوزان محمد حسین اصفهانی مخلص فرعی و ملقب به ذکاء الملک کو بدخدا عز وجل خواست و بعد
 دو نیم کتاب تاریخ ساسانیان بنویسم شده من بنده گان تنگم با تمام آن موقوف شوم چه در اوان اشتغال با
 نگارش هر روز و کار و ناسازگار طرح ناز از شعبه میر بخت و فتنه از نوی نگین سبیل و مادام حوادث
 میآمد و راه پیشرفت کارم سد می نمود و من بخت سرکن عنایت از کف میر بود یکی دستم میبخت و دیگری دلم
 میبخت آن دستم را بلی میبخت و این بکفتم و بوسه میرم میبخت داشت من با این همه توابع محض و توانا و فتن
 از قضا این بدو فتنه را ندیدم و افلا این پل کار مختصر را با آخر رساندم و حالا میتوانم بگویم ایران دارای تاریخ
 ساسانیان است اگر زنده بمانم بعد از این پل و بخش کار گران چگونگی غاشو میبختم و در زنجیر مجانبین و محض
 جای شکفتن است که اینهمه از اینای وطن میبختیم و باز دست از خدمت و خیال خود نمیکشیم این کو بدشهادت

آن فرماید بیک و افزون هر دو با هم خورده و البته کیف و سگری و سر است از این پیمانها از خم دیگر علی ای حال
 بر آنم که ناچار درین باشد و روانم کار فرمای ملک بدن فلان زمین نگذازم و محض را که میدانم
 بکارم و روزی آید که این کشته برود و این نشانه شمر بخشد و نظر این حال
 و خیال است که این تالیف تمام نکرده شروع بکارش چند
 کتاب بگرفته ام و از هفت کتاب است که
 مبنی بر آن افزوده ام

اگر چه سخت علم و شدت خشم و کینه و آخر الامر با حول و قوه پروردگار
 ناز از او فوشت میروم و در هر جام اندم تن بماندن در میبخت
 کتاب تاریخ ساسانی نوافضی دارد که این بنده نمیتواند از عهده رفع آن بر آید و مفاسد در کار است که
 اسباب جمع باید آنرا اصلاح نماید اما در لغزش و خطا منتهای احتیاط را کرده و بذل جهد نموده معدلت که
 نیست انسان از سهو و غفلت مصون ماند رفع نوافضی و توضیح کامل را برای آن برادرانم گذاشتم که امر و در اصلاح
 شایع از جام مطهر اند میبختند آنچه باید نمود میبختند و از اخوان خالیه نیز درخواست عفو میبایم و جلد را نیز بگرفتند

خوارم زارم کاه کاهم

از خالق و خلق شرمسار

شماره کتاب بکشی الملک الوهابی نامش شمس العبد

فهرست سیلابی قاجاریه از آثار الله بهانه

السلطان فتحعلی شاه	ولادت ۱۱۹۲	جلوس ۱۱۳۳	سلطنت شش سال ۱۱۳۹	رحلت ۱۱۳۹	عمر چهار سال و نیم	مدفن مدرسه خواجه
محمد حسن شاه	ولادت ۱۱۲۷	جلوس ۱۱۶۴	سلطنت هشت سال ۱۱۷۲	رحلت ۱۱۷۲	عمر پنج سال	مدفن عبد العظیم
حسینقلی ملقب بشاه بیمانیسوز	ولادت ۱۱۶۴	جلوس ۱۱۸۴	سلطنت هفت سال ۱۱۹۱	رحلت ۱۱۹۱	عمر هفت سال	مدفن استرآباد
افا محمد مرحوم	ولادت ۱۱۵۵	جلوس ۱۱۹۳	سلطنت هشت سال ۱۲۰۱	رحلت ۱۲۰۱	عمر شش سال	مدفن مدرسه نجف اشرف
فتحعلی شاه میرزا	ولادت ۱۱۸۵	جلوس ۱۲۱۲	سلطنت سی سال و پنج ماه ۱۲۵۵	رحلت ۱۲۵۵	عمر چهار سال و چهار ماه	مدفن قبر
نابالین عبدالله مرحوم	ولادت ۱۲۰۳			رحلت ۱۲۴۹	عمر چهار سال و شش ماه	مدفن مدرسه شهید
محمد شاه طاهر	ولادت ۱۲۲۲	جلوس ۱۲۵۰	سلطنت چهار سال و نیم ۱۲۶۴	رحلت ۱۲۶۴	عمر یک سال و نیم	مدفن در قمر
شاهنشاهی ناصرالدین	ولادت ۱۲۴۷	جلوس ۱۲۶۴	سلطنت چهار سال و نیم ۱۲۷۳	رحلت ۱۲۷۳	عمر هفت سال	مدفن عبد العظیم

اسکا شاہزادہ کا خوف مرخص ہو گیا اور اقبال نے اپنا جیل چھوڑ دیا۔

بالحاجی کریم و ریاست نواب مُطاب والاحمد حسین مہر زایمیں السُلطان

شاهزادگان

شاهزادگان
 نور محمد شهب میرزا سبب نواب محمد صادق میرزا و دامان الله میرزا
 حبیب الله میرزا و دلچرخ هادی میرزا شاهنچ میرزا و سلطان کثر میرزا
 قریح میرزا و اداضا محمد حسین میرزا و داعی افغان عبد الرحیم میرزا و الطیف
 میرزا حاجی سیف الملوك میرزا و دو نور السلطنة شیخ الدین میرزا و لد
 امان الله میرزا علیغفر میرزا و لد مرحوم میرزا الدوله حبیبعلی میرزا و لد سلطان
 یوسف میرزا ابراهیم میرزا و لد محمد میرزا محمد بیگ میرزا و لد محمد حسین میرزا
 محمود میرزا و لد علی میرزا علیخان و لد محمد شریف میرزا سلطان امیر میرزا
 و لد محمد علی میرزا ابوالحسن میرزا و لد ادیس میرزا محمد یوسف میرزا و لد افضل خان

هـ
 طایفه فی انوار خانبه نبی اعما استکند و

امیر الامراء العظام حید خان بن سحر ولد محمد خان عودہ الامراء العظام
 عباس خان ولد محمد بن خان علی اکبر خان ولد محمد خان علی اصغر خان ولد محمد خان
 عودہ الامراء العظام محمد تقی خان سرتیپ لدر جو نظام العلماء مرزا محمد
 ولد عبد خان مرزا احمد خان ولد عبد رحمان علی خان ولد محمد خان نوادہ
 اسکند خان محمد الملک محمود خان نوادہ امیر خان محمد خان
 ولد محمد باقر خان خانبا باخان نوادہ حاجی بنیہ الدکنه

طایفه شامیانلی
 امیر الامراء العظام محمد خان بن علی السلطنه محمد خان خلیل الله خان
 حاجی عبد الله خان محمد جعفر خان ابراہیم خان سلیمان خان علی محمد خان
 خانبا باخان ولد محمد خان
 طایفه حاجی مشرک سیانلی
 محمد خان ناظم الممالک ریس سرتیپ حسین خان معتمد لکار محمد

سایر خوانین بنی اعمام

هذه الأسماء العظام جليل خان رئيس كسرتيب محمد اسمعيل خان ولد
محمد رحيم خان محمد حسن خان ولد محمد افغان فاسر دار محمد علي خان معروف
محمد علي خان ولد محمد رحيم خان

خوانبہ جامعہ مہدی قلی خانی قوائلو

میر الامراء العظام حسین خان پیر پجہ عمدہ الامراء العظام خضر خان
شیر بازار و بیگ سرتیب علی خان سرتیب محمد قلی خان قاضی محمد ناصر
خان سرتیب علی محمد خان محمد کاظم خان سلیمان خان سرتیب قاسم خان
محمد خان سلیمان خان عبداللہ خان بونہ خان

خواہنہ فزل باغ قواۃ اللہ

ورد الله خان رئيس خواجه شاهرود و نظام محمد صادق خان عليهما السلام

منسلك سرتيب اول و پسر عل روزنامه در اینجا توابع اسلا
 میرزا شجاع نظام سرتيب اول ولد مرحوم شجاع الدوله ميرزا اميرزاده
 امير اعلان ميرزا سرتيب اول ولد مرحوم اميرزا اميرزاده قنبر ميرزا
 اميرزاده حاجي سبف الملوك ميرزا شيخ دست هاشمي پسر توابع حاجي
 جهاندار ميرزا و قو السلطنة اميرزاده جهان شاه ميرزا ولد اميرزا
 اميرزاده حاجي عبدالوهاب ميرزا پسر توابع عضد الدوله اميرزاده
 شاهزاده حسين ظهير السلطان ولد اميرزا اميرزاده عسك الدين ميرزا
 مرآت الدوله ولد مرحوم سلطان حسين ميرزا اميرزاده ضياء الدين
 ميرزا ولد مرحوم اميرزا اميرزاده قوام الدين ميرزا نوع مرحوم حسيني
 ميرزا قوام انصاري شاهزاده فقير ميرزا شاهزاده مسيح الله ميرزا
 مسرور السلطنة اميرزاده نعيم ميرزا مسرور الملك اميرزاده
 محمد كاظم ميرزا پسر مرحوم عالم شاه ميرزا اميرزاده مقبل الدوله شاهزاده
 اميرزاده سعید ميرزا پسر مرحوم حاجي محمد ولي ميرزا اميرزاده
 ابونير اميرزا احسان الممالك ولد مرحوم اميرزا اميرزاده سلطان
 ميرزا پسر مرحوم نقيب الاقاله اميرزاده مقبل السلطنة پسر توابع ولا
 ميرزا السلطان الخاني قاجار اميرزاده دريس ميرزا پسر محبي ميرزا
 اميرزاده محمد علي ميرزا ولد اميرزا اميرزاده محمد كاظم ميرزا ولد
 اعلان ميرزا توابع ميرزا اميرزاده مسكوه الملك ولد مرحوم خير ميرزا
 توابع حاجي محمود ميرزا ولد مرحوم جهانگير ميرزا توابع حاجي حسين
 ميرزا ولد مرحوم اميرزا حاجي فتح الله ميرزا ولد مرحوم اميرزا شيخ
 ولد اميرزا اميرزاده محمد علي ميرزا ولد حاجي نصر الله ميرزا حسيني ميرزا ولد اميرزا

ضامنہ کا نفع ادا کرنا واجب ہے

بقهرمان ميرزا صادق الدوله ستر اعظم نواب جلالات السلطنة
ميرزا امير تومان ميرزا محمود اعضاد الدوله نواب اعضاد الدوله
ميرزا امير تومان ولد ميرزا محمود نواب فتحعلي ميرزا
صادق الملك امير تومان ولد ايضا

طاب فردو

الامراء العظام محمد خان بهاء السلطنة امير الامراء العظام
صاحب خان شهاب الدوله ميرزا محمد خان ولد اسكندر خان
الحسن خان محمد مهدي خان محمد علي خان اعتماد قاجار امان الله
محمد خان عبد الباقي خان عبد العلي خان حسين خان ولد الله

طائفة عشر الدين

خان رئیس محققان
محمد کریم خان غلام حسنی رحمانی

طابقہ شامیاتی

١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١

طائفہ خاصہ مشرکین و کفار

خان ناظم الممالك ولبس مریب حسین خان معتمد تجارت محمد
قاسم خان افغان حکیم عیاسی خان قزلباش خان زکی خان
الخان رضا خان معتمد الاطباء علی قی خان ناصر خان

ما بقدر شاه بی اغلو سپانلو

خان رئیس مرتب احمد خان حاج محمد خان محمد اسماعیل خان
ان طایفه قاجار و غیره

سادق خان رئیس طایفه قاضی خان محمد علی آقا حاج

عبدالحق بن محمد بن عبدالمطلب
محمد بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب

الحسين بن علي بن أبي طالب

ان بپا و پاشه احمد خان نابي و پاشه باقى بپا و پاشه

(२)

[illegible]

أَمْراً وَعَنْهُمْ

جناب سلطان اجل امير الغمض الملك و در حضور همايون
 جناب سلطان اجل نظام الملك جناب جلالتنا اجل علاء الدين
 محض و وزير و بار اعظم جناب جلالتنا اجل اقا ميرزا حسين و وزير
 جناب جلالتنا اجل قوم الدوله جناب جلالتنا اجل ناصر الملك جناب
 جلالتنا اجل معتمد السلطنة جناب جلالتنا اجل محمد الملك جناب
 و جلالتنا اجل صانع الدوله جناب جلالتنا اجل معين الملك جناب
 جلالتنا اجل ناصر الملك جناب جلالتنا اجل علاء الدين نظام العلما
 جناب جلالتنا اجل محمد السلطنة جناب جلالتنا اجل صاحب ديون
 جناب جلالتنا اجل صاحب الدوله جناب جلالتنا اجل مدير السلطنة
 جناب جلالتنا اجل حاجي مير الدوله جناب جلالتنا اجل مشار الدوله
 جناب جلالتنا اجل سهر ميرزا عباس قلي خان جناب جلالتنا اجل
 نصير الدوله جناب جلالتنا اجل مشاور السلطان ميرزا علي قو
 جناب جلالتنا اجل صاحب اقا ميرزا محمد بنديم السلطان جناب جلالتنا اجل
 امين همايون جناب حاجي اسماعيل خان طبع السلطنة جناب
 جلالتنا اجل ميرزا آغا خان مهندس باشي جناب جلالتنا اجل
 مؤمن الدوله ميرزا مصطفى خان جناب مؤيد الملك جناب
 جلالتنا اجل ميرزا محمد بنديب الله خان خفاري جناب
 لسان الدوله كبادار باشي جناب بدايغ بكار جناب ميرزا محمد
 خان قايم مقام جناب عليخان ملك الشعراء امير الامراء العظام
 احمد خان ميرزا ميرزا محمد ملك الشعراء جناب نديم باشي ميرزا
 مرحوم بدايغ باشي جناب نجم المالك جناب و كچل المالك ميرزا
 و كچل الملك جناب ميرزا فرج الله خان نديم الدوله جناب مدير
 المالك جناب ميرزا ابراهيم خان معتمد المالك ميرزا باشي جناب
 ادب المالك ميرزا صادق خان شيخ محمد حضور

✓)

جناب عالیابا جل محمد حسن خان وزیر نظام سردار
مجلس محاکمات وزارت جلیلہ عسکریہ

جنابا لعلاب سرتاجد علیخان مصد الدوله نائب اول الشجره شاهی حضور رئیس محکمات عسکر

عن الأمراء الغياص خان معصم نظام پیر حمزہ مصطفیٰ خان امیر نونا عداۃ الامراء الغياص عبد نظام میر بیچہ یو خان عداۃ الامراء الغياص علی میر
پیر حمزہ صاحب اختیار معتمد السلطان علی خان سرتیب قزوینی محمد الطاهر امیر علاء فی الشکر بولس امیر زادہ احمد میرزا سرتیب نصر
خان سرتیب نوادہ مرحوم آصف الدولہ میرزا مسعود خان سرتیب ابودان و ناظم مجلس بوسقان ناباب جواد نباشے حسنعلی میرزا ہمد
ثبت احکام میرزا اسماعیل خان منشی نظام حسینقلی خان سرتیب اردلباشی علی سکرخان

تک حکام میرزا اسماعیل خان مایه نظام حسینعلی خان مرستیاب اردبیلی بی علی سلطان
سید ابرار عظام و امیر و صاحب مضایرا خا و امیر جلالت خا و امیر شافرا و امیر عظام و امیر
و ولایت حکام و صاحبان مشاغل و مناصب مختلفه که در ای نصف امینان نظامی نیز
هستند چو ز اسمشان در موفع دیگر در این امر بطور خودشان نوشته میشود
دیگر در اینجا حاجت بنکار می تکرار نیست

خان
خان میرزا حسین صاحب السلاطین عرب امیر الأعراف العظام علی بنی

جناب جلالتاب میرزا کریم خان منظم الدوله سردار مکرم خان حنیف
صاحب السلطه سردار والی شکوه خان میرزا محمد علی خان سردار فخر
خان علمدار خان نصره الملک سردار خان اسفندیار خان سردار

خاتبا يا خا فظفرا لاطنه فوجا سرقليا من اول

جناب جلالتاب زين العابدين خان حكاما الملك جناب جلالتاب
محمد وليخان نصر السلطنة جناب جلالتاب ميرزا بيه خان نصر الملك
توتاب والاسيف الملك پسر توتاب مستطاب والا اميرخان ميرزا
وزيرخان جناب عبدالسلطنة نصره الله خان طالش جلالتاب
محمد حسن امير خلوت بشيخ دست خاصه جناب بولوخسف
فخر الملك جناب ميرزا ابوتراب خان نظم الدوله جناب محمد
حسن امير تومان امير الامراء العظام غزنه الله حاسما الله
بجوړدى امير الامراء العظام غلام حسن خان خيال بشيخ دست
صغور هارون جناب اعتماد نظام عباس قلي خان امير الامراء العظام
ميرزا محمد خان امين خان امير الامراء العظام ميرزا زكي خان جناب
امير الامراء العظام ناصر قلي خان شهاب الملك امير الامراء العظام
قال السلطان عناية الله خان شاسون امير الامراء العظام
غصم السلطنة امير الامراء العظام محمد باقر خان اعظم الدوله امير
الامراء العظام ميرزا علي اكبر خان نصر الملك امير الامراء العظام ميرزا محمد
مان اعظم الممالك امير الامراء العظام احمد خان سيف الممالك

عزیز الله خان علماء السلطنة كرم الله وجهه
 بخوردی محمد علی خان خازن لشکر حیدر
 بشیر احمد خان حضور معروف بجای
 میرزا حسن خان پشیمره میرزا مرتضی خان
 مستشار الممالک ولد مرحوم میرزا ذریعہ العابدین
 البرز رحیم خان پشیمره امیر اصلاح
 نظام السلطان پشیمره نواده مرحوم نظام الدوله
 نوح خان منصب المملک ذوالفقار خان
 سیم السلطنة حبیب الله خان پسر سردار
 نصر الله خان ولد ایضا
سرفریزان و بیگم
 میرزا سلیمان خان صادم السلطنة محمد خان
 شجاع المملک حبیب الله خان عموی جناب
 اچو دانبا سے کل علی اکبر خان اچو دانبا
 پسر جناب ایضا میرزا اسد الله خان ولد
 عطاء الله خان حاجی فضل علی خان نواده
 مشیر الدوله محمد مهدی خان مظفر المملک
 برادر زاده وکیل المملک علی اکبر خان
 محمد خان افشار میرزا محمد خان ولد میرزا اسد
 منشی باشی میرزا اسد علی خان پشیمره
 صفی علی خان ولد مظفر المملک میرزا علی صغر
 خان اعتماد حضور کار کردار سلطان علی خان
 آقا خان ولد سلیمان خان علی رضا خان پسر
 منجم الممالک محمد حسن خان سراج حضور
 میرزا محمد خان ولد ایضا میرزا حسن خان
 ولد معاون دیوان محمد علی خان ولد
 رضا علی خان قزوینی میرزا جواد خان
 عباس علی خان برادر پسر المملک همدانی
 الله خان مرتضی علی آقا اسمعیل خان
 نصر لشکر میرزا محمد خان پشیمره
 مسعود خان فیر زکوی میرزا علی اکبر خان
 احتشام دیوان کلبعلی خان ولد مرحوم
 نظام الدوله حاجی فضل علی خان شیرازی
 میرزا عبدالحمد خان سرب
سرفریزان سیم
 حیدر علی خان هرات عباس علی خان هراتی
 عباس علی خان پشکووی میرزا نصر الله خان
 سرب سیمهندس مصطفی علی خان ولد مرحوم
 حکم صام الدوله میرزا عبد الکریم خان
 سرب سیم باقر فوج مخصوص میرزا حسن خان
 ولد مرحوم میرزا زکریا خان ساوجی امیر
 محمد خان مظفر السلطنة علی خان ولد
 نظام الدوله نصر الله خان ماکوی
 حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان اسد الله
 فرج الله خان طالش مرتضی علی خان میرزا
 سید علی صغیر خان کاشانی حسن آقا
 افشار حاجی حسن خان مبارک
 میرزا حسن خان قاجار میرزا علی داد خان
 همدانی میرزا مهدی خان کلانتر کرمان
 عباس علی خان جهان بیکو میرزا حسن
 مرتضی علی خان ولد مرحوم حاجی بهاء المملک
 قاسم خان فیر زکوی محمد حسن خان افشار
 میرزا حسن خان سجدار
 حیدر خان نواده صاحب دیوان
 میرزا هادی خان نواده صدیق المملک
 خان سرب نایب حکومت سابق ساوه
 اکبر خان برادر سردار کل محمد خان مظفر
 بوذاقان نواده عبد الله خان میرزا
 احمد خان ولد مرحوم میرزا علی اکبر خان
 سلطان علی خان نایب حکومت کولان
 عبد الله خان علی اکبر خان
 میرزا حبیب الله حکیم باشی ساپراطیاء
 و جراحان نجف
رکات مبارک
 میرزا عبد الله رضا خان شیخ الاطباء

ساپراطیاء و جراحان و دوا سازان شرف نظر
کلیات
 میرزا ابراهیم ناظم الاطباء ساپراطیاء
 و جراحان شرف نظر
مازندران
 میرزا محمد صادق جراح ساپرد و نظر
اصفهان
 معبر الاطباء میرزا دود خان ساپراطیاء
 و جراح و غیره ده نظر
بروجرد
 میرزا محمد صادق و حافظ الله میرزا یوسف خان
حسن
 سراج الاطباء ساپرد و نظر
سان
 میرزا عبد الله طبیب ساپرد و نظر
عربستان
 میرزا اسد علی طبیب میرزا موسی جراح
کردستان
 میرزا ابراهیم طبیب غیره نظر
کرمان و فرهاات
 میرزا محمد طبیب ولد مرحوم سید محمد علی
کرمانشاهات
 میرزا ابراهیم تنکابنی
 ساپراطیاء و جراح و دوا ساز هفت نفر
همدان
 میرزا حسن عبد الاطباء غیره نظر
لرستان
 میرزا مصطفی خان دکن
کرد
 میرزا احمد طبیب غیره نظر
فارس
 میرزا اسد الله طبیب ساپراطیاء و جراحان
 میرزا محمد علی خان و دوا سازان ده نفر
معلمین غیرهم
 علی اشرف خان اعظام نظام سرب دوم
 کریم خان سرب سیم میرزا عبد الوهاب خان
 سرب سیم محمد علی خان عبدالحسن میرزا
 سرهنگ محمد علی خان سرب سیم محمد خان
 محمود میرزا احمد خان قاجار میرزا محمد
 سرب سیم محمد حسن سرهنگ کلباشی
فرتکی
 خان نصرته میرزا علی اکبر خان شیرازی
 محمد رضا خان شیرازی فرج الله خان ناظم
 دامغان میرزا علی آقا یوسف خان شقایق
 غلام رضا خان بطایمی حاجی قوام الدین
 میرزا محمد ناصر خان نواده مرحوم محمد خان
 امیر قوام میرزا یوسف میرزا محمد خان
 ولد مرحوم یاسا خان مظفر السلطنة
 میرزا موسی خان نواده صدر اصفهان و
 قلیان بخوردی
نایبان اچو دانبا
 سوی شاهزادگان و امیرزادگان کجرو
 انبای ملوک نوشته شده اند
 ابوالحسن خان قاسم خان محمد حسن خان
 فرهااتی محمد علی خان
 ناصر علی خان میرزا فضل الله خان غلام
 حسین خان رستم خان کجی علی اکبر خان
 نواده فضل علی خان محمد حسن خان جعفر خان
 محمد حسن خان ولد حبیب خان بشیر خان
 باقر خان نواده حاجی محمد علی خان حسین
 محمد خان پسر ادیب الله مرحوم حاجی شریف
 خان میرزا اسد الله رضا خان غلام رضا
 میرزا مهدی علی خان رستم ابوالحسن خان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

زبور کجیان

زینور کجیان
 درخت زبانت جناب امیر الامراء
 نصر الله خان مهر نوغان
 عبدالحکیم خان سرتیپ مور کجیان
 اسمعیل خان سرتیپ رستمخان
 سرهنک محمدخان سرهنک علیخان
 سرهنک عبداللہ خان سرهنک میرزا
 هادی مرشدہ دار پاوران چادر
 نفر سابر یکصد هشت نفر
فوق مرخانہ مبارک
 ابوالجحی جناب جلالہ اباضی اللہ
 امیر نوغان وزیر فورخانہ جناب
 معتمد نظام مسوقی فورخانہ
(امریات مناصب کرامت)
 (فوق مرخانہ هشتکند)
 عبد الامراء العظام غلام محمد خان نوغان
 نظام سرتیپ اول جناب میرزا علی اکبرخان
 افتخار لشکر معتمد السلطان میرزا شکر
 لشکر نويس هاشم خان سرتیپ سید
 کاظم خان سرتیپ مباشر عمل انباشاد
 و چراغانی و دوانگری مؤبد الصفا
 مباشر فتن گساری محمد علیخان و
 خسر خان سرتیپ نوروز علیخان مبارک
 عمل نوپ میرزا محمد خان سرتیپ مباشر
 پنج بخار میرزا مصطفی خان سرتیپ
 انبار حاصل کار هاشم فاسر تیپ
 غایدین خان سرهنک مباشر عمل باروط
 کوئی امشاد حسین خان سرهنک مباشر
 فتن گساری امشاد درویش خان
 سرهنک چاشق ساری علی اکبرخان
 باو و طرف ساری حاجی عبداللہ خان
 سراجی کاظم خان سرهنک پنجه

امشاد جعفر قلی نایب کلور پری امشاد
 محمد حسین بخارباشی
(سرتیپان و لشکر نوغان)
(و سررشته داران)
 میرزا محمدخان بشار السلطنہ سرتیپ اول
 سرتیپان عبدالسلطان و جلیلخان
 سرتیپ میرزا حسن خان سرتیپ حسن
 خان سرتیپ سید محمد خان سرتیپ
 میرزا سید علی صفر خان سرتیپ نصر
 سرتیپ میرزا محمد خان سرتیپ میرزا
 ابوالقاسم خان سرتیپ میرزا حسنخان
 سرتیپ امام وردی خان سرتیپ
 محمدخان سرتیپ عباسقلی خان شهر
 محمد رضا خان سرتیپ میرزا علی اکبرخان
 میرزا فضل الله خان سرتیپ میرزا
 سید علی قی حاتم لشکر میرزا شکرالله
 خان لشکر نويس میرزا نصر الله خان
 سررشته دار میرزا غلام حسین
 سررشته دار میرزا سید محمود سررشته
 دار میرزا مصطفی قلی سررشته دار
 میرزا محمد سررشته دار میرزا افغان
 سررشته دار میرزا سید نفی سررشته
 دار میرزا ابوالحسن خان سررشته دار
 میرزا حسن خان سررشته دار میرزا
 حسین سررشته دار میرزا علی شکر
 دار میرزا جعفر عربی قز سابر و دار
 نفر معلین هفت نفر
(سرهنگان و پاوران)
(وسلاطین)
 امیرخان غلامعلیخان میرزا احمد
 میرزا محمودخان غلام رضاخان محمد

نقیخان میرزا احمدخان مجتبی خان میرزا
 سید احمدخان میرزا اسمعیل خان
 عباسقلیخان میرزا مهدیخان نایب
 ابوذران باشی یوسف خان کاظمخان
 میرزا محمدخان میرزا حسنخان کل محمدخان
 علیقلیخان هدايت خان افغانخان
 مرتضی خان حاجی اسمعیل خان زین
 العابدین خان سید حسنخان
 سابرده نفر پاوران و سلاطین و
 نایبان و دویست چهل و هشت نفر
 نورخانہ چیان دویست پنجاه چنان
(ولا نایب)
(ادریاچیان)
 میرزا شکر میرزا عبداللہ خان سرتیپ
(خراسان)
 مؤمن نظام ابوالقاسمخان
(امشادبان)
 محمد حسنخان رضاخان
(بروعدی و سررشته)
 میرزا علی اکبرخان
(خمسک)
 جعفرقلیخان
(عربستان)
 نعمت الله خان صنادخان
(فارس)
 محمدخان
(قره بزم)
 خان باباخان
(کرمان)
 غلام رضاخان شجاع لشکر
(کیلان)

وزیر جنگ هزار نامه نفر

فوج شصت ستمان نامور کپچی فوج لنگا
پانصد و پنجاه نفر

فوج عرب و عجم نمرة (۴۱)
جمعى قواب والا شاهزاده ميرزا

فوج فیرز کوهی و فیرز خان نمرة (۴۲)
جمعى جناب نظام الدوله سردار مکر

فوج سولگر کوهی نمرة (۴۳)
جناب جلالت خان و فیرز خان و غریب خان

فوج لاریجان نمرة (۴۴)
جمعى ميرزا محمد خان اعظام الدوله و ميرزا

فوج تنگابنی نمرة (۴۵)
جمعى جناب نصر السلطنة علیقلی خان

فوج بندلی نمرة (۴۶)
جمعى ميرزا علیخان سرتیپ ساپر صاحب

فوج هزار جری نمرة (۴۷)
جمعى ميرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کلپا بکانه نمرة (۴۸)
جمعى علیقلی خان سرتیپ ساپر معارف

فوج دودانکه نمرة (۴۹)
محمد اسماعیل خان سرتیپ ساپر معارف

فوج اشرف نوابی ایضاً نمرة (۵۰)
جمعى میرزا سلطان تیب اول ساپر معارف

صاحب نصابه نفر

فوج کامران فرها (۵۰)
جمعى میرزا السلطنة میرزا شفیق

فوج برجلو نمرة (۵۱)
جمعى جناب نصر الملك امیر تومان و میرزا

فوج سمرقند نمرة (۵۲)
جمعى ذوالفقار خان و صاحب الملك

فوج سرنگ نمرة (۵۳)
جمعى نصر الملك امیر تومان سرتیپ علیخان

فوج خلیفه نمرة (۵۴)
جمعى حنیف خان ساعد السلطنة امیر تومان

فوج خیر فرزان نمرة (۵۵)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کلپا بکانه نمرة (۵۶)
جمعى میرزا سلطان تیب اول ساپر معارف

فوج سمرقند نمرة (۵۷)
جمعى ذوالفقار خان و صاحب الملك

فوج خیر فرزان نمرة (۵۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کلپا بکانه نمرة (۵۹)
جمعى میرزا سلطان تیب اول ساپر معارف

فوج سمرقند نمرة (۶۰)
جمعى ذوالفقار خان و صاحب الملك

فوج خیر فرزان نمرة (۶۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کلپا بکانه نمرة (۶۲)
جمعى میرزا سلطان تیب اول ساپر معارف

فوج سمرقند نمرة (۶۳)
جمعى ذوالفقار خان و صاحب الملك

فوج خیر فرزان نمرة (۶۴)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج چهار محالی نمرة (۹۸)

در اداره خاصه حضرت والا ظل السلطان

فوج فیرز کوهی نمرة (۵۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۲)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۳)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۴)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۵)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۶)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۷)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۶۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۷۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۷۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج ششم نمرة (۷۲)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

نمبره (۵۷)

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۷)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۲)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۳)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۴)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۵)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۶)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۷)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۹۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۹۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

سواره

(ابوالجی)

افسر باجی

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۷)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۷۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۲)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۳)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۴)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۵)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۶)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۷)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۸)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۸۹)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۹۰)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

فوج کور از قلعه زنجیر نمرة (۹۱)
جمعى میرزا فخران سرتیپ اول ساپر

ما مؤمنين لا انا
اذر بايجان
شكر نويسا

طشيان
جناب ميرزا عبدالحسين حاجي المللك ميرزا علي حسنا السلطان
در شهر لاس مستعد السلطان ميرزا
مصلوق خان طشيان باشي ميرزا محمود
خان طشيان باشي نظام ميرزا نصر الله
خان نصر الله شكر نويس ميرزا اسد الله خان
خان نصر الله الكتاب
جناب ميرزا احمد علي خان مستوفى نظام لشكر نويس
باشي حيا حاجي ميرزا اميرعلين ميرزا السلطان
جناب ميرزا اسد الله شكر نويس جناب ميرزا
رفع حاجي ميرزا الدوله حاجي ميرزا كالميرزا
ميرزا لشكر ميرزا احمد ميرزا الطاهر
خان مستعد لشكر ميرزا عليخان اعتماد
نظام ميرزا موسى خان مستوفى نظام ميرزا
حسنخان مؤيد نظام ميرزا اسد الله سرشته دار ميرزا
معاون نظام ميرزا اسد الله الدين ميرزا اسد حسن سرشته دار
حاجي ميرزا ابوالحسن كركان لشكر نويس
معاون مستعد لشكر ميرزا احمدخان جناب ميرزا الطاهر عليخان قوام لشكر ميرزا
قوام لشكر در او مستعد ميرزا رضا عليخان جلال لشكر ميرزا رفيع نصير لشكر
ميرزا احمد نجان ميرزا عبدالحسين ميرزا حسنخان لشكر نويس حاجي ميرزا احمد
سرشته دار ميرزا اسد الله سرشته دار
ميرزا اميرعلين ميرزا اسد الله ميرزا اسد الله ميرزا اسد الله ميرزا اسد الله
ولا يثبت ميرزا زين العابدين ميرزا علي
ميرزا عليخان ميرزا الميرزا ميرزا حيدر ميرزا
حاجي ميرزا يوسف لشكر نويس ميرزا ابو
خان كوران وغيره

اذا ردا الانشا نظام

جناب جلالت ميرزا احمدخان ديني لشكر نويس والانشاء نظام
جناب ميرزا عليخان بنان لشكر نويس باشي نظام ميرزا كاظم خان سيار نظام
ميرزا حسنخان ديني نظام ميرزا محمد علي والهاجي ميرزا عبدالكريم وغيره

دراست حمله

وزار خلد الله ما ليدفنا
دفترخانه مباركة استيفان

جناب جلالت ميرزا احمدخان ديني لشكر نويس والانشاء نظام
جناب ميرزا عليخان بنان لشكر نويس باشي نظام ميرزا كاظم خان سيار نظام
ميرزا حسنخان ديني نظام ميرزا محمد علي والهاجي ميرزا عبدالكريم وغيره

سپهر و اعضا دارالشور جناب میرزا اسمعیل خان ولد جناب میرزا رضا
 طاهر صبر الملک جناب میرزا علی محمد قلخان جناب میرزا رفیع خان برادر
 خان مجرالدوله مذهب کل روزنامجات ولد مرحوم حاجی ملا ناسی جناب
 و انطباعات ایران جناب قاهره محمد میرزا محسن معاون دیوان جناب
 رضا نویسرکانی ولد مرحوم میرزا شفیع میرزا اسدالله خان جناب میرزا
 وزیر جناب مؤمن السلطنه خاستا حسینیان معتمد دیوان جناب میرزا
 مستوفی اول جناب میرزا نصرالله خان جناب میرزا اسدالله خان
 معاون جناب میرزا عبدالکریم خان السلطنه جناب میرزا ابوالقاسم
 السلطان جناب میرزا علی اکبر خان نوری جناب میرزا سید کاظم
 خان دبیر السلطان ولد جناب کمال الدین اعتماد دیوان جناب فضل الملک
 جناب میرزا عبدالغنی مستوفی آشتیاب میرزا غلامحسین آدب جناب
 جناب میرزا احسن وزیر جناب میرزا السلطان ولد جناب صدق الملک
 رضا قلخان سراج الملک جناب میرزا حاجی میرزا ابوالفضل مشیر
 علی محمد خان برادرزاده مرحوم دبیر الملک جناب حاجی میرزا اسد
 الملک جناب میرزا رضا بیابانکی ولد مرحوم وقایع نگار جناب میرزا
 حاجی میرزا عبدالغفار آشتیاب علی آشتیاب جناب میرزا دبیح سلج
 جناب میرزا ابرصا البرز جناب میرزا الممالک جناب میرزا غلامحسین
 مهد کلانی ولد مرحوم میرزا موسی الممالک جناب میرزا سید عبدله
 جناب حاجی میرزا علیخان نصر السلطنه مستوفی خدمت جناب مستطاب میرزا
 پیشکار سابق خراسان جناب میرزا الملک وزیر داخله جناب حاجی میرزا
 احمدخان ولد مرحوم میرزا ابرار خان مهدی کلان سابق خوانه مبارکه
 جناب میرزا احمد حسینیان کمال الملک جناب حاجی میرزا رضاخان محمد
 مدینه دارالترجمه مبارکه جناب میرزا سابق کرک میرزا محمود مستوفی و سر
 ابوطالب خان نوری ولد مرحوم میرزا رشید دار خوانه مبارکه جناب
 دبیح جناب میرزا علی اکبر خان ولد میرزا اسد حسینیان شیر نعل السلطنه
 جناب میرزا احسن وزیر جناب میرزا جناب میرزا احمد حسینیان صفیها
 حسینیان معین السلطنه جناب میرزا میرزا رضاخان جناب میرزا اسد
 باقرخان شیر نعل السلطنه میرزا جلیل سلطان جناب میرزا شفیع خان
 خان مستوفی دوم وزارت مالیه الملک کاشانی میرزا عبدالوفا ولد مرحوم
 میرزا عبدالجواد مستوفی و سر رشید خان مستشار دفتر میرزا اسدالله خان
 مخصوص میرزا جعفر مستوفی و سر برادر نویسرکانی میرزا رضا
 ششدر دار خورشید جناب میرزا آقا مستوفی تفرشی میرزا اسدالله
 علی خلیف مستوفی تفرشی میرزا اسدالله علی خلیف میرزا ابرهیم خان میرزا

سید تقی ولد حاجی میرزا اسد حسینیان ولد مرحوم میرزا احمد میرزا اسد
 خانه میرزا صفیخان کرکانی نزد جناب منصور السلطان مستجاب الدعوه
 میرزا علی میرزا احسن نزد جناب میرزا احمد قلی فرهاانی ولد مرحوم
 علاء الدوله میرزا قاسمخان شایر میرزا نصرالله میرزا ابوالقاسم
 نزد جناب جلال الملک میرزا خلوت وزیر تفرشی نو پسند دریا دون میرزا
 و دربار جناب میرزا حسینیان کاشانی سید حسینی نزد جناب اعتماد حضور
 نزد جناب جلال الملک میرزا خلوت وزیر میرزا اسد میرزا برادر جناب اعتماد
 و دربار میرزا رضاخان ولد مرحوم حضور میرزا احسن صمدی الملک
 میرزا امین تفرشی نو پسند نزد جناب میرزا علی خان تفرشی نو پسند
 جلال الملک میرزا خلوت وزیر میرزا حسینیان السلطنه میرزا مصطفی نزد جناب
 ولد میرزا حسینیان حاجی میرزا خلوت میرزا اسدالملک میرزا برادر تفرشی
 ولد مرحوم حاجی میرزا یوسف کرک جناب میرزا باقرخان و ثورق تفرشی
 نویسر میرزا عبدالله نزد جناب میرزا حاجی معتمد السلطنه میرزا احمد علی
 الدوله میرزا اشرف نزد جناب کرک میرزا محسن تفرشی میرزا
 الممالک میرزا علی صفرخان ولد محمد تقی حکاک تفرشی و ثورق الممالک
 مرحوم میرزا علی تفرشی میرزا میرزا اسد ابوالقاسم تفرشی میرزا
 محمد حسینی نزد جناب قوام الدوله عباس انخاب السلطنه پسر مرحوم
 میرزا هادینان نزد جناب الممالک میرزا محمدخان ولد جناب
 میرزا اسمعیل خان ولد جناب میرزا صدق الممالک میرزا احمد حسینیان
 میرزا محمد میرزا پاشا خان مستوفی میرزا جناب صدق الممالک میرزا احمد
 میرزا سید احمد خان نواده میرزا باقر برادرزاده مرحوم میرزا احمد
 سید شاه الدین میرزا رضاخان میرزا آقاای کلانی نواده مرحوم
 مؤمن دیوان میرزا عبدالله خان میرزا موسی میرزا اسمعیل خان
 نصیر دیوان میرزا اسمعیل خان منصور الملک میرزا اسدالله خان
 میرزا کاظمخان سراج نظام میرزا ولد مرحوم میرزا اسدضا علی
 موسی خان برادرزاده قوام دفتر میرزا میرزا عبدالعلی خان ناصر دیوان میرزا
 علی صفرخان میرزا احمدخان پسر محمد علیخان نزد جناب میرزا یون
 مرحوم میرزا نصرالله خان فرهاانی میرزا اسد حسینی نزد جناب میرزا آقا
 صادق مستوفی سنجاق میرزا فتح میرزا احمد باقر نوری نزد جناب
 خان کلانی میرزا علی صفرخان الدوله میرزا علیخان نو پسند
 میرزا فخر میرزا اسمعیل خان نزد سابق خوانه مبارکه میرزا علیخان
 جناب محمد الملک میرزا احسن کرک پسر مرحوم قاسم الملک میرزا علیخان

مستوفیانیکه مامورند
 میباشند

جناب میرزا اسد حسینیان صفیها
 خان کرک جناب میرزا رفیع الله خان باقرخان
 کرمان خاوند در دار الخلافه طهران است جناب میرزا
 باقرخان معین الدوله وزیر کرمانشاه میرزا
 سیدضا امیر در ستا میرزا فضل اشفاق
 صفیها جناب میرزا احمد اعتماد الملک
 میرزا احمد سلطان پسر مرحوم مؤمن السلطنه
 وظایف اوقاف خراسان حاجی میرزا اسدخان
 برادر جناب میرزا علیخان نصیر الدوله
 اذربایجان میرزا عبدالله نصیر دیوان ناصر
 میرزا اسدخان اعتماد دیوان در عراق
 سر مشیرالوزراء فرامینقا
 میرزا سید محمد شایر میرزا علی و ولد
 میرزا جعفر تفرشی میرزا احمد علی مدانی
 نوید کاز سرشنه دارملای و نویسرکان
 میرزا سید حسین تواب میرزا اسمعیل
 نزد جناب عبدالله میرزا احمد کوشا
 علی و ولد مرحوم میرزا باقر میرزا اسد
 مرحوم میرزا احسن میرزا اسد حسینیان
 میرزا امام الله سرشنه دار
 عرب باشه و عزتانی فرامینقا
 بیست نفر
 نابینا و قرآنی که در دار
 و زمره طالبه و در فرامینقا
 محمد اسمعیل خان ناظم دفتر پوزباشه
 و فراتش بازده نقد

من در بار اعظم

در تحت اداره خاصه صدرت عظمی

خلوت هما یونی

براست تو بستان شرف والا شافره نصر السلطنه
عبدیه اعظم و خازن مهر مهران هما یونی

بیشتر متان حضور مبارک

سواى خاصه با فضل و عودت حاج میرزا علی صاحب غل و دار
خسوسه مستند که هر یک استاد و موضع خودت و کارش و بید
جناب مستشار السلطنه ناصر خلوت هما یونی جناب صد الدوله
جناب مقدر السلطنه جناب صد السلطنه جناب صدی

جناب عزیز السلطان میرزا محمدان جناب اهل السلطنه جناب
احسان الملک تو بستان والا اهل الدوله جناب غفار الملک
جناب والا ناصر الملک جناب صدی خان جناب یونی حضور
جناب شهباز السلطان جناب شهباز یونی جناب یونی حضور
جناب بصیر السلطنه میرزا یونی جناب یونی حضور

صدیق خلوت جناب غفار خلوت امیر الامراء العظام امیران حضور
عده الامراء العظام احتشام خلوت عده الامراء العظام میرزا
علیخان باب نام خلوت امیر الامراء العظام امیران حضور
الامراء العظام میرزا احمد خان جناب یونی حضور تو بستان
میرزا صاحب میرزا تو بستان والا اعیر السلطنه تو بستان
جناب امیر الملک تو بستان حضور امیر الامراء العظام میرزا

فصلی امیران حضور عده الامراء العظام حسنین خان
عده الامراء العظام فاسخان کروی عده الامراء العظام شاه
منصور الملک عده الامراء العظام میرزا علی اصغر خان میرزا
الملک عده الامراء العظام امیران عده الامراء العظام مظفر
الملک عده الامراء العظام اهل الملک عده الامراء العظام

ظهور یونی میرزا صاحب صد الدوله عده الامراء العظام
اعتماد یونی عده الامراء العظام صاحب حضور عده الامراء العظام
نصر الله خان ما زنده دانی عده الامراء العظام حسنین خان جناب
عده الامراء العظام عده الامراء العظام رحمت الله خان دیرا صد
الدوله عده الامراء العظام موزع السلطنه عده الامراء العظام

فراش خلوت
حاجه خان محمد خان میرزا حسن خان علیخان مراد خان

غلامی شریف متان

شاهزادگان و غیرهم

تو بستان والا حسین شاه میرزا مقدر السلطنه تو بستان میرزا نو
ابوالفتح میرزا ضیاء الدین میرزا محمد باقر میرزا ابوالقاسم میرزا
علیخان میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
احمد میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا میرزا
قاجار امیر اصلاخان حیدر علی قاقه الملک علی اکبرخان

سایر خوانین

صدیغ و شش نفر
میرزا یحیی و سرتیپ و سرتیپ و سرتیپ
غزالی

عده الامراء العظام موسی خان مطیع الملک عده الامراء العظام علی
خان شمس الملک عده الامراء العظام کلعلی مطیع السلطنه
عده الامراء العظام محمد باقر میرزا قید الملک عده الامراء العظام
نصرت الله خان سلطان الملک عده الامراء العظام خانلرخات
معین الملک عده الامراء العظام محمد حسن خان عزاز الملک تو

محمد رضا میرزا مطیع الملک معتمد السلطان یوسف خان سرتیپ
حسین خان سرتیپ عبدالله خان سرتیپ شهباز خان سرتیپ
هدایت الله خان سرتیپ علی اکبر خان سرتیپ نوروز خان سرتیپ
عبدالله خان سرتیپ درویشی قاسم سرتیپ نعمت الله خان
سرتیپ غلامرضا خان سرتیپ شکر الله خان سرتیپ
میرزا محمد خان سرتیپ تقی خان سرتیپ عباس خان سرتیپ

بنابولباشی علام نویسان دوازده نفر
ادریا یانی

عده الامراء العظام علی اکبر خان صولت الدوله میرزا عده الامراء العظام
عده الامراء العظام معتمد خان عبدالملک عده الامراء العظام سعید
خان سلطان الدوله عده الامراء العظام محمد علیخان میرزا الدوله
عده الامراء العظام میرزا شاهان قورقانی باشی جناب فامان
نصاب میرزا مصطفی خان وکیل لشکر معتمد میرزا یحیی و سرتیپ

عده الامراء العظام خازن السلطان باب کل رضا خان ولد
جناب یونی الملک سایر اجزاء و فرار سینه ماضیه است

نقاشخانه مبارک
براست جناب میرزا محمد خان کل الملک پیشخدمت و نقاش

حضور مبارک
کتابخانه مبارک

براست جناب سالان الدوله کتابدار باشی

اطشاه خاصه
جناب مستطاب اجل حکیم الملک امیر قومان و رئیس کل اطباء

همایون وزیر بانی و وزیر مکتوبات و دار الضرب و
ابراهمی

جناب جلال الملک لطفان الدوله حکیم باشی نظام
میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء جناب

میرزا امیر العابدین خان و میرزا الاطباء جناب لطفان الدوله
میرزا ابراهیم خان دکر جناب حاجی محمد الاطباء جناب میرزا سید
شمس العالی جناب میرزا حبیب علی شیخ الاطباء جناب سید
پیر جناب فیض الدوله جناب میرزا ابوالقاسم نصره الحکما
حکیم باشی اندون معتمد السلطان میرزا شاهان امیر الحکما
معتمد السلطان میرزا علی اکبرخان

فرتکی
جناب دکر ادیکاک مستوب میرزا خان مستطاب دوله

مخصوص دکر زبکبان طبیب اندرون دکر کاستالدی
مامور صدق حضرت ولا معتمد دکر محمد حسن خان عدا الا
خواجده سربازان و حلال
جناب معتمد الحرم جناب امیر الحرم علیخان و نور الحرم میرزا
احمد خان معین الحرم اغا معر و رحان آغا نور محمد خان

و غیره و غیره
کشیخانه مبارک

جناب جلال اجل امیر بها در جنک سردار و کشیک باشی
امیر الامراء العظام میرزا شاهان قورقانی باشی جناب فامان
نصاب میرزا مصطفی خان وکیل لشکر معتمد میرزا یحیی و سرتیپ

میرزا فتح الله خان نایب دوم کاردار
نرملاب میرزا سلطان سجاد زاهد
اصفهان جناب ناصر الملک کاردار خارجه میرزا عبدالحق
 خان نایب اول
کردستان جناب اعظم دینان کاردار خارجه
کرمان میرزا حبیب الله خان ملاکشاسب
 حبیب کرمان
سفر و امور دیوان
علیه در محال خارجه
سفارت کبری در غلبه علی
 جناب جلاله اجل علاء الملک میرزا محمد
 میرزا اسماعیل خان خیرالوند میرزا مصطفی
 صفاء السلطنه سرب نشی اول آواض
 خان منبع السلطنه میرزا اول میرزا صادق خان
 سرمنک میرزا مسیو او تو مشا و روضه
مصر
 میرزا فرج الله خان مستنصر السلطنه وزیر مقیم
 دکتر میرزا مهديک قونول قططی بیک
 منجم اول
وزارت محکامی
 میرزا غلام علی خان خیرالوند نشان
 افتد کاتب اول سیمون افتد کاتب ترکی
 دو کمال زباجان اسماعیل خان مامور محکامه
 حاجی ضارب الطار
شمار
 حاجی میرزا هاشم خان کاردار اول

اکرم و مر
 میرزا اسحق خان کاردار اول
طراوت و مر
 اسد الله خان معتمد الوزاره کاردار
بصره
 سفالطنه
عراق عرب
 جناب ناظم الملک خیرالوند مشاور
 میرزا اسحق خان منشی اول میرزا حبیب خان
 منجم دوم محمد افتد کاتب خیرالوند ترکی
 و عربی حاجی عبدالحق میرزا خیرالوند
 علی خیرالوند خیرالوند
کرمان علی
 جناب شیردینان کاردار حسن بیک
 زباجان عبد الرحمن بیک کاتب ترکی
کازم بن
 میرزا محمد حسن وکیل کاردار
نجف شرف
 ناصر بیک کل کار برداری
خان شکرین
 عباس خان خطا الوزاره سربیک کاردار
مندیج
 محمد کریم خان سربیک کار برداری
حله
 حسن خان وکیل کار برداری
کوش العباد
 محمد خان وکیل کار برداری
مسیب
 اسماعیل بیک مامور محکامه کار برداری
شهر و امن
 شیرخان
افزایط محمدخان
 (میرزا محمد)

بعقوبیه
 سلطان بیک
سفارتخانه های دولت
علیه در دیارهای دول
مکتب میرزا خیرالوند
دولت طریش
 جناب جلاله لقا ب قوام السلطنه میرزا محمد
 وزیر مختار واهی مخصوص
دولت المان
 جناب جلاله لقا ب قوام السلطنه میرزا محمد
 واهی مخصوص دبیر الملک نایب سفارت
 مستوا سر خیرالوند
دولت انگلیس
 جناب جلاله لقا ب علاء السلطنه وزیر مختار
 واهی مخصوص حبیب خان نایب منجم سفارت
مکتب میرزا خیرالوند
 نو انکشاف السلطنه خیرالوند و
 مندوستان حاجی عبدالحق میرزا خیرالوند
 کار و بی و بی و قونول
کلکته
 مرچی بای مانکی شیخی قونول (کاما نامار
 کاما نامار و بی و قونول
مدیرین
 محمد محمد خان بهادر قونول
کراچی
 محمد صادق خان و بی و قونول
سرداب
 محمد علی خان بهادر و بی و قونول
دولت بلشیک
 جناب جلاله لقا ب سعد الدوله وزیر مختار واهی

میرزا محمود خان مستشار سفارت
(دولت روس)
 جناب جلاله لقا ب میرزا رضا خان دفع الدوله
 وزیر مختار واهی مخصوص میرزا محمد خان
 مشاور السلطنه مستشار سفارت حسن السلطنه
 نایب قیوم مسیو دالاکوف و بی و قونول
 مسیو دالاکوف و بی و قونول
نقلیه و فقار
 جناب مدیر الملک میرزا محمد خیرالوند
 میرزا محمد خان نایب میرزا نقی خان منجم
 میرزا یار خان منجم میرزا داود خان منجم
حاجی مرخان
 جناب مرزا کاظم خان منشی السلطنه خیرالوند
 میرزا علی خان نایب خیرالوند
مسیو
 مسیو دالاکوف خیرالوند
 نعمت الله و بی و قونول
ورشو
 مسیو دالاکوف خیرالوند
 و بی و قونول
طامانوف
 مسیو دالاکوف خیرالوند
خارکوف
 مسیو دالاکوف خیرالوند
ادسا
 مسیو دالاکوف خیرالوند
میتا
 مسیو دالاکوف خیرالوند
عشوا باد
 میرزا احمد خان مستشار الملک سربیک
دشتی و بی و قونول
 مسیو کسطنطنیه و بی و قونول

ایروان
 میرزا اسحق خان سیر و مر و میرزا خیرالوند
 و بی و قونول
نور استیگی
 میرزا احمد خان و بی و قونول
قارص
 میرزا احمد و بی و قونول
باطوم
 میرزا احمد خان
بادکوب
 میرزا احمد خان
ولاد قفقاز
 میرزا احمد خان
گنجر محمدخان
لش و زان و هولند
 جناب جلاله لقا ب میرزا محمد خیرالوند
 واهی مخصوص دولت علیّه ایران
سفر در قفقاز
 میرزا احمد خان
منصافه میرزا
دولت علیّه و مامورین
ولایات ممالک محروسه
بلشیک و عثمانی
 جناب مستطامه میرزا بیک افتد سفیر
 حبیب بیک مستشار صدر الدوله بیک
 نایب اول قوام بیک نایب قیوم صفاء
 الدوله بیک نایب منجم میرزا اسحق خان
 منشی اول میرزا محمد خیرالوند
 کار و بی و قونول
شیرین
 مسیو دالاکوف و بی و قونول
 راف بیک باش شهید انور قونول

میرزا احمد علی خان منشی
خوی سلس
 سالور بیک شهید منشی بیک
کرمانشاهان
 بیک باش شهید قیوم بیک وکیل
 باش شهید حاجی محمد علی
کردستان
 بهاء الدوله بیک باش شهید مراد بیک
 منشی بیک
ساجیلاغ
 مدوح بیک شهید میرزا محمود منشی
همدان
 حاجی محمد سعید وکیل شهید حاجی محمد
 دفر دار
شیراز
 میرزا سید محمد علی خان وکیل شهید
 منشی
بوشهر
 میرزا حسین وکیل شهید
بیک تبریز خیرالوند
(سفارت دولت اتریش)
 جناب جلاله لقا ب سفیر اتریش
 سربیک و بی و قونول خیرالوند
سفارت دولت اتریش
 منشی دکتور وشار و طریب سفارت
سفارت دولت اتریش
 جناب جلاله لقا ب سفیر اتریش
 نایب اول قوام بیک نایب قیوم صفاء
 الدوله بیک نایب منجم میرزا اسحق خان
 منشی اول میرزا محمد خیرالوند
 کار و بی و قونول
شیرین
 مسیو دالاکوف و بی و قونول
 راف بیک باش شهید انور قونول

صد هشتاد و هشت هزار نفر در وقت از جمعیت در جمعیت
عظمی و وقت در وقت و جماعت عظمی هستند
نفر منتهی و در وقت کسر کرد کی مگر کاتولیک و سلسله

دولت فرانسه

رئیس جمهور و مسوول کشور بای تخت پارلمنت
کاتولیک جمعیت هفتاد و هفت هزار و
نیمصد هفتاد و پنج نفر

ایالت متین گرو

پرنس کلاوی اول سنش پنجاه هفت سال و یکصد و پنجاه
دانیلو سنش بیست و هفت سال بای تخت سینه

اسی

امارت افغانستان

امیر عبدالرحمن خان در سنش میلادی مطابق سنش
هجری منوگ شد و در ۲۲ زولیه سنش میلادی مطابق

سنش هجری تخت امارت افغانسان جلوس نمود
امیرزاده نصرالله خان و در اول دهر الملک بای تخت

کابل جمعیت تخمینا کرده در مذهب مسلمان
کرد و سنش دوازده هزار چهار صد و بیست نفر

دولت چین

امپراطور کوانگو سنش بیست و هفت سال و در
ایزاقان از سلطنت استعفا نموده و مقام سلطنت

و امپراطور با امپراطور ماد خود تفویض کرده است
بای تخت پکن مذهب ولای بودا مذهب هستند

مسلمانان و غیره دارد جمعیت کلیه هفتصد و چهارده
کرد و دو بیست پنجاه هزار نفر که هفتصد و شصت نفر

کرد و پنجاه چهار هزار و هشتصد و هشتاد و هفت نفر
کرد

افریقا

ایالت تونس

در تخت حاکم و نظار است و ای سید بیک و
سید محمد تائب بیک بای تخت تونس جمعیت تخمینا

سه کرد
دولت حبش

ابن محمد بن سعید بن سلطان بای تخت بند زنگبار جمعیت
جزیره زنگبار یکصد و پنجاه هزار نفر اما تمام جمعیت

مملکت شخص نیست مذهب مسلمان
جزیره ملاکاسگار

در تخت حاکم و نظارت دولت فرانسه (کالبرن)
حکم ران کل که از جانب دولت فرانسه است جمعیت قریب و

کرد بای تخت (نانا نازو) مذهب ولای پرستان
دولت مراکش

سلطان مولی عبدالعزیز بن مولی حسن در سنش میلادی
جمعیت بیست و دو نفر

امریکا

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهور (سانش دلا) جمعیت سنش پنجاه
هزار نفر بای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهور (مسیو کارپو لولا) بای تخت
لکوسیکا با جمعیت چهار صد هزار نفر

جمهوری مکزیک

رئیس جمهور اسکس زوال بر فر بود باز بای تخت
مکزیکو مذهب کاتولیک جمعیت بیست و پنج کرد و

جمهوری بنای مکزیک

رئیس جمهور (مسیو فابیل انطون کو تیرز) بای تخت
سانا الواد جمعیت یک کرد و سیصد و سه هزار و

جمهوری کولمبیا

رئیس جمهور (رئیس بیکر زامس) بای تخت سائو
جمعیت دو بیست و شصت و دو هزار و هشتصد نفر

برزیل

رئیس جمهور (مراش بارش) بای تخت (ریو زانیرو)
موافق سنش دو کرد و سیصد و شصت و چهار هزار و

شصت و هشتاد و هشت نفر
دولت دشانزده نفر میلاده شصت و چهار هزار نفر

جمهوری کواتالا

رئیس جمهور (ریو بار پونس) بای تخت کواتالا جمعیت
موافق سنش دو کرد و سیصد و شصت و چهار هزار و

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۲۲

و شش دارد

جسمه یوکر یولی

دین جسمه یوکر (سور و فرزان دژالس) پای تخت چوکی ساکا
کتابه چار کور و دو بیت و هفتاد هزار

جسمه یوکر یازاکه

دین جسمه یوکر (اکوز کبرا) پای تخت اسنسون جعبه چهار
صد و دو هزار نفر

جسمه یوکر پری

دین جسمه یوکر (په زلا) پای تخت لیا جعبه پنج کور و چار
هشتاد هزار نفر

جسمه یوکر شیلی

دین جسمه یوکر (اراز و زین) پای تخت سان تیاکو جعبه
پنج کور و دو بیت و دوازده هزار و صد و چهل و پنج نفر

جسمه یوکر دلی و شکر کلبه

دین جسمه یوکر (کارو) پای تخت بکنا جعبه شش کور و
صد و بیست هزار و پانصد و سی نفر

جسمه یوکر و نرولا

دین جسمه یوکر (سبوکر سپو) پای تخت کاراکاس جعبه چهار
کور و چهار صد و چهل و چهار هزار و هشتصد و شانزده نفر

جسمه یوکر زابری

جسمه یوکر سانایچ

دین جسمه یوکر (سان زیدل) پای تخت
منولولو جعبه صد و هزار و بیست نفر

جسمه یوکر دلی و شکر کلبه

دین جسمه یوکر (تیر یاس و کسین م)
پای تخت پرن پرنس جعبه شصت
هزار نفر

جسمه یوکر دلی و شکر کلبه
دین جسمه یوکر (تیر یاس و کسین م)
پای تخت پرن پرنس جعبه شصت
هزار نفر

المعبر

جلد دوم
مقامات و طرائف
سابق و سالنامه
بذلک و نامہ
بذلک و شعبان
۱۳۱۶

وینٹ
دو انڈیا
دینا پور
۱۳۱۶